

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۹	۱. عبرت و چند صفت دیگر
۱۷	۲. حسن خلق
۲۳	۳. مبعوض ترین مردم
۲۵	۴. بدترین فقر
۲۹	۵. دو برنامه در زندگی
۳۱	۶. معاد
۳۳	۷. تفسیر به رأی
۳۵	۸. عزت و افتخار
۳۹	۹. تباه کردن عمل
۴۳	۱۰. کنترل شهوت
۴۷	۱۱. عطا به اندازه کرامت
۴۹	۱۲. فتنه
۵۱	۱۳. عامل تحقیر، ذلیل و توهین
۵۷	۱۴. چهار صفت ناپسند
۶۵	۱۵. اقسام سه گانه قلب
۶۹	۱۶. سؤال کردن - از خود راضی بودن

۱۷. درس توحید و خداشناسی ۷۳
۱۸. چگونه با مردم زندگی کنیم؟ ۷۷
۱۹. عفو هنگام قدرت ۷۹
۲۰. جاذبه و دافعه ۸۳
۲۱. قدرت مسلمانان و عدم تشبیه به کفار ۸۷
۲۲. یک درس بزرگ اجتماعی ۹۱
۲۳. معامله خداوند با گنهکاران ۹۵
۲۴. ضمیر پنهان و آشکار و خودشناسی ۹۹
۲۵. استفاده از عوامل طبیعی ۱۰۵
۲۶. زنده کردن و میراندن دل ۱۰۷
۲۷. محاسبه نفس ۱۱۳
۲۸. روزه و فوائد آن ۱۱۹
۲۹. ایمان ۱۳۳
۳۰. خداوند ستار العیوب است ۱۳۹
۳۱. چرخش بین مال و جان و دین ۱۴۷
۳۲. نیروی جسم انسان (روش درمان دردها) ۱۵۳
۳۳. زهد ۱۵۷
۳۴. مر ۱۶۳
۳۵. سه دستور اخلاقی (شجاعت، حیاء و فرصت) ۱۷۳
۳۶. شناخت حق ۱۸۷
۳۷. نعمت‌های الهی ۱۹۳
۳۸. عاجزترین مردم ۲۰۵
۳۹. صدقه و أجل ۲۰۹
۴۰. رازداری، خوشرویی و خویشتن داری ۲۲۱

مقدمه:

مسائل اخلاقی در هر زمان از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است، و در زمان ما اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است؛ چرا که عوامل فساد و انحراف در این عصر بیشتر از هر زمان نمایان شده است.

با پیشرفت علوم و صنایع، ابزار فساد در دسترس همگان قرار گرفته، و شیوه‌های دسترسی به مسایل غیراخلاقی گسترش پیدا کرده است. لذا بحث دربارهٔ مسایل اخلاقی ضروری‌تر به نظر می‌رسد، و بر عالمان آگاه و دلسوز است که برای گسترش اخلاق دست به دست هم دهند و جامعه را با اخلاق زنده بدارند؛ زیرا زندگی بدون اخلاق، پوچ و بی‌معناست. اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است خوشبختانه در سال‌های اخیر مباحث اخلاقی در حوزه زیاد شده است و اساتید حوزه مقداری از وقت خود را به این مهم اختصاص داده‌اند. از جملهٔ این اساتید حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی - مَظَلَّه العالی - می‌باشد که روزهای چهارشنبه قبل از شروع درس خارج فقه، حدیث کوتاهی را با بیان ساده و جذاب شرح می‌دهند و بنده چون توفیق حضور در این جلسات را داشتم، برخورد لازم دیدم این احادیث را جمع آوری کنم تا همه از کلمات نورانی ائمه علیهم‌السلام بهره‌مند شوند و این شاء الله از مصادیق این حدیث شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گیریم که می‌فرماید: «مَنْ حَفِظَ عَلَى أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا يَنْتَفِعُونَ بِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا عَالِمًا؛ هر کس برای نفع امت من چهل حدیث را در حافظهٔ خود داشته باشد، خداوند

او را روز قیامت فقیهی دانشمند برانگیزد».^۱

نکته قابل ذکر این است که دسته بندی اولیه احادیث از معظم له می باشد و شرح و بسط اضافی از بنده است و سعی شده است که توضیحات، بیشتر از تألیفات حضرت استاد مانند تفسیر نمونه و اخلاق در قرآن باشد.

در پایان از بذل عنایت حضرت استاد صمیمانه تشکر و قدردانی نموده و توفیقات حضرتش را در تمام مراحل زندگی از خداوند متعال خواستارم.

سید محمد عبدالله زاده

۱۳۸۸/۱۱/۱۰

۱. خصال، ج ۲، باب الاربعین، حدیث های ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸ و ۱۹.



عبرت و چند صفت دیگر

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا نَظَرَ أَعْتَبَرَ، وَإِذَا سَكَتَ تَفَكَّرَ، وَإِذَا تَكَلَّمَ ذَكَرَ، وَإِذَا أَسْتَغْنَى شَكَرَ، وَإِذَا أَصَابَتْهُ شِدَّةٌ صَبَرَ...»؛ به راستی چون مؤمن بنگرد، عبرت گیرد و چون سکوت کند، بیندیشد و چون سخن گوید، ذکر گوید و چون بی نیاز شود، شکر کند و چون در سختی افتد، صبر کند...»^۱

در واقع پنج صفت از اوصاف مؤمن در صدر این حدیث مطرح شده است که می توان گفت از پایه های اصلی صفات نیک انسان به شمار می آید، و اگر بخواهیم ایمان خود را آزمایش کنیم باید آن را به این حدیث عرضه بداریم.

این پنج صفت عبارتند از: نظر، تفکر، تذکر، شکر و صبر.

اولین مرحله خودسازی، نظر است؛ نگاه کردن به عالم هستی و عبرت گرفتن، نگاه کردن به تاریخ بشر و سرنوشت شوم ظالمان و نام نیک پاکان و نیکان؛ نگاه کردن به اطراف خود و دوستانی که سال های گذشته کنار ما بودند و الآن نیستند، نه تنها نگاه کردن به آیات آفاق بلکه نگاه به آیات انفسی و صفات خویش و نظر کردن به نقطه ضعف ها و نقطه قوت ها، که در ادامه در باب عبرت

۱. تحف العقول؛ و بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۵۱، ح ۷۹.

سخن خواهیم گفت.

مرحله دوم تفکر است که اگر انسان بخواهد واقعاً خودسازی کند باید مقداری از وقت خود را در شبانه روز برای اندیشه و تفکر بگذارد. جالب اینکه آخرین قسمت بسیاری از آیات قرآن دعوت به تفکر یا تعقل یا تذکر است؛ گاه می فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾.^۱

و گاه می فرماید: ﴿لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾.^۲

و گاه می فرماید: ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾.^۳

از این قبیل تعبیرات در قرآن فراوان است که دعوت به «عقل و تعقل» و مدح آنها که عقل خویش را به کار می گیرند و مذمت شدید از آنها که فکر خود را به کار نمی اندازند که در بیش از ۴۰ آیه از قرآن مجید وارد شده است.^۴

در روایات اسلامی مسأله فکر و اندیشه در درجه اول اهمیت قرار گرفته و تعبیرات گویا و جالبی در آن دیده می شود؛ مانند:

۱. امام رضا علیه السلام می فرماید: «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، عبادت واقعی تفکر در کار خداوند متعال و اسرار جهان آفرینش است».^۵

۲. مصادیق تفکر در روایات این چنین بیان شده است:

الف) شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد این که مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند که: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ؛ یک ساعت اندیشه کردن بهتر از یک شب عبادت نمودن است» منظور از آن چیست؟ و چگونه باید تفکر کرد؟

۱. نحل، آیه ۱۱ و ۶۹.

۲. حشر، آیه ۲۱ و اعراف، آیه ۱۷۶.

۳. بقره، آیه ۲۱۹ و ۲۶۶.

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ذیل آیه ۱۴۶ سوره سبأ.

۵. اصول کافی، ج ۲، کتاب «الکفر و الایمان» باب التفکر.

امام علی^{علیه السلام} فرمود: «يَمُرُّ بِالْخَرِيَةِ أَوْ بِالْدَّارِ فَيَقُولُ: أَيْنَ سَاكِنُوكَ، أَيْنَ بَانُوكَ، مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ؟» هنگامی که از کنار ویرانه یا خانه‌ای (که خالی از سکنه شده) می‌گذرد بگوید: ساکنان تو کجا رفتند؟ بنیان‌گذارانت چه شدند؟ چرا سخن نمی‌گویی؟^۱

ب) امام صادق علی^{علیه السلام} می‌فرماید: «ذِكْرُ الْمَوْتِ يُمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَيَقْلَعُ مَنَابِتَ الْغُلَّةِ، وَيَقْوِي الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَيُرِقُّ الطَّبَعُ، وَيَكْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَى، وَيُطْفِئُ نَارَ الْحَرَصِ، وَيُحَقِّرُ الدُّنْيَا، وَهُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: فَكُرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ؛ یاد مر شهوت‌های سرکش را در درون آدمی می‌میراند، وریشه‌های غفلت را از دل برمی‌کند، قلب را به وعده‌های الهی نیرو می‌بخشد، و به طبع آدمی نرمی و لطافت می‌دهد، نشانه‌های هواپرستی را درهم می‌شکند، آتش حرص را خاموش می‌کند، و دنیا را در نظر انسان کوچک می‌کند، و این است معنای سخن پیامبر ﷺ که فرمود: یک ساعت فکر کردن از یک سال عبادت بهتر است»^۲.

از امام صادق علی^{علیه السلام} روایت شده است: «كَانَ أَكْثَرُ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ ﷺ التَّفَكُّرُ وَالْإِعْتِبَارُ؛ بیشترین عبادت ابوذر تفکر و عبرت گرفتن بود»^۳.

پس اگر انسان تمام وقتش را برای زندگی و درس و بحث بگذارد و اندیشه خودسازی و تحلیل اعمال خود نباشد به جایی نخواهد رسید.

مرحله سوم تذکر است. نگاه می‌کنم بعد فکر می‌کنم و به نتایجی می‌رسم و این نتایج را باید پشت سر هم یادآوری کنم تا فراموش نشود.

مرحله چهارم شکر است که انسان وقتی نگاه می‌کند و خود را غرق نعمت‌های خدا می‌بیند و بعد تفکر می‌کند نسبت به آن کسی که منعم به این

۱. سفينة البحار، مادة «فكر».

۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۳۳.

۳. نور الثقلين، ج ۵، ص ۲۷۴.

نعمت بود و بعد این نعمت را پشت سرهم یادآوری می‌کند باید شکرگزار باشد و این نعمت را در جایش مصرف کند و رضای منعم را در صرف نعمت‌هایش در نظر بگیرد.

مرحله پنجم صبر است، مشکلات و گرفتاری‌ها و هیجانات شهوات و موانعی که در راه خودسازی وجود دارد اگر صبر نداشته باشد نمی‌تواند این مراحل را طی کند.

یک رابطه منطقی در این صفات وجود دارد که حضرت بیان فرمود و باید خود را عرضه بداریم به کلام مولا علی علیه السلام و به هر اندازه که آن صفات در ما هست به همان اندازه مؤمن هستیم و به هر اندازه از این صفات دور باشیم از حقیقت ایمان دوریم.

یکی از بهترین و مؤثرترین راه‌های آگاه شدن مطالعه تاریخ پیشینیان است. واژه «اعتبار» در اصل از «عبور» گرفته شده که به معنای گذشتن از چیزی است به سوی چیز دیگر، و اینکه به اشک چشم «عبرة» گفته می‌شود به خاطر عبور قطرات اشک از چشم است، و «عبارت» را از این جهت عبارت می‌گویند که مطالب و مفاهیم را از کسی به دیگری منتقل می‌کند، و اصطلاح «تعبیر خواب» به خاطر این است که انسان را از ظاهر به باطن آن منتقل می‌سازد، و به همین مناسبت به حوادثی که به انسان پند می‌دهد «عبرت» می‌گویند، چون انسان را به یک سلسله تعالیم کلی رهنمون می‌کند.

مطالعه تاریخ زندگی فراعنه مصر، و پادشاهان قوم سبا، و سلاطین کلد و آشور، و قیصرهای روم با آن زندگانی افسانه‌ای و ناز و نعمت بی حساب، و سپس مطالعه عواقب دردناکی که بر اثر کفر و بیدادگری طومار زندگانی آنها را درهم پیچید، برای همه ما درس عبرت بزرگی است و در حقیقت زمینی که مهد آسایش آنها بود مأمور نابودیشان شد.

و به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غافل ترین مردم کسی است که از دگرگون شدن دنیا اندرز نگیرد و از ورق گردانی لیل و نهار اندیشه نکند: «أَغْفُلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ».^۱

در روایتی آمده هنگامی که علی علیه السلام به طرف «صفین» برای مبارزه با معاویه می رفت بر مداین گذشت (یکی از بناهای پرشکوه ایران قدیم ایوان مداین است که امروزه خرابه آن نزدیک بغداد قرار دارد. مدائن پایتخت ایران قدیم بود که در زمان شاهان ساسانی ساخته شد و دیوار مداین یا طاق کسری خرابه همان کاخ بزر است که امروز جز خرابه، اثری از آن شهر بزر و تاریخی بجای نمانده است) یکی از همراهان از روی عبرت این شعر را خواند:

جَرَّتِ الرِّيَاحُ عَلَى رُسُومِ دِيَارِهِمْ فَكَأَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى مِيعَادٍ

«بادها بر آثار باقیمانده سرزمینشان وزیدن گرفت (و چیزی جز صدای باد در میان قصر آنها به گوش نمی رسد) گویی آنها همگی وعده گاهی داشتند و به سوی وعده گاهشان شتافتند».

امام علی علیه السلام می فرماید: چرا این آیه را نخواندی: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا ءَاخِرِينَ * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ»^۲؛ چه بسیار باغ ها و چشمه ها که به جای گذاشتند و کشتزارها و قصرهای پرارزش و نعمت های فراوان دیگر که در آن غرق در شادمانی بودند! این چنین بود (ماجرای آنها!) و ما این (نعمت ها) را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم. نه آسمان و زمین بر آنها گریست و نه به آنها مهلتی داده شد».^۳

۱. سفينة البحار، مادة «عبر».

۲. دخان، آیه ۲۵ - ۲۹.

۳. سفينة البحار، مادة «مدن».

گریه نکردن آسمان و زمین بر آنها ممکن است کنایه از حقارت آنها و نداشتن یار و یاور دلسوزی برای آنها باشد، چون در میان عرب رسم است هنگامی که می‌خواهند اهمیت مقام کسی را که مصیبتی بر او وارد شده بیان کنند، می‌گویند: آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه برای فقدان او تاریک شدند. این احتمال هم داده شده که منظور، گریستن اهل آسمان‌ها و زمین است؛ زیرا آنها برای مؤمنان و مقربان درگاه خداوند گریه می‌کنند.

بعضی نیز گفته‌اند: گریه آسمان و زمین یک گریه حقیقی است که به صورت نوعی دگرگونی و سرخی مخصوص خودنمایی می‌کند. چنانکه در روایتی می‌خوانیم: «لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بِأَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَيْهِ وَبُكَاءُهَا حُمْرَةٌ أَطْرَافُهَا؛ هنگامی که حسین بن علی علیه شهید شد آسمان بر او گریه کرد، و گریه او سرخی مخصوصی بود که در اطراف آسمان نمایان شد».^۱

و امام صادق علیه می‌فرماید: «بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَعَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا، وَلَمْ تَبْكْ إِلَّا عَلَيْهِمَا، قُلْتُ: وَمَا بُكَاءُهَا؟ قَالَ: كَأَنَّهُ تَطْلُعُ حُمْرَاءً وَتَغِيبُ حُمْرَاءً؛ آسمان بر یحیی بن زکریا و بر حسین بن علی علیه چهل روز گریه کرد و بر کسی غیر از آن دو چنین گریه نکرده است؛ راوی می‌گوید: سؤال کردم گریه آسمان چگونه بود؟ فرمود: به هنگام طلوع و غروب سرخی مخصوصی در آسمان ظاهر می‌شد».^۲

اما در حدیثی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم که فرموده‌اند: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَهُ بَابٌ يَصْعَدُ مِنْهُ عَمَلُهُ وَبَابٌ يَنْزِلُ مِنْهُ رِزْقُهُ فَإِذَا مَاتَ بَكَيَا عَلَيْهِ؛ هیچ مؤمن نیست مگر اینکه دری در آسمان دارد که عملش از آن بالا می‌رود، و دری که روزیش از آن نازل می‌شود، هنگامی که می‌میرد این دو در بر او گریه می‌کنند».^۳

۱. مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

۲. همان مدرک.

۳. همان مدرک.

این روایت منافاتی با روایت قبل ندارد چون در مورد شهادت امام حسین علیه السلام و یحیی بن زکریا علیه السلام مسأله، جنبه عمومی در تمام آسمان داشته و آنچه در این روایت آمده، جنبه موضعی دارد.

از کسانی که هنگام عبور از کنار این ایوان، خاطره عبرت آمیز خود را در ضمن قصیده‌ای مجسم ساخته است، حکیم خاقانی، شاعر قرن ششم است که همراه کاروان حج هنگام مراجعت از کعبه در حالی که از مداین عبور می‌کرد این قصیده معروف را سرود که چند بیتش چنین است:

هان ای دل عبرت بین، از دیده عبر کن هان

ایوان مداین را آینه عبرت دان

دندانۀ هر قصری پندی دهدت نونو

پند سر دندانۀ، بشنو ز بن دندان

گوید که تو از خاکی ما خاک توایم اکنون

گامی دو سه بر ما نه اشکی دو سه هم بفشان



حسن خلق

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «خَيْرُكُمْ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا الَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَيُؤْلَفُونَ؛ بهترین شما، خوش خلق ترین شما هستند، آنان که با مردم الفت می گیرند و مردم هم با آنها الفت می گیرند و می جوشند».^۱

به همین مضمون احادیث دیگری هم از آن حضرت نقل شده است:

«أَفْضَلُكُمْ إِيْمَانًا أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا».^۲

«أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيْمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا».^۳

بهترین افراد از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی هستند که دارای این سه ویژگی باشند:

الف) کسانی که در برخورد با مردم اخلاقشان از همه بهتر باشد.

ب) کسانی که با مردم دوستی و الفت دارند.

ج) کسانی که بین مردم ارتباط برقرار می کنند و قلب ها را به هم نزدیک می سازند.

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۱؛ وتحف العقول، حکمت ۷۳.

۲. تحف العقول، حکمت ۶۹.

۳. أمالی الطوسی؛ و بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۸۹.

این الفت قلب‌ها مسأله‌ای است بسیار مهم که یکی از معجزات پیامبر ﷺ به حساب می‌آید. خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

«... لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَفَ بَيْنَهُمْ...»؛ اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می‌کردی که میان دل‌های آنها پیوند دهی، نمی‌توانستی؛ ولی خداوند در میان آنها پیوند ایجاد کرد.^۱

اما اینکه الفت به چه وسیله‌ای ایجاد شده است در آیه دیگر بیان می‌کند:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...»؛ به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان، نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند.^۲

این اخلاق پیامبر ﷺ بود که باعث جذب مردم به آن حضرت و الفت مردم با یکدیگر شد. درباره حسن خلق پیامبر ﷺ و عفو و گذشت و عطوفت و مهربانی آن حضرت سخن زیاد گفته شده که برای همه ما درس اخلاق می‌باشد و در حدیثی که امام حسین علیه السلام از علی علیه السلام درباره ویژگی‌های زندگی پیامبر ﷺ و اخلاق آن حضرت سؤال کرد و علی علیه السلام به طور مشروح پاسخ آن را داد که ما بخشی از این حدیث را ذکر می‌کنیم:

رفتار پیامبر ﷺ با همنشینانش چنین بود: «دَائِمَ الْبِشْرِ، سَهْلَ الْخُلُقِ، لَيِّنَ الْجَانِبِ، لَيْسَ بَفَظٍّ وَلَا غَلِيظٍ وَلَا صَخَّابٍ وَلَا فَحَّاشٍ وَلَا عِيَّابٍ وَلَا مَدَّاحٍ، يَتَغَافَلُ عَمَّا يَسْتَهْيِي، فَلَا يُؤَيِّسُ مِنْهُ، وَلَا يُخَيِّبُ فِيهِ مُؤَمِّلِيهِ، قَدْ تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلَاثٍ: الْمِرَاءِ وَالْإِكْثَارِ وَمَا لَا يَغْنِيهِ، وَتَرَكَ النَّاسَ بَيْنَ ثَلَاثٍ: كَانَ لَا يَذُمُّ أَحَدًا وَلَا يُعَيِّرُهُ وَلَا يَطْلُبُ عَثَرَاتِهِ وَلَا عَوْرَتَهُ؛ دَائِمًا خَوْشِرُو وَخُدَانِ وَسَهْلَ الْخُلُقِ وَمَلَائِمَ بُوْد، هَرَكَزْ خَشَنَ وَسَنَكْدَلْ وَپَرخاشگر و بدزبان و عیب‌جو و مدیحه‌گر نبود، هیچ کس از

۱. انفال، آیه ۶۳.

۲. آل عمران، آیه ۱۵۹.

او مأیوس نمی‌شد، و هر کس به در خانه او می‌آمد ناامید باز نمی‌گشت؛ سه چیز را از خود رها کرده بود: مجادله در سخن، پرگویی، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود؛ و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمت نمی‌کرد، سرزنش نمی‌فرمود، و از لغزش‌ها و عیب‌های پنهانی مردم را به رویشان نمی‌آورد.^۱

خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره الفت و دوستی دل‌های مردم جمله‌ای دارد خطاب به بنی عبدالمطلب که می‌فرماید: «يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعَوْا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ، فَالْقُوهُمْ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ الْبِشْرِ؛ ای فرزندان عبدالمطلب: شما نمی‌توانید با اموالتان دل‌های مردم را به خود جلب کنید (چون سرمایه‌ها محدود است و خواسته‌های مردم نامحدود) لکن سرمایه‌ای به شما نشان می‌دهم که نامحدود است و فناپذیر و آن سرمایه اخلاق است (که می‌توان همه جا آن را مصرف کرد و تمام هم نمی‌شود و باعث جلب مردم می‌شود)».^۲

اگر بخواهیم در بین مردم جایگاهی پیدا کنیم راهی جز حسن خلق و جوشیدن با مردم و اظهار محبت کردن با آنها نیست، خداوند در آیه ۱۲۸ توبه پنج صفت برای پیامبر می‌شمارد:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾.

۱. پیامبر از خود شماس است و از میان شما برخواسته است. ۲. دردهای شما برای او درد است و دلسوز شما است. ۳. اصرار بر هدایت شما دارد. ۴. رئوف است. ۵. مهربان است و خطاهای شما را می‌بخشد.
چه خوب است که این اخلاق اسلامی امروز زنده شود و در هر مسلمان

۱. معانی الاخبار، ص ۸۳، به نقل از تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۷۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۸۴.

پرتوی از خلق و خوی پیامبر ﷺ در خشش داشته باشد.

روایات درباره حسن خلق فراوان است که به چند روایت اشاره می‌کنیم:

۱. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ لِيَذْرُكَ بِحُسْنِ خُلُقِهِ دَرَجَةً قَائِمِ اللَّيْلِ وَصَائِمِ النَّهَارِ؛ مؤمن با حسن خلق خود به درجه کسی می‌رسد که شب‌ها به عبادت می‌ایستد و روزها روزه‌دار است».^۱

۲. و از آن حضرت روایت شده است: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ؛ چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین‌تر از خلق نیکو نیست».^۲

۳. و همچنین فرموده‌اند: «أَكْثَرُ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ؛ بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می‌کند تقوا و حسن خلق است».^۳

۴. امام رضا علیه السلام می‌فرماید که پیامبر ﷺ فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ، فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَا مَحَالَةَ، وَإِيَّاكُمْ وَسُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مَحَالَةَ؛ بر شما لازم است به سراغ حسن خلق بروید، زیرا حسن خلق سرانجام در بهشت است و از سوء خلق پرهیزید که سوء خلق سرانجام در آتش است».^۴

خوشرویی مبدأ بسیاری از آشنایی‌هاست و اگر این خوشرویی با نیت پاک الهی انجام گیرد علاوه بر اینکه کلید محبت و دوستی را به دست او داده‌اید «حسنه» و «عبادت» نیز به حساب می‌آید. چرا که امام باقر علیه السلام فرمود: «تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ حَسَنَةٌ؛ لبخند انسان به چهره برادر دینی‌اش حسنه است».^۵

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: «مَا حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ؟ قَالَ: تُلِينُ جَانِبَكَ وَتُطِيبُ كَلَامَكَ وَتَلْقَى أَخَاكَ بِبُشْرِ حَسَنٍ؛ حد و مرز اخلاق نیک چیست؟ فرمود: آن است

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۳.

۲. همان مدرک.

۳. سفینه البحار، ماده «خلق».

۴. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۰۸.

۵. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۸۸، عربی.

که اخلاقت را نرم کنی، کلامت را پاکیزه‌سازی، و با چهره‌ای باز و گشاده با برادران دینیت روبه‌رو شوی».^۱

امیدواریم خداوند توفیق عنایت فرماید تا در این زمینه پیرو پیامبر اعظم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام باشیم. ان شاء الله.



مبغوض‌ترین مردم

امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند: «أَلَا وَإِنَّ أَبْغَضَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ مَنْ يَقْتَدِي بِسُنَّةِ إِمَامٍ وَلَا يَقْتَدِي بِأَعْمَالِهِ؛ آگاه باشید مبغوض‌ترین مردم نزد خدا کسی است که خود را پیرو امامی بداند اما به اعمال او پایبند نباشد».^۱

برای روشن شدن این حدیث دو نکته را بیان می‌کنیم:

۱. قول، فعل و تقریر معصوم علیه السلام حجت است و سنت را مجموعه‌ای از اینها می‌دانیم، یعنی وقتی دنبال رهبری می‌رویم فقط به سخنش توجه نداریم بلکه اعمال و کردار و سکوتش هم برای ما معیار است.

۲. یکی از مسائلی که اسلام به شدت آن را نهی می‌کند، نفاق و منافق است؛ چرا که اینها گفتارشان با اعمالشان یکی نیست.

با توجه به این دو نکته معنای حدیث روشن می‌شود که مبغوض‌ترین مردم نزد خداوند کسانی هستند که از نظر اعتقاد مکتبی دنبال امامی هستند، اما از نظر برنامه‌های عملی دنبال آن پیشوا نیستند؛ یعنی پیشوا را در سخنانش پیشوا می‌دانند نه در اعمالش. از این گونه احادیث چنین برمی‌آید که مسائل اعتقادی با

۱. تحف العقول، حکمت ۱۷.

اینکه زیربناست اما اگر پشتوانه عملی نداشته باشد بی ارزش است و این را می‌رساند که اعتقاد متزلزل است؛ چون اگر اعتقاد راسخ باشد محال است که در اعمال انسان انعکاس پیدا نکند.

شخصی محضر امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: آیا ایمان همان اعتقاد و شهادتین به زبان است یا عمل هم جزء آن است؟ امام علیه السلام فرمود: «الْإِيمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ؛ ایمان تمامش عمل است و شهادتین گوشه‌ای از ایمان است».

نکته مهمی که باید واعظین و مبلغین توجه داشته باشند این است که اگر بخواهیم مواعظ ما در دل‌ها اثر بگذارد باید ابتدا خود بدان عمل کنیم، چرا که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «اگر عالمی به سخنش عمل نکند مواعظ او از دل‌ها می‌ریزد همان گونه که قطره‌های باران از سنگ‌های سخت می‌ریزد؛ إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ هَا كَمَا يَزُلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفَا»^۱.

قطره‌های باران در سنگ اثر نمی‌کند اما در خاک نرم فرو می‌رود خیس می‌کند و چشمه و قنات درست می‌شود و بذرها را سیراب می‌کند و باغ و مزارع از آن بوجود می‌آید. عالم اگر به علمش عمل نکند نفوذ کلامش به صفر می‌رسد. امیدواریم خداوند توفیق علم همراه با عمل را به همه ما عنایت فرماید.



بدترین فقر

امام صادق علیه السلام می فرماید: «الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ، فَقِيلَ: الْفَقْرُ مِنَ الدَّنَائِرِ وَالْدَّرَاهِمِ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ مِنَ الدِّينِ؛ فَقَرَّ مَرٌّ سَرَخَ اسْتِ، سُؤَالَ شَدَّ آيَا مَنْظُورٍ فَقِيرٍ بُوْدُنِ از نَظَرِ دَرَهَمِ و دینار است؟ فرمود: نه، بلکه فقر در دین منظور است».^۱

به همین مضمون حدیث دیگری وارد شده: «مِنْ وَصَايَا النَّبِيِّ لِعَلِيٍّ (صلوات الله علیهما): الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ، فَقِيلَ لَهُ: الْفَقْرُ مِنَ الدِّينَارِ وَالْدَّرَاهِمِ؟ فَقَالَ: الْفَقْرُ مِنَ الدِّينِ».^۲

یکی از مسائلی که در دستورات اسلامی آمده «جهاد اکبر» است که همان جهاد با نفس است و این نام‌گذاری از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود هنگامی که بعد از بازگشتن از یکی از جنگ‌ها فرمود: در جهاد اصغر پیروز شدید بر شما باد به جهاد اکبر؛ سؤال شد جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس است، اما اینکه چرا جهاد با نفس را جهاد اکبر دانست و جهاد با دشمن را جهاد اصغر، به چند دلیل است:

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۰؛ و میزان الحکمه، ج ۷، ص ۵۱۳.

۲. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۶۳.

(الف) جهاد با دشمن مقطعی است و تمام می شود اما جهاد با نفس دائمی است.

(ب) جهاد با دشمن در یک یا چند جبهه است اما جهاد با نفس به چند جبهه خلاصه نمی شود، بلکه ده ها جبهه داریم، در جبهه حسد، کبر، طمع و....

(ج) جهاد اصغر با دشمن خارجی است، اما جهاد اکبر با دشمن درونی است که مشکل تر است.

(د) جهاد اکبر پایه جهاد اصغر است یعنی اگر کسی در جهاد اکبر پیروز شد در جهاد اصغر هم پیروز می شود و تسلیم نمی شود کسانی به جبهه می روند که از نظر اخلاقی خود ساخته ترند.

(ه) در جهاد اکبر یک سلسله جاذبه های منفی وجود دارد که در جهاد اصغر وجود ندارد، در جهاد اکبر هوا و هوس و جاذبه شهوات و گناهان مختلف در مقابل انسان صف کشیدند در حالی که در جهاد اصغر دشمن خارجی جاذبه ای ندارد.

با ذکر این مقدمه به سراغ حدیث امام صادق علیه السلام می رویم که می فرمایند: فقر مر سرخ است. توضیح این که: مر دو نوع است یکی مر سرخ است که به قتل می رسد و کشته می شود و دیگری مر سیاه است که از راه طبیعی از دنیا می رود.

امام علیه السلام فرمود: فقر مر سرخ است، راوی سؤال کرد آیا منظور فقر درهم و دینار است؟ فرمود: نه، بلکه فقر دینی و ایمانی و اخلاقی است.

مقصود حضرت این است که کسی که سرمایه معنوی دارد اگر عالم را از او بگیرند برایش فرق نمی کند، اما کسی که سرمایه معنوی ندارد اگر عالم را به او بدهند باز احساس نیاز می کند، فقر اخلاقی مر سرخ و مصیبت بزرگی است. کسی که غنای معنوی داشته باشد حاضر نیست یک لحظه از سجده های

نیمه شب خود را با تمام دنیا و آنچه در آن است معامله کند، لذت خواندن یک آیه قرآن و فهم آن را با تمام دنیا معامله نمی کند.

کسی که غنای معنوی داشته باشد آرامش دارد و از هیچ چیز نمی ترسد: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۱؛ آگاه باشید! (دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین می شوند.»



دو برنامه در زندگی

امام علی علیه السلام می فرمایند: «طُوبَى لِمَنْ قَصَرَ هِمَّتَهُ عَلَى مَا يَغْنِيهِ وَجَعَلَ كُلَّ جِدِّهِ لِمَا يُنْجِيهِ؛ خوشا به حال کسی که همتش همه مصروف کاری باشد که او را به کار آید و تمام کوشش را برای چیزی قرار دهد که او را (فردای قیامت از آتش دوزخ) رهایی بخشد».^۱

یکی از امتیازاتی که خداوند به بشر داده، اراده و اختیار است که موجودات دیگر ندارند و اینکه انسان مکلف است و حامل امانت الهی است به خاطر همین مختار بودن اوست.

علی علیه السلام می فرمایند: خوشا به حال کسی که دو برنامه در زندگی خود دارد:
۱. اراده و همتش متوجه اموری است که به او ارتباط دارد؛ و در اموری که به او مربوط نیست دخالت نمی کند و وقتش را برای آن هدر نمی دهد.

۲. تمام کوشش خود را در مسیری قرار می دهد که سبب نجات او شود. کلمات علی علیه السلام کوتاه اما بسیار پرمحتواست؛ وقتی انسان به زندگی خود نگاه می کند متوجه می شود گاهی اوقات در بسیاری از چیزهایی که به او مربوط

۱. غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۶۵.

نیست دخالت می‌کند، که باعث می‌شود مشکلاتی برای او به وجود بیاید؛ مثلاً حرف‌هایی می‌زند که ربطی به او ندارد و باعث اختلاف بین افراد می‌شود و یا در مسائلی که مربوط به همسایه‌اش است دخالت می‌کند و اینها باعث می‌شود وقت انسان هدر برود و چیزی برای قیامت ذخیره نکند، انسان باید سعی کند کاری که در زندگی خود انجام می‌دهد یا برای خودش مفید باشد یا خدمت و کارگشایی برای دیگران باشد نه اینکه خدای نکرده مزاحم و سربار دیگران و جامعه باشد.



معاد

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ فَاسْتَكْتَفَرَ مِنَ الزَّادِ؛ خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد و توشه آن را زیاد کند».^۱

یکی از موضوعاتی که بیشترین آیه در قرآن درباره آن نازل شده مسأله معاد است. آیات زیادی در مورد بهشت و دوزخ و روز حساب و سؤال و جواب روز قیامت، در قرآن وجود دارد. بیشتر این آیات در سوره های مکی، که در اوایل دعوت پیامبر نازل شده، آمده است. و از آیات قرآن استفاده می شود که از جمله مسائلی که پیامبران به آن دعوت می کردند و بر آن تأکید داشتند، مسأله معاد بود. و این همه تأکید درباره معاد به خاطر این است که ایمان به معاد چهره دیگری به زندگی انسان می دهد و انسانی که معاد را باور دارد با انسانی که معاد را باور ندارد تفاوت دارند، آن که معاد را باور ندارد مر را پایان زندگی می داند، اما کسی که به معاد ایمان دارد مر را اول زندگی و راحتی خود می داند و عالم در نظرش یک مزرعه و گذرگاه است.

اعتقاد به معاد به زندگی انسان شکل، مسؤولیت و هدف می دهد. کسی که

می‌داند تمام کارهایش زیر نظر است و مورد حساب قرار می‌گیرد هرگز یک انسان بی تفاوت و هرزه کار و متجاوز نخواهد بود. نقش معاد در تقوا و امانت و امنیت بر کسی پوشیده نیست.

یاد قیامت و مرگ شهوات را از بین می‌برد، ریشه‌های غفلت را می‌خشکاند، قساوت را از انسان دور می‌کند و دنیا را در جلوی چشم انسان کوچک می‌کند. میوه درخت معاد تقوا است و کسی که تقوا ندارد هنوز معاد در زندگی او جا نگرفته است؛ لذا پایبند به چیزی نیست و گوش، چشم، زبان و اعضای دیگرش آلوده است.

حضرت علی علیه السلام در این حدیث می‌فرماید: خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد به یاد جایگاه عدل، به یاد زمانی که پرونده را به دست او می‌دهند و می‌گوید: این چه کتابی است که همه چیز را از کوچک و بزرگ ثبت کرد، وقتی به یاد معاد افتاد زاد و توشه آن را فراهم می‌کند و زاد و توشه هر سفری متناسب با آن سفر است و زاد و توشه سفر قیامت تقوا است. از خداوند می‌خواهیم تقوا را به همه ما عنایت فرماید.





تفسیر به رأی

امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَأَصَابَ لَمْ يُوجَرْ، وَإِنْ أَخْطَأَ كَانَ إِثْمُهُ عَلَيْهِ؛ کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند و تفسیرش درست باشد مأجور نیست و اگر نادرست باشد گنااهش به گردن اوست».^۱

قرآن مهمترین سند اسلام و مهمترین وسیله رابطه ما با خداست. در اسلام چیزی با اهمیت تر از قرآن نداریم، قرآن کلام خداست و همان طوری که ذات خداوند نامتناهی است کلام خدا هم نامتناهی است. دریای بیکرانی است که عمق آن حدی ندارد و هر چه در آن اندیشه کنیم به انتها نخواهیم رسید. بنابراین هر کدام از ما به اندازه پیمانه وجودی و فهممان از آن بهره می بریم.

حدیث می فرماید: کسی که با رأیش قرآن را تفسیر کند هر چند به حقیقت پی ببرد ولی اجر و ثوابی نخواهد داشت و اگر خطا کند گناه آن به گردن خودش است. منظور از تفسیر به رأی چیست؟ تفسیر به رأی یعنی این که انسان برای پیش داوری خود از قرآن شاهی بیاورد، مثلاً در مورد مسأله ای تحقیق می کند و برای اینکه نظر خاص خودش را اعمال کند در قرآن جستجو می کند و برای

موضوع بحث خود شاهی پیدا می‌کند؛ در هر حال منظور او این نیست که از قرآن چیزی بفهمد و هادی خود قرار دهد. بسیاری از مذاهب انحرافی که در جامعه به وجود آمده به دلیل همین پیش‌داوری‌ها درباره قرآن بود که به جای این که خود را بر قرآن عرضه کنند، قرآن را بر خود عرضه می‌کنند؛ در صورتی که باید ببینیم قرآن چه می‌گوید نه اینکه ما چه می‌گوییم.

امید داریم که همه ما عامل به قرآن باشیم و مورد شفاعت آن در روز قیامت قرار گیریم.





عزت و افتخار

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا...؛ خدایا این عزت، مرا بس است که بنده تو باشم و این افتخار برایم بس است که تو پروردگار منی».^۱

در این حدیث روی چهار مسأله تکیه شده است: عزت، فخر، عبودیت و ربوبیت؛ وقتی حقیقت این چهار کلمه معلوم شود محتوای حدیث هم روشن خواهد شد. عزت یعنی سربلندی و قدرتی که شکست ناپذیر است؛ علی علیه السلام می فرماید: من وقتی این قدرت را پیدا می کنم که بنده تو باشم چون قدرت خداوند بی نهایت است و اگر قطره وجود ما به اقیانوس بی انتهای خداوند پیوند یابد شکست ناپذیر می شویم و جاودانه خواهیم شد.

یکی از اصولی که در زندگی همه امامان علیهم السلام وجود داشت، عزت نفس و دوری از ذلت بود. قرآن هم عزت را از آن خود و رسولش و مؤمنان می داند: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾.^۲

۱. کتاب الخصال، باب التسعه.

۲. سوره منافقون، آیه ۸.

عزّت نفس، همان علوّ طبع و بزر منشی است که انسان را از هرگونه خواری دور می‌کند. یکی از مهم‌ترین راه‌های به دست آوردن عزت، دوری از گناه و نافرمانی خداست. امام حسن علیّه السلام در این زمینه می‌فرماید:

«إِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ، وَهَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ، فَاخْرُجْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ؛ هرگاه خواستی عزّت داشته باشی بدون این که فامیل داشته باشی، و عظمت بدون سلطنت داشته باشی، از ذلت معصیت خداوند به سوی عزّت طاعت او خارج شو».^۱

هیچ کس بر اثر طاعت، کوچک نشده و هیچ کس بر اثر معصیت بزر نشده است. «عمر سعد» با نافرمانی خداوند و کشتن امام حسین علیّه السلام خواست به مقام دنیایی برسد اما موفق نشد. بنی‌امیه و بنی‌عباس خواستند امامان علیّه السلام را که در مسیر طاعت خدا بودند کوچک کنند اما موفق نشدند، چرا که هر کسی که در مسیر طاعت خداست عزیز می‌شود و هر کسی که در مسیر معصیت خدا قرار دارد ذلیل خواهد شد.

«زلیخا» وقتی پیر و نابینا و فقیر شد در یکی از روزها عظمت یوسف پیامبر را دید به همین نکته اعتراف کرد و دو جمله گفت:

جمله اول: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْعَبِيدَ مُلُوكًا بِطَاعَتِهِ؛ حمد خدای را که بندگان را پادشاه قرار می‌دهد به خاطر طاعتشان».

جمله دوم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمُلُوكَ عِبِيدًا لِعِصْيَانِهِمْ؛ حمد خدای را که پادشاهان را بنده قرار می‌دهد به خاطر عصیانشان».

یعنی یوسف پیامبر بر اثر اطاعت عزیز شد و من بر اثر عصیان کوچک و خوار شدم.

در تاریخ آمده که یکی از خلفای عباسی بیمار شد، و پزشکان از درمان او

عاجز شدند؛ یکی از آنان به خلیفه گفت: آنچه که مربوط به علم پزشکی بود انجام دادیم ولی سلامتی شما باز نگشت پس یک راه بیشتر برای خوب شدن شما وجود ندارد و آن این که شخصی که دعایش به اجابت می‌رسد در حق تو دعا کند. خلیفه دستور داد موسی بن جعفر علیه السلام را حاضر کنند، هنگامی که امام علیه السلام نزد خلیفه آمد درد خلیفه برطرف شد. خلیفه به امام عرض کرد: به حق جدّت پیامبر صلی الله علیه و آله بگو بدانم چه دعایی در حق من کردی؟ امام علیه السلام فرمود: گفتیم: «اللَّهُمَّ كَمَا أُرَيْتَهُ ذُلَّ مَعْصِيَتِهِ فَأَرِهِ عِزَّ طَاعَتِي»؛ خدایا همان‌گونه که نتیجه ذلت بار گناه خلیفه را به او نشان دادی، نتیجه عزت بخش اطاعت مرا به او نشان بده.^۱

امام به او فهماند که گناه انسان را ذلیل و اطاعت پروردگار انسان را عزیز می‌کند. مسأله دیگری که امام علی علیه السلام روی آن تأکید می‌کند افتخار است؛ افتخار یعنی ارزش یافتن، هنگامی ارزش واقعی پیدا می‌کنیم که مربی و مالک و هادی ما خدا باشد؛ به همین علت امام علی علیه السلام افتخار خود را تربیت یافته خدا می‌داند. باید احساس کنیم که بنده هستیم و از خود چیزی نداریم و همیشه خود را بدهکار درگاه خداوند بدانیم نه طلب کار.

بنده همان به که زتقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جای آورد^۲

مولا چه می‌گوید: در داستان بشر حافی آمده که امام کاظم علیه السلام فرمودند: اگر خود را بنده می‌دانست این کار را نمی‌کرد. به سوی امام آمد و اظهار پشیمانی کرد و گفت می‌خواهم بنده باشم.

اگر انسان حقیقت عبودیت را فراموش کند به خلاف کشیده می‌شود.
خدایا ما را بنده واقعی خود قرار بده.

۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۰.

۲. سعدی.

تباه کردن عمل

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «مَنْ ظَلَمَ أَجِيرًا أَجْرَهُ أَحْبَطَ اللَّهُ عَمَلَهُ وَحَرَّمَ عَلَيْهِ رِيحَ الْجَنَّةِ وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِمِائَةِ غَامٍ؛ هر کس به کارگری در مورد دستمزدش ستم روا دارد، خداوند عمل او را تباه می کند و بوی بهشت را که از فاصله پانصد سال راه استشمام می شود به او حرام می گرداند».^۱

در قرآن سه عنوان داریم: ۱. حبط ۲. احباط ۳. تکفیر.

حبط: به معنای باطل و بی خاصیت نمودن عمل است.

احباط: ثواب اعمال پیشین بر اثر گناهان بعد از بین برود.

تکفیر: کفر گناهان پیشین بر اثر اعمال نیک از میان برود.

از بررسی آیات و روایات استفاده می شود که حبط کاملاً واقعیت دارد و از جمله مواردی که حبط در آن مسلم است مسأله کفر و ارتداد است؛ اما گناهان دیگر آیا باعث حبط اعمال می شود یا نه؟ گناهانی داریم که در ردیف کفر و شرک است و موجب باطل شدن اعمال می شود، از جمله آن گناهان که در این حدیث آمده ظلم به کارگر است و از بین بردن حق او است. در حدیث دو جمله آمده:

۱. مکارم الاخلاق، ص ۴۲۸؛ و سفینة البحار، مادة «أجر».

یکی اینکه ظلم به کارگر باعث حبط عملش می شود و دیگر اینکه این گناه باعث می شود که بوی بهشت را استشمام نکند چرا که بوی بهشت در فاصله پانصد سال راه به مشام می رسد؛ یعنی این افراد نزدیک بهشت هم نمی شوند که این نهایت دوری از رحمت خدا را می رساند. درباره عاق والدین هم روایت داریم که بوی بهشت به مشام کسی که عاق شده است نمی رسد.

در سفینه البحار ماده «أجر» حدیثی از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش، از رسول خدا ﷺ نقل می کند که: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى غَافِرٌ كُلِّ ذَنْبٍ، إِلَّا مَنْ جَحَدَ مَهْرًا أَوْ اغْتَصَبَ أُجْرًا أَوْ بَاعَ رَجُلًا حُرًّا؛ خداوند سه گناه را نمی بخشد کسی که حق اجیرش را ندهد، و کسی که مهر زنش را ندهد، و کسی که شخصی حر را به عبد درآورد و بفروشد».

یکی از نکاتی که از آیات و روایات به دست می آید این است که اصل انجام دادن عمل یک مطلب و نگاهداری آن مطلب دیگری است که مهمتر از خود عمل است؛ یک عمل سالم و مفید عملی است که از آغاز بی عیب باشد و تا پایان عمر از آن مراقبت و محافظت بشود. لذا در حدیثی از امام باقر علیه السلام وارد شده که فرموده است: «الْإِثْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ...؛ نگهداری عمل از خود عمل سخت تر است».^۱ راوی سؤال می کند که منظور از نگهداری عمل چیست؟ امام می فرماید: انسان بخشش می کند و یا انفاق در راه خداوند می کند و به عنوان یک انفاق پنهانی برای او ثبت می شود، سپس در جایی آن را مطرح می کند این انفاق پنهانی حذف می شود و به جای آن انفاق آشکار نوشته می شود، دگر بار در جایی دیگر آن را مطرح می کند باز حذف می شود و به عنوان ریا نوشته می شود. عواملی که باعث نابودی اعمال می شود فراوان است که چند نمونه آن را ذکر می کنیم:

۱. اصول کافی، ج ۲، باب ریا، ح ۱۶.

۱. مَنّت گذاردن و آزار دادن؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدقات خود را با مَنّت و آزار، باطل نسازید، همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می‌کند؛ و به خدا و روز واپسین، ایمان نمی‌آورد».^۱

خداوند در این آیه دو عامل بطلان عمل را بیان کرده یکی مَنّت و آزار، و دیگری ریا و کفر.

۲. «عجب» عامل نابودی آثار اعمال است که در حدیث آمده: «الْعُجْبُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ عجب حسنات انسان را می‌خورد همان‌گونه که آتش هیزم را از بین می‌برد».^۲

۳. «حسد» باعث باطل شدن اعمال می‌شود، رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ برحذر باشید از حسد چون حسد حسنات را می‌خورد همچنان که آتش هیزم را می‌خورد».^۳

امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَجَهْدَهُ الْجَهِيدَ، وَكَانَ قَدْ عَبْدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ؛ بنابراین از آنچه خداوند در مورد ابلیس انجام داده عبرت گیرد زیرا اعمال طولانی و کوشش‌های فراوان او را (بر اثر تکبر) از بین برد در حالی که او شش هزار سال خداوند را عبادت می‌نمود...».^۴

خدایا ما را از شرّ حسد و حاسدان دور نگه دار.

۱. سورة بقره، آیه ۲۶۴.

۲. روح البیان، ج ۸، ص ۵۲۲.

۳. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۵۵.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

کنترل شهوت

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «وَأَمْرُهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ، وَيَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمْعَاتِ، فَإِنَّ النَّفْسَ أُمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ؛ و نیز او فرمان می دهد که خواسته های نابجای خود را درهم بشکند، و به هنگام وسوسه های نفس خویشتن داری را پیش گیرد زیرا که نفس اماره انسان را به بدی وا می دارد، مگر آنکه رحمت خدا شامل حال او شود».^۱

علی علیه السلام به مالک اشتر فرمان می دهد که هنگامی که نفس سرکش تو می خواهد چموشی کند و از کنترل خارج شود باید آن را مهار کنی و به وسیله تقوا آن را رام نمایی.

از قرآن به خوبی استفاده می شود که نفس انسان دارای سه مرحله است:

۱. نفس اماره: یعنی روح سرکش که همیشه انسان را به بدی ها دعوت می کند، و شهوات و بدی ها را در نظرش زینت می بخشد، این همان چیزی است که همسر عزیز مصر در پایان کار خود به آن اشاره کرد و گفت: «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»؛ من خودم را تبرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳، فرمان امام به مالک اشتر نخعی.

بدی ها امر می کند».^۱

۲. نفس لَوَّامه: روحی است بیدار و نسبتاً آگاه که اول در دامن گناه می افتد اما کمی بعد بیدار می شود و توبه می کند و به مسیر سعادت باز می گردد، این همان چیزی است که به آن وجدان اخلاقی می گویند که در بعضی بسیار قوی است و در بعضی ضعیف و ناتوان است و ممکن است بر اثر کثرت گناه از کار بیفتد.

۳. نفس مطمئنه: یعنی روح تکامل یافته ای که به مرحله اطمینان رسیده، و نفس سرکش را رام کرده است که در سوره فجر آیه ۲۷ و ۲۸ به آن اشاره شده است: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»؛ تو ای نفس مطمئن! به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است».

تعبیر به «راضیه» به خاطر آن است که تمام پاداش وعده های الهی را می بیند و یکپارچه راضی و خشنود می شود. اما تعبیر به «مرضیه» به خاطر این است که مورد قبول و رضای دوست واقع شده است.

عن سَدِيرِ الصَّيْرِفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يُكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ؟ قَالَ: لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ رُوحِهِ جَزَعَ عِنْدَ ذَلِكَ، فيقولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ: يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْزَعْ فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله لَأَنَا أَبْرُّ بِكَ وَأَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنَ وَالِدٍ رَحِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ إِفْتَحَ عَيْنَيْكَ فَأَنْظُرَ، قَالَ: وَيُمَثِّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأُتَمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ عليهم السلام فيقالُ لَهُ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأُتَمَّةُ عليهم السلام رُفَقَاؤُكَ. قَالَ: فَيَفْتَحُ عَيْنَيْهِ فَيَنْظُرُ فَيُنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فيقولُ: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» إِلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ «ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً» بِالْوِلَايَةِ «مَرْضِيَّةً» بِالثَّوَابِ «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» يَعْنِي مُحَمَّدًا وَأَهْلَ بَيْتِهِ «وَادْخُلِي

۱. سوره يوسف، آیه ۵۳.

جَنَّتِي» فَمَا شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ اسْتِلَالِ رُوحِهِ وَاللَّحُوقِ بِالْمُنَادِي.

در روایتی یکی از یاران امام صادق علیه السلام از آن حضرت پرسید: آیا ممکن است مؤمن از قبض روحش ناراضی باشد؟ فرمود: نه به خدا سوگند، هنگامی که فرشته مر برای قبض روحش می آید اظهار ناراحتی می کند، فرشته مر می گوید: ای ولی خدا ناراحت نباش، سوگند به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرده، من بر تو مهربان ترم از پدر مهربان، درست چشم های خود را بگشا و بین، او نگاه می کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و امامان از ذریه او را می بیند، فرشته به او می گوید: نگاه کن این رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام دوستان تواند. او چشمانش را باز می کند و نگاه می کند، ناگهان گوینده ای از سوی خداوند بزرگ ندا می دهد و می گوید: یا ايتها النفس المطمئنة، ای کسی که به محمد و خاندانش اطمینان داشتی بازگرد به سوی پروردگارت، در حالی که تو به ولایت آنها راضی هستی، و او با ثوابش از تو خوشنود است، داخل شو در میان بندگانم یعنی محمد و اهل بیتش علیهم السلام و داخل شو در بهشتم، در این هنگام چیزی برای انسان محبوب تر از آن نیست که هر چه زودتر روحش از تن جدا شود و به این منادی پیوندد.^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ذیل آیات ۲۷-۳۰ سوره فجر به نقل از کافی، ج ۳، باب ان المؤمن لا یکره علی قبض روحه.



عطا به اندازه کرامت

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطِ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ؛ کسی که با دست کوتاه ببخشد با دست بلند به او بخشیده می شود».^۱

در بین علما بحثی است که آیا ثوابی که خداوند می دهد به عنوان استحقاق است یا تفضّل است یا اثر اعمال انسان است؟ آنها که می گویند تفضّل است تحلیل آنها این است که تمام هستی ما از آن خداست، لذا آنچه می دهد عطا و تفضل است چون مزد و استحقاق، موقعی است که ما از خود چیزی داشته باشیم.

علاوه بر اینکه آنچه از اعمال انجام می دهیم مصالح و مفاسدش به خود ما برمی گردد، لذا استحقاق معنا ندارد بلکه تفضل است.

ولی ما نوع دیگری از استحقاق را قائلیم نه به عنوان کارگر و کارفرما بلکه به این معنا که وقتی فرمان خدا را اطاعت کردیم یک انسان لایقی می شویم و وجود لایق مستحق انعام و عطای الهی است، از باب اینکه خداوند حکیم است و به انسان لایق می بخشد و کسی که گنهکار است لایق جهنم است، ولی در عین حال

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۳۲.

خداوند آن قدر لطف دارد که خود را بدهکار کرده و ما را طلب‌کار و می‌فرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»؛ هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خداست.^۱ و در جای دیگر می‌فرماید: ای مردم به خدا قرض بدهید؛ این لطف خداست که خود را وام‌گیرنده و مردم را وام‌دهنده می‌داند.

این حدیث مورد بحث نمونه‌ای از لطف خداوند است که کسی که با دست کوتاه برای خدا عطا کند با دست بلند خداوند به او عطا می‌کند، خداوند آنچه به ما می‌دهد تناسب با اعمال ما ندارد بلکه تناسب با کرامتش دارد او با کرمش با ما حساب می‌کند نه اینکه ببیند ما چه کردیم. لذا در اعمال ماه رجب می‌خوانیم: «يَا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ، يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ، يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحْتُنَّا مِنْهُ وَرَحْمَةً؛ ای کسی که در برابر اطاعت اندک، عطای بسیار می‌دهی، ای که عطا کنی به هر که از تو خواهد، ای که عطا کنی به کسی که از تو نخواهد و نه تو را بشناسد از روی نعمت‌بخشی و مهرورزی».^۲

تمام عباداتی که انجام می‌دهیم، شکر یک نعمت کوچک خدا را نمی‌توانیم بجا بیاوریم، آیا در خانه او نرفتن و اطاعتش نکردن بی‌انصافی نیست. خدایا به کوچکی ما نگاه نکن بلکه به بزرگی خود نگاه کن و عطایای خود را از ما دریغ نفرما.

۱. سوره هود، آیه ۶.

۲. مفاتیح نوین، ص ۶۰۶.



فتنه

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «مَا كُلُّ مَفْتُونٍ يُعَاتَبُ؛ هَرَّ شَخْصٍ گِرْفَتاری را نمی توان سرزنش کرد (چه بسا بی تقصیر باشد)».^۱

برای فهمیدن معنای کلام امام علیه السلام باید معنای فتنه و عتاب را بدانیم. کلمه فتنه موارد استعمالش متعدد است یک معنایش وارد شدن در بلا و حوادث گوناگون است. معنای دیگرش امتحان و آزمایش است. «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَدُكُمْ فِتْنَةٌ؛ اموال و فرزندانان فقط وسیله آزمایش شما هستند».^۲

بین این دو معنا یک رابطه نزدیکی وجود دارد چون حوادث و بلاها و مصائب در بسیاری از موارد وسیله آزمایش و امتحان است.

معنای سومی هم برای فتنه ذکر شده که فریب خورده است و می شود با دو معنای قبل ارتباط داد که گاهی بلاها و حوادث باعث فریب انسان می شود، لذا می شود برای فتنه یک مشترک معنوی ذکر کرد.

عتاب به معنای سرزنش کردن است.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۵.

۲. سوره تغابن، آیه ۱۵.

برای جمله امام علیه السلام دو احتمال و معنا ذکر شده است:

۱. این معنا را ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه بیان می‌کند: یعنی اگر کسی یک حادثه‌ای برای او اتفاق افتاد خیلی به آن اهمیت ندهد و اعتنا نکند. شأن نزول هم برای این جمله امام علیه السلام ذکر شده که به هنگام حرکت امام علیه السلام برای سرکوب شورشیان بصره، سعد بن وقاص، و محمد بن مسلمه، و اسامة بن زید و عبدالله بن عمر آماده حرکت نشدند، امام از آنها پرسید چرا آماده جهاد نمی‌شوید؟ گفتند از اینکه مسلمانی را بکشیم ناراحتیم. امام فرمود: بر بیعت من وفادارید؟ گفتند: آری، امام فرمود: به خانه‌هایتان بروید. آن‌گاه حضرت حکمت ۱۵ راز مزه کرد چون بعضی آمدند به حضرت گفتند: فلانی نیامده، حضرت این جمله را فرمود یعنی رهایشان کنید و اهمیت ندهید.

۲. معنای دومی که برای این حدیث ذکر شده این است که: هر کس دچار بلا و مشکلی شده را نباید سرزنش کرد و هر منحرف را نمی‌توان سرزنش کرد، بلکه در خیلی از موارد باید هدایتش کرد، چون غیر از معصوم علیه السلام همه جائز الخطا هستند و نباید یک لغزش را به رخ او کشید و آبرویش را برد. چرا که مؤمن احترامش از کعبه بیشتر است: «الْمُؤْمِنُ أَكْبَرُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ».^۱

در حدیثی آمده که کسی که مؤمنی را ملامت کند نمی‌میرد مگر اینکه خودش دچار همان بلا شود.

امیدواریم خداوند ما را از لغزش‌ها حفظ فرماید.



عامل تحقیر، ذلیل و توهین

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «أُزِرِي بِنَفْسِيهِ مَنْ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعِ، وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ، وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ؛ هر کس طمع در درون داشته باشد خود را حقیر کرده، و کسی که ناراحتی هایش را فاش کند به ذلت خویش راضی شده، و کسی که زبانش را بر خود امیر کند شخصیت خود را پایمال کرده است».^۱

قیمت و ارزش هر انسانی را خودش تعیین می کند نه جامعه، جامعه همان قیمتی که انسان روی خود می گذارد تعیین می کند، لذا انسان نباید خود را ارزان عرضه کند.

با ذکر این مقدمه، در حدیث فوق سه نکته قابل ذکر است: یکی اینکه عامل تحقیر انسان چیست و چگونه انسان خود را تحقیر می کند؟ دوم اینکه چگونه انسان خود را ذلیل می کند و عامل ذلت چیست؟ و سوم اینکه عامل اهانت انسان چیست و چگونه انسان خود را تحقیر می کند؟

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲.

۱. عامل تحقیر انسان:

«أزرى» یعنی عیب نهادن، تحقیر کردن و پست شمردن. کسی که در باطنش طمع داشته باشد خودش را تحقیر کرده، طمع حقارت می آورد، شخصی که طمع دارد در مقابل ثروتمندان و اغنیا خضوع می کند و خودش را کوچک می کند و در انظار مردم تحقیر می شود. در نتیجه جامعه هم بر اساس قیمت گذاری خود او برایش ارزش قائل می شود.

روایات در باب طمع فراوان است: ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که می فرمایند: مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: «عَلِّمْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ شَيْئًا، فَقَالَ ﷺ: عَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَإِنَّهُ الْغِنَى الْخَاضِرُ، قَالَ: زِدْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِيَّاكَ وَالطَّمْعَ فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْخَاضِرُ؛ عرض کرد: ای پیامبر خدا چیزی به من تعلیم کن. پیامبر ﷺ فرمود: از آنچه در دست مردم است ناامید باش که بی نیازی آماده همین است. گفت: ای پیامبر خدا بیشتر برایم بگو: فرمود: از طمع پرهیز کن که نیازمندی آماده همین است».^۱

همچنین امام علی علیه السلام فرموده اند: «ثَمَرَةُ الطَّمْعِ الشَّقَاءُ؛ نتیجه طمع بدبختی است».^۲

امام هادی علیه السلام در حدیثی می فرمایند: «الطَّمْعُ سَجِيَّةٌ سَيِّئَةٌ؛ طمع، خصلتی زشت است».^۳

امام کاظم علیه السلام به هشام فرمود: «از طمع بپرهیز و به آنچه مردم دارند، چشم داشتی نداشته باش، چشم داشت به مخلوق را در خود بمیران زیرا طمع، کلید هر خواری است و عقل را می دزدد و انسانیت را می دزد و آبرو را می آلود

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۲۲.

۲. غرر الحکم، ص ۳۵۹.

۳. الدرّة الباهرة، ص ۴۲.

و دانش را از بین می برد».

طمع ممدوح و نیکو هم داریم که قرآن درباره آن می فرماید: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا...»؛ پهلوهایشان از بسترها دور می شود (و شبانگاه به پا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند.^۱

امام سجّاد (علیه السلام) در دعایش عرض می کند: «إِذَا رَأَيْتُ مُؤَلَّاهِي دُنُوبِي فَرَعْتُ، وَإِذَا رَأَيْتُ عَفْوَكَ طَمِعْتُ؛ سرورم چون به گناهان خود می نگرم بیمناک می شوم و چون به بخشش تو می نگرم، طمع می بندم».^۲

۲. عامل ذلالت انسان:

فرمود کسی که دردش را برای همه می گوید و داد می زند خودش را ذلیل می کند، انسان با شخصیت مسائلش را حفظ می کند و دردهایش را برای دیگران بیان نمی کند. نقل می کنند که شخصی دندانش درد می کرد و از شدت دندان درد داد و بیداد می کرد و آه و ناله اش همه جا پیچیده بود. شخصی به او گفت: چقدر کم طاقتی؟ من سه سال است که بینایی خود را از دست داده ام اما به احدی نگفتم. علی (علیه السلام) می فرماید: «رَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ؛ کسی که از گرفتاری خود پرده بردارد، به خواری تن داده است».^۳

۳. عامل توهین انسان:

فرمود اگر زبانش را امیر خود کند به خود توهین کرده و خودش را ارزان

۱. سورة سجده، آیه ۱۶.

۲. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۸۳.

۳. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۴۴۳؛ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۸۴.

فروخته است. خوشا به حال کسی که اختیار زبانش در دست اوست که در این صورت می تواند از آن بهره های فراوان ببرد.

در حدیثی علی علیه السلام فرموده است: «اللُّسَانُ مِيزَانُ الْإِنْسَانِ؛ زبان، وسیله سنجش انسان است».^۱

و همان حضرت می فرماید: «إِذَا أَصْبَحَ ابْنُ آدَمَ فَإِنَّ الْأَعْضَاءَ كُلَّهَا تُكْفِّرُ اللِّسَانَ فَيَقُولُ: إِيَّاكَ اللَّهُ فَيُنَا مَا نَحْنُ بِكَ، فَإِنْ اسْتَقَمَّتْ أَسْتَقَمْنَا وَإِنْ أَعْوَجَّتْ أَعْوَجْنَا؛ چون آدمی صبح کند، همه اندام ها در برابر زبان کرنش کرده و می گویند: تقوای الهی را درباره ما رعایت کن، زیرا ما به تو بستگی داریم، اگر راست باشی، راست هستیم و اگر کج شوی، ما نیز کج می شویم».^۲

امام علی علیه السلام از رسول خدا ﷺ نقل می کند که فرمود: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ. وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ، فَمَنْ أَسْطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى وَهُوَ نَقِيٌّ الرَّاحَةِ مِنْ دِمَائِ الْمُسْلِمِينَ وَأَمْوَالِهِمْ، سَلِيمٌ اللِّسَانِ مِنْ أَعْرَاضِهِمْ، فَلْيَفْعَلْ؛ ایمان هیچ بنده ای درست نشود، تا آنکه دلش درست شود و دلش درست نشود، تا آن گاه که زبانش درست شود. بنابراین هر کس از شما که می تواند با دستی نیالوده به خون و اموال مسلمانان و زبانی سالم از ریختن آبرو و حیثیت ایشان خداوند را دیدار نماید، باید چنین کند».^۳

رسول خدا ﷺ فرموده اند: «سَلَامَةُ الْإِنْسَانِ فِي حِفْظِ اللِّسَانِ؛ سلامت انسان، در نگهداری زبان است».^۴

و از علی علیه السلام روایت شده است که: «مَنْ حَفِظَ لِسَانَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ؛ هر که زبانش را نگهدارد، خداوند عیبش را بپوشاند».^۵

۱. میزان الحکمه، ج ۸، ص ۴۹۰.

۲. صحیح ترمذی، ج ۹، ص ۲۴۷؛ به نقل از میزان الحکمه، ج ۸، ص ۴۹۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۶.

۵. همان مدرک، ص ۲۸۳.

و همان حضرت فرموده است: «اللِّسَانُ سَبْعٌ، إِنْ خُلِيَ عَنْهُ عَقَرٌ؛ زَبَانٌ، دَرَنَدَه
است اگر رها شود، گاز می گیرد».^۱

چهار صفت ناپسند

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «الْبُخْلُ عَارٌ، وَالْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ، وَالْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطْنَ عَنْ حُجَّتِهِ، وَالْمُقِلُّ غَرِيبٌ فِي بَلَدَتِهِ؛ بخل ننگ است، ترس نقصان است و فقر شخص زیرک را از بیان دلیلش گنگ می سازد، و شخصی که فقیر است در شهرش نیز غریب و بیگانه است».^۱

این چهار موردی که در کلام امام بیان شده است با هم ارتباط دارند و همه آنها مبتنی بر مسائل مادی است. در اولین جمله می فرماید: بخل ننگ است. حقیقت ننگ آن چیزی است که دور از شأن انسان باشد. ننگ نوعی عیب است که به شرافت انسان لطمه می زند، نقصان جسمانی عیب نیست، بلکه نقصان شخصیتی و حیثیتی، عار است. و بخل چون دون شأن انسان است در نتیجه عیب محسوب می شود؛ چرا که شأن انسان این است که با عالم هستی هم صدا باشد. تمام عالم در حال انفاق کردن هستند، خورشید دائماً انفاق می کند و نور می دهد؛ زمین دائماً انفاق می کند و مواد غذایی می دهد؛ دریاها، هوا، جانوران مثل زنبور عسل، گوسفند و حیوانات دیگر انفاق می کنند و در این میان اگر انسان که اشرف

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳.

مخلوقات هست اتفاق نکند و بخل بورزد از موجودات دیگر پست تر خواهد بود و جز ننگ و عار چیز دیگری نصیبش نخواهد شد.

روایاتی که در نکوهش بخل بیان گردیده بسیار است که نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم:

۱. حضرت علی علیه السلام فرموده اند: «الْبُخْلُ بِالْمَوْجُودِ سُوءُ الظَّنِّ بِالْمَعْبُودِ؛ بخل ورزیدن به آنچه در دست داری بدگمانی به معبود است».^۱

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: «أَقْلُ النَّاسِ رَاحَةً الْبَخِيلُ؛ آدم بخیل کمتر از همه مردم آسایش دارد».^۲

۳. علی علیه السلام می فرمایند: «لَيْسَ لِبَخِيلٍ حَبِيبٌ؛ بخیل هیچ دوستی ندارد».^۳

۴. از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: «الْبَخِيلُ حَقًّا مَنْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ

عَلَيْهِ؛ بخیل واقعی کسی است که نام من نزد او برده شود و بر من درود نفرستد».^۴

۵. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: بخیل ترین مردم کسی است که در پرداخت آنچه خدا بر او واجب گردانیده است بخل ورزد».^۵

۶. و همان حضرت فرموده است: «إِنَّ أَبْخَلَ النَّاسِ مَنْ بَخَلَ بِالسَّلَامِ؛ بخیل ترین مردم کسی است که در سلام کردن بخل ورزد».^۶

۷. امام صادق علیه السلام می فرمایند: هر کس خانه ای داشته باشد و مؤمن به سکونت

در آن نیازمند باشد و او آن را از مؤمن باز دارد، خداوند می فرماید: فرشتگان من بنده ام در سکونت دنیا بر بنده ام بخل ورزید. سوگند به عزت خودم که او هرگز

۱. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۳۷۵.

۲. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۰.

۳. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۳۷۶.

۴. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۶.

۵. همان مدرک، ص ۳۰۰.

۶. همان مدرک، ج ۷۶، ص ۴.

وارد بهشت نخواهد شد. «... وَعِزَّتِي لَا يَسْكُنُ جَنَانِي أَبَدًا».^۱

۸. امام صادق علیه السلام در حدیثی فرموده‌اند: امیرالمؤمنین علیه السلام پنج بار شتر خرما برای مردی فرستاد... فردی به علی علیه السلام عرض کرد: «وَاللَّهِ مَا سَأَلَكَ فُلَانٌ، وَلَقَدْ كَانَ يَجْزِيهِ مِنَ الْخُمْسَةِ الْأَوْسَاقِ وَسُقُّ وَاحِدٌ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: وَاللَّهِ لَا كَثَرَ اللَّهُ فِي الْمُؤْمِنِينَ ضَرْبَكَ، أُعْطِيَ أَنَا وَتَبَخُلُ أَنتَ!؛ به خدا قسم فلانی از تو این مقدار نخواسته است، یک بار شتر از پنج بار برای او کافی است. امام علیه السلام فرمود: خدا امثال تو را در میان مؤمنان زیاد نکند. من می‌بخشم و تو بخل می‌ورزی»؟!^۲

در جمله دوم امام می‌فرماید: ترس در وجود انسان نقص است، چون ترس بی دلیل سرمایه‌های انسان را بر باد می‌دهد؛ توانایی سخن گفتن را دارد اما ترسو است در زمینه تبلیغات دینی اگر کسی ترسو باشد نمی‌تواند مبلغ خوبی باشد، توانایی تجارت را دارد اما ترسو است...

راه مبارزه با ترس، وارد شدن در میدان‌های کاری است.

و اگر انسان می‌خواهد در زندگی ترس داشته باشد باید از خدا بترسد که در واقع ترس از گناهان خودش است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ: ذَنْبٍ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا صُنِعَ اللَّهُ فِيهِ، وَعُمْرٍ قَدْ بَقِيَ لَا يَدْرِي مَا يَكْتَسِبُ فِيهِ مِنَ الْمَهَالِكِ، فَهُوَ لَا يَصْبِحُ إِلَّا خَائِفًا وَلَا يَصْلِحُهُ إِلَّا الْخَوْفُ؛ مؤمن میان دو ترس به سر می‌برد: گناهی که در گذشته کرده است و نمی‌داند خدا با آن چه کرده است (آن را بخشیده است یا نه) و عمری که باقی مانده است و نمی‌داند در آن مدت چه گناهان مهلکی مرتکب خواهد شد، بنابراین مؤمن پیوسته ترسان است و جز ترس اصلاحش نکند».^۳

۱. عقاب الاعمال، ص ۲۸۷.

۲. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۱۸.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۷۱.

از روایات به خوبی استفاده می شود که مؤمن باید بین بیم و امید بسر ببرد. علی علیه السلام در این زمینه فرموده اند: «يَا بُنَيَّ خَفِ اللَّهَ خَوْفًا إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَهُ بِحَسَنَاتٍ أَهْلُ الْأَرْضِ لَمْ يَقْبَلُهَا مِنْكَ وَارْجُ اللَّهَ رَجَاءً إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَهُ بِسَيِّئَاتٍ أَهْلُ الْأَرْضِ غَفَرَهَا لَكَ؛ پسرم، از خدا چنان بترس که اگر نیکی های مردم روی زمین را برای او بیاوری از تو نپذیرد، و به خدا چنان امیدوار باشی که اگر گناهان مردم روی زمین را برای او بیاوری تو را بیامزد».^۱

امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار فرمود: «يَا إِسْحَاقُ خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ، فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ إِلَيْكَ؛ ای اسحاق، از خدا چنان بترس که گویا او را می بینی. اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند. پس اگر عقیده داری که او تو را نمی بیند کافر شده ای، و اگر عقیده داری که تو را می بیند و آشکارا نافرمانی او را می کنی، او را از پست ترین نظر کنندگان به خودت قرار داده ای».^۲

امام صادق علیه السلام در حدیث جالبی چنین فرموده اند: «مَنْ خَافَ اللَّهَ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ؛ هر که از خدا بترسد خدا هر چیزی را از او خواهد ترسانید، و هر که از خدا نترسد خدا او را از هر چیزی خواهد ترسانید».^۳

پیامدهای ترس از خدا در روایات ما چنین بیان شده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید که: خداوند فرموده است: «... فَإِذَا أَمِنَ فِي الدُّنْيَا أَحَقَّتْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَإِذَا خَافَ فِي الدُّنْيَا أَمِنَتْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ اگر بنده ام در دنیا خود

۱. الاثنا عشرية، ص ۴۰.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۸.

۳. همان مدرک.

را از من ایمن بداند در روز رستاخیز او را هراسان کنم و اگر در دنیا از من بترسد در روز قیامت او را ایمن گردانم».^۱

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «الْخَوْفُ سِجْنُ النَّفْسِ عَنِ الذُّنُوبِ، وَزَادُ عُنْهَا عَنِ الْمَعَاصِي؛ ترس، بازداشتگاه نفس از گناهان و جلوگیری آن از نافرمانی‌هاست».^۲ و همان حضرت فرموده است: «مَنْ كَثُرَتْ مَخَافَتُهُ قَلَّتْ آفَتُهُ؛ آن که ترس او زیاد باشد، کمتر آسیب ببیند».^۳

و فرمود: «الْخَوْفُ مَظْنَّةُ الْأَمْنِ؛ میوه ترس، امنیت است».^۴ در جمله سوم امام می‌فرماید: فقر انسان باهوش را گنگ می‌کند و نمی‌گذارد حرف خود را بزند.

روایات در باب فقر فراوان است که بعضی از روایات فقر را نکوهش می‌کند و بعضی از روایات فقر را ستایش می‌کنند و ما خلاصه این دو دسته روایات را ذکر می‌کنیم و سپس به بررسی این روایات می‌پردازیم. در مورد نکوهش فقر، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا؛ نزدیک است که فقر به کفر بینجامد».^۵

و همان حضرت فرموده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ، فَقَالَ رَجُلٌ: أَيْعَدُ لَانٍ؟ قَالَ: نَعَمْ؛ بارخدایا من از کفر و فقر به تو پناه می‌برم. مردی عرض کرد: آیا این دو با هم برابرند؟ فرمود: آری».^۶

از امام علی علیه السلام روایت شده است: «الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ؛ فقر، مرگ بزرگ است».^۷

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۷۹.

۲. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۸۳.

۳. همان مدرک.

۴. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۸۶.

۵. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۷.

۶. کنز العمال، به نقل از میزان الحکمه، ج ۷، ص ۴۹۸.

۷. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۳.

امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسن چنین می فرماید: کسی را که در پی تحصیل خوراک روزانه خود است، سرزنش مکن زیرا کسی که قوت خود را نداشته باشد، خطاهایش بسیار است، فرزندم آدم فقیر، حقیر است. سخنش خریدار ندارد و مقام و مرتبه اش شناخته و دانسته نمی شود، فقیر اگر راستگو باشد، او را دروغگو می نامند و اگر زاهد و دنیاگریز باشد، نادانش می خوانند. فرزندم هر که به فقر گرفتار آید، به چهار خصلت مبتلا شود: «بِالضَّعْفِ فِي يَقِينِهِ، وَالتَّقْصَانِ فِي عَقْلِهِ، وَالرَّقَّةِ فِي دِينِهِ، وَقِلَّةِ الْحَيَاءِ فِي وَجْهِهِ، فَتَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفَقْرِ؛ به سستی در یقین و کاستی در خرد و شکنندگی در دین و کمی شرم و حیا در چهره. پس پناه می برم به خدا از فقر».^۱

اما روایاتی که در ستایش فقر وارد شده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ أَفْتَخِرُ؛ فقر، افتخار من است و به آن می بالم».^۲

و همان حضرت فرموده است: «الْفُقَرَاءُ أَصْدِقَاءُ اللَّهِ؛ فقرا، دوستان خدایند».^۳ جمع و تفسیر این روایات به این است که فقر به دو معنا پسندیده است و به یک معنی نکوهیده.

فقر پسندیده، یکی فقر الی الله است که خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ؛ ای مردم! شما (همگی) نیازمند به خدایید و تنها خداوند است که بی نیاز و ستوده است».

آری بی نیاز حقیقی و قائم بالذات در تمام عالم هستی یکی است، و او خداست، همه موجودات سر تا پا نیازمند و فقیر و وابسته به وجود او هستند.

۱. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۵۰۵.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۵۵.

۳. الفردوس، ج ۳، ص ۱۵۷.

همان‌گونه که او نیاز مطلق است، انسان‌ها فقر مطلقند.

دوم: زندگی ساده است که پسندیده است. و اینکه رسول خدا ﷺ فرمود: فقر افتخار من است، منظور حضرت، فقر الی الله و زندگی ساده است. اما فقری که مذمت شده و نکوهیده است، فقر مالی و نیاز داشتن به این و آن است و شخص نیازمند وابسته است و شجاعت ندارد در نتیجه نمی‌تواند حرف خود را بزند.

و ادامه حدیث مورد بحث که می‌فرماید: آدم فقیر در شهر خود نیز غریب است، اشاره به همین نوع فقر دارد.

اقسام سه گانه قلب

امام باقر علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ الْقُلُوبَ ثَلَاثَةٌ: قَلْبٌ مَنكُوسٌ لَا يَعِي شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ وَهُوَ قَلْبُ الْكَافِرِ، وَقَلْبٌ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ وَالْخَيْرُ وَالشَّرُّ فِيهِ يَعْتَلِجَانِ فَأَيُّهُمَا كَانَتْ مِنْهُ غَلَبَ عَلَيْهِ، وَقَلْبٌ مَفْتُوحٌ فِيهِ مَصَابِيحُ تَزْهَرُ لَا يُطْفِئُ نُورُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ؛ بدرستی که دل ها سه گونه است: دلی که واژگون است، که هیچ خیری در آن نیست و آن دل کافر است. و دلی که در آن نقطه سیاه وجود دارد، در این دل خوبی و بدی با یکدیگر می ستیزند و هر کدام نیرومندتر بود بر دیگری چیره می گردد، و دلی گشاده که در آن چراغی می درخشد، نورش تا روز قیامت خاموش نمی شود و آن دل مؤمن است»^۱.

در قرآن و روایات تعبیرات گوناگونی در مورد عقل و فکر و روح انسان شده است؛ یکی از این تعبیرات در مورد عقل، قلب است و قلب دو معنا دارد: یکی قلب جسمانی، و یکی هم قلب روحانی؛ قلب جسمانی همین تلمبه ای است که در وسط سینه انسان است و خون را به تمام اعضای انسان می رساند و اما قلب روحانی همان عقل است. قلب در قرآن در مفهوم عقل و روح خیلی استعمال شده است.

عقل از ریشه «عقال» است، همان پابندی که بر شتر می‌زنند تا حرکت نکند و عقل را از این جهت عقل گفتند چون انسان را از زشتی‌ها باز می‌دارد. به این علت به عقل، قلب هم می‌گویند چون که **يَتَقَلَّبُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ** است؛ یعنی دائماً در حال دگرگونی است، مثل قلب جسمانی که دائماً در حال تغییر است؛ لذا اگر یک دقیقه از کار بیفتد، عمر انسان به پایان می‌رسد. در روایات هم کلمه قلب زیاد به کار رفته است از جمله همین روایت که قلب‌های انسان‌ها را به سه گونه تقسیم می‌کند:

۱. بعضی از مردم قلبشان مانند ظرف وارونه است که چیزی از سعادت و خیر و انوار الهی در آن جای نمی‌گیرد حتی اگر پای منبر رسول خدا و ائمه علیهم السلام هم بنشینند فایده ندارد. یکی از مهمترین عواملی که باعث می‌شود قلب انسان وارونه شود و بمیرد، انس به گناه است و گناه روی گناه که رسول خدا فرمود: **«الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ»**^۱ یعنی گناه روی گناه دل را می‌میراند و دل مرده دلی وارونه است. ۲. بعضی از مردم قلبشان بر اثر گناه سیاه می‌شود که هر گناهی نقطه سیاهی است در قلب که اگر توبه کند پاک می‌شود و اگر گناه ادامه پیدا کند این نقطه وسیع می‌شود و تمام قلب را می‌پوشاند که قرآن می‌فرماید: **«وَإِذَا حَاطَتْ بِهِ خَاطِئَتُهُ»**؛ و آثار گناه، سراسر وجودشان را بپوشاند»^۲.

این گونه افراد گاهی به سمت خیر هستند و گاهی به سمت شرّ که هر کدام از خیر و شرّ که نیرومندتر باشد بر دیگری غلبه پیدا می‌کند. ۳. بعضی از مردم قلبشان گشاده و باز است نور خدا در آن می‌درخشد و حقایق را درک می‌کند و بر سر دوراهی می‌تواند تصمیم بگیرد. مهم این است که انسان بتواند در زندگی خود به این مرحله برسد که این نیاز

۱. خصال، ص ۲۲۸.

۲. سورة بقره، آیه ۸۱.

به عمل مستمر و راز و نیاز و ترک گناه و تهذیب نفس دارد. امیدواریم خداوند توفیق این کار را به همه ما عنایت فرماید. ان شاء الله.

سؤال کردن - از خود راضی بودن

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «الْمَسْأَلَةُ خِبَاءُ الْعَيْبِهَا، وَمَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخَطُ عَلَيْهِ؛ پرسش کردن وسیله پوشاندن عیب هاست، و انسان از خود راضی، دشمنان او فراوانند».^۱

در این حدیث حضرت به دو نکته مهم اشاره فرموده است:

نکته اول درباره سؤال کردن است که وسیله پنهان شدن عیب های انسان هاست. در آیات و روایات به این مطلب اشاره شده که چیزی را که نمی دانید پرسید. «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛^۲ اگر نمی دانید، از آگاهان پرسید». فلسفه سؤال کردن این است که: ما اولین کسی نیستیم که در این دنیا زندگی می کنیم بلکه قبل از ما انسان های زیادی آمدند و در این دنیا زندگی کردند و تجارب زیادی کسب کردند و این تجربیات باید به نسل های آینده منتقل شود که یکی از مهمترین راه هایش پرسش است. چرا که استعدادهایی که خداوند به مردم داده مختلف است و هر کسی در یک جهتی استعداد دارد و همه چیز را

۱. نهج البلاغه، حکمت ۶.

۲. سوره نحل، آیه ۴۳.

همگان می دانند و سؤال کلیدی است که ما را به گذشتگان پیوند می دهد و معلومات آنها را در اختیار ما قرار می دهد. اما با این حال بعضی از افراد سؤال را عیب و ننگ می دانند و گاهی می گویند خجالت می کشیم سؤال کنیم و حال اینکه خجالت دو قسم است: یکی عاقلانه و دیگری احمقانه. خجالت احمقانه این است که انسان چیزی را که نمی داند خجالت بکشد که سؤال کند، اما خجالت عاقلانه آن است که انسان از گناه خجالت بکشد.

رسول خدا ﷺ می فرماید: «الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَمَفَاتِيحُهُ السُّؤَالُ، فَاسْأَلُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُؤْجِرُ أَرْبَعَةَ: السَّائِلُ، وَالْمُتَكَلِّمُ، وَالْمُسْتَمِعُ، وَالْمُحِبُّ لَهُمْ؛ دانش گنجینه هایی است و کلیدهای آن پرسش است، پس خدایتان رحمت کند، پرسید، که با این کار چهار نفر اجر می برند: پرسشگر، پاسخگو، شنونده و دوستدار آن».^۱

و همان حضرت فرموده است: «السُّؤَالُ نِصْفُ الْعِلْمِ؛ پرسش نیمی از دانش است».^۲ و درباره خوب پرسیدن هم حدیث از آن حضرت وارد شده که نیمی از دانش است.

علی علیه السلام به شخصی که از آن حضرت سؤال مشکل آفرین پرسید، فرمود: «سَلْ تَقْهُهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَبُهَا، فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهُ بِالْعَالِمِ، وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ شَبِيهُ بِالْجَاهِلِ الْمُتَعَسِّفِ؛ به قصد یادگرفتن بپرس، نه برای آزدن و خطا گرفتن؛ زیرا جاهلی که در صدد آموختن باشد همانند عالم است و عالمی که در بیراهه قدم نهد همچون جاهلی است که به قصد خطا گرفتن می پرسد».^۳

و اگر سؤال از انسان شد و جوابش را نمی داند، بگوید: نمی دانم نه اینکه جواب نادرست بدهد و دچار پیامدهای آن شود.

۱. تحف العقول، حکمت ۳۹.

۲. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۳۱.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۰.

نکته دوم: فرمود اگر کسی از خود راضی باشد، ناراضی از او زیاد می شود؛ چون از خود راضی بودن موجب می شود که خود برترین و خودخواه شود و انتظار دارد که همه بنده او باشند و برای او تعظیم کنند. اعمال انسان نباید او را مغرور کند، چون اعمال ما در کنار کرامت و بزرگواری خداوند ناچیز است «وَمَا قَدَرُوا أَعْمَالُنَا فِي جَنبِ كَرَمِكَ».

غرور و غفلت سرچشمه هر هلاکتی است و مادر هر شقاوتی، غرور عبارت است از آرامش یافتن و مطمئن شدن به آنچه که موافق با هوا و هوس باشد، گمان می کند اعمال و افعالی که انجام می دهد درست است، مال حرام را در راه خیر مصرف می کند و می پندارد که عمل نیکی کرده است. آیات و روایات در مذمت غرور فراوان است. خداوند می فرماید: «فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»؛ پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا (شیطان) فریبکار شما را نسبت به (کرم) خدا بفریبد (و مغرور سازد)!.^۱

رسول خدا ﷺ می فرماید: «يَا بَنَ مَسْعُودٍ، لَا تَغْتَرَنَّ بِاللَّهِ، وَلَا تَغْتَرَنَّ بِصَلَاحِكَ وَعِلْمِكَ وَعَمَلِكَ وَبِرِّكَ وَعِبَادَتِكَ؛ ای پسر مسعود، به خدا مغرور مشو و به پاکی و علم و عمل و نیکی و عبادت خود، فریفته مباش».^۲

همچنین امام علی علیه السلام فرموده است: «سُكُونُ النَّفْسِ إِلَى الدُّنْيَا مِنْ أَعْظَمِ الْغُرُورِ؛ دل بستن نفس به دنیا، بزرگترین فریب است».^۳

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: شخص مغرور و فریفته، در دنیا مسکین و بینوا و در آخرت مغبون و زیانکار است، زیرا برتر را به پست تر فروخته است: «لَا تَبَاغِ الْأَفْضَلَ بِالْأَدْنَى».^۴

۱. سورة لقمان، آیه ۳۳ و سورة فاطر، آیه ۵.

۲. مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۳۵۰.

۳. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۱۸۴.

۴. جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۱ با ترجمه.

درس توحید و خداشناسی

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ، وَيَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ، وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ، وَيَتَنَفَّسُ مِنْ خَرْمٍ؛ تعجب کنید از این انسان که با یک قطعه «پی» می بیند، و با قطعه «گوشتی» سخن می گوید، و با «استخوانی» می شنود و از «شکافی» نفس می کشد. (یعنی این کارهای بزرگ و حیاتی را با این وسایل کوچک انجام می دهد).»^۱

در واقع این حدیث یکی از درس های بزرگ توحید و خداشناسی است و تعبیرات بسیار عالی و رسا و جمله ها حساب شده است. چند موضوع است که در انسان مهم است یکی چشم است که مهمترین وسیله ارتباطی انسان با جهان خارج است؛ معلوماتی که از طریق چشم به دست می آوریم از همه معلومات دیگر بیشتر است.

وسیله دیگر گوش است که معمولاً علوم نقلی از طریق آن به انسان منتقل می شود. سومین وسیله زبان است که وسیله تعلیم و تعلم و انتقال علوم از نسلی به نسل دیگر است، که اگر زبان نبود تمدن امروزی به وجود نمی آمد.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۸.

چهارمین وسیله که باعث بقای انسان است، تنفس است که اگر دو دقیقه نفس کشیدن انسان قطع شود، مرگش حتمی است؛ چون مقاومت سلول‌های مغز انسان در مقابل کمبود اکسیژن، از تمام سلول‌های دیگر بدن کمتر است و حداکثر مقاومتش دو دقیقه است، انسان مقاومتش در برابر غذا زیاد است تا جایی که بعضی تا پنجاه روز بدون غذا مقاومت کردند، و در مقابل کمبود آب هم می‌شود چند روز مقاومت کرد، اما در مقابل کمبود هوا، مقاومت بسیار اندک است.

علی‌علیه می‌فرماید ببینید خداوند چه قدرت‌نمایی کرده و این چهار دستگاه و ابزار مهم را با مصالح ارزان و کم‌اهمیت ساخته است.

از نظر ارزش مادی نمی‌شود برای چشم قیمت گذاشت، شخصی نابینا حاضر است میلیون‌ها تومان بدهد تا بینایی خود را به دست آورد، اما اگر مواد این چشم را بیرون بیاوریم یک تکه چربی است و ارزش مادی ندارد.

گوش از نظر شکل و دستگاه قیمتی ندارد فقط چند تکه استخوان است اما از نظر شنوایی و بهره‌برداری از آن بسیار ارزشمند است.

زبان یک تکه گوشت است، اما اعجوبه‌ای است که می‌تواند جامعه و جهانی را اصلاح کند و یا ممکن است جهانی را بر هم بریزد. یکی از کارهای مهم زبان، تکلم است که با فصاحت و بلاغت سخن می‌گوید و باعث تعجب انسان می‌شود، علاوه بر اینکه کمک مؤثری به بلع غذا می‌کند، در جویدن نیز نقش مهمی دارد، مرتباً لقمه غذا را به زیر دندان‌ها هل می‌دهد و بعد از خوردن غذا و فضای دهن و دندان‌ها را تمیز می‌کند، و در کنار زبان، خداوند «لب‌ها» را هم در اختیار ما قرار داد که نقش مؤثری در تکلم دارند چون بسیاری از مقاطع حروف بوسیله لب‌ها ادا می‌شود؛ و حتی لب‌ها کمک زیادی به جویدن غذا، و حفظ رطوبت دهان، و نوشیدن آب می‌کند؛ در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: يَا بَنَ آدَمَ إِنَّ نَارَ عَاكَ لِسَانَكَ فِيمَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ أَعْنَتَكَ عَلَيْهِ

بَطْبَقَتَيْنِ، فَأَطْبِقْ، وَإِنْ نَازَعَكَ بَصْرُكَ إِلَى بَعْضِ مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ أَعْنَتُكَ عَلَيْهِ بَطْبَقَتَيْنِ، فَأَطْبِقْ؛ خداوند متعال به فرزندان آدم می‌گوید: ای فرزند آدم، اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده‌ام، لب را فرو بند، و اگر چشمت بخواهد تو را به سوی حرام ببرد من پلک‌ها را در اختیار تو قرار داده‌ام، آنها را فرو بند.^۱

چشم را معمولاً به یک دستگاه دوربین عکاسی تشبیه می‌کنند که فوق‌العاده ظریف و دقیق است و در شبانه‌روز ممکن است هزاران هزار عکس از صحنه‌های مختلف بردارد، اما از جهات زیادی قابل مقایسه با پیشرفته‌ترین دستگاه‌های عکس‌برداری و فیلم‌برداری نیست چون در این دستگاه مردمک چشم که همان دریچه تنظیم نور است به طور خودکار در برابر نور تغییر شکل داده و در مقابل نور قوی تنگ‌تر و در مقابل نور ضعیف گشادتر می‌شود. عدسی چشم دائماً تغییر شکل می‌دهد گاهی قطر آن ۱/۵ میلیمتر است و گاه تا ۸ میلیمتر می‌رسد و این کار بوسیله عضلاتی که اطراف عدسی قرار گرفته‌اند، انجام می‌شود.

دستگاه عکاسی چشم در تمام طول عمر در چهار جهت مختلف حرکت می‌کند و عکس می‌گیرد. چشم‌های انسان این قدر حافظه‌اش قوی و گسترده است که نیازی به عوض کردن فیلم‌ها ندارد. (بر خلاف دستگاه‌های عکس برداری امروزی)

سطح چشم باید دائماً مرطوب باشد و این رطوبت دائمی از غده‌های اشک تأمین می‌شود، که از یک سو وارد چشم شده و از ر های بسیار باریکی که در گوشه چشمان قرار دارد بیرون می‌رود و به بینی‌ها منتقل می‌شود و بینی را نیز مرطوب می‌کند. اگر غده‌های اشک خشک شود چشم به خطر می‌افتد و حرکت

پلک‌ها غیر ممکن می‌شود، و اگر بیش از حد فعالیت کند، دائماً اشک به صورت جاری می‌شود. یا اگر راه باریک فاضل آب چشم بسته شد باید دائماً آب‌های زیادی را از صورت خشک کنیم.

اگر انسان مقداری در این عجایب خلقت دقت کند پی به عظمت آفریننده آن می‌برد و ناخودآگاه سر تعظیم در مقابلش فرود خواهد آورد.



چگونه با مردم زندگی کنیم؟

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مَثُمٌ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ، وَإِنْ عِشْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُمْ؛ با مردم آنچنان معاشرت کنید که اگر مردید برای شما اشک بریزند، و اگر زنده ماندید با اشتیاق به سوی شما آیند».^۱

اساس تعلیمات اسلامی بر اجتماع و جمعیت است، یعنی اسلام اصل را جامعه می داند و افراد در دل جامعه پرورش پیدا می کنند و لذا می بینیم که عبادات در اسلام شکل جمعی دارد. اصل در نماز، جماعت است و نماز فردائی غیر رسمی است. تمام اذکار در نماز جنبه جمعی دارد حتی اذان و اقامه اش و سوره حمد جمعی است. سلام نماز هم بر محور جماعت است. روح حج هم جماعت است. لذا هر چه پیوند جامعه را محکم کند مورد تأیید اسلام است و هر چه آن را سست کند مبعوض است. سخن چینی، غیبت و تهمت، پیوندها را قطع می کند، اصلاح ذات بین، تعاون و همکاری، برآوردن حوائج مردم، محبوب است چون باعث پیوند است.

با توجه به این بینش برویم سراغ کلام علی علیه السلام که می فرماید طوری زندگی

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۰.

کن که فقدان شما دردناک باشد و زندگی شما مورد محبت مردم باشد. معمولاً جامعه را به بدن تشبیه می‌کنند که بدن انسان دارای گوش، چشم، دست و پا و غیره است، در جامعه هم افرادش این گونه‌اند که یک عده چشم جامعه‌اند، و یک عده گوش جامعه هستند و یک عده زبان گویای جامعه هستند و یک گروه مغزهای متفکر یک جامعه هستند و گروهی دست و پای یک جامعه و آنچه مهم است این است که انسان باید سعی کند که یک عضو مفید جامعه باشد نه زائد جامعه که باید کنارش زد، بعضی افراد در جامعه هستند که عضو مضر جامعه هستند و مردنشان جشن و شادی آور است و افرادی هستند که عضو مفید جامعه هستند که مرگشان موجب غم و غصه است.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: مرد برای اداره خانه و خانواده‌اش باید سه کار انجام دهد، هر چند بر خلاف طبع او باشد: «مُعَاشَرَةٌ جَمِيلَةٌ، وَسَعَةٌ بِتَقْدِيرٍ، وَغَيْرَةٌ بِتَخَضُّنٍ؛ خوشرفتاری، گشاده‌دستی به اندازه و غیرت و ناموس‌داری».^۱

امام علی علیه السلام فرموده است: «أَبْذُلُ لِأَخِيكَ دَمَكَ وَمَالَكَ، وَلِعَدُّوكَ عَدْلَكَ وَأَنْصَافَكَ، وَلِلْعَامَّةِ بِشْرَكَ وَإِحْسَانَكَ؛ جان و مالت را فدای برادرت کن و عدل و انصاف را نثار دشمنت ساز و خوشرویی و احسانت را به عموم مردم ببخش».^۲

امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده‌اند: «صَاحِبِ النَّاسِ مِثْلَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُصَاحِبُوكَ بِهِ؛ با مردم آن گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند».^۳

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۳۶.

۲. همان مدرک، ص ۵۰.

۳. أعلام الدین، ص ۲۹۷.

عفو هنگام قدرت

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْغَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ؛ هنگامی که بر دشمنت پیروز شدی عفو را شکرانه این پیروزی قرار ده.»^۱

بر خلاف آنچه که دشمنان اسلام در تبلیغات خود بیان می‌کنند که اسلام به وسیله نیروی نظامی و شمشیر پیشرفت کرد، ولی همان طور که از مستندات تاریخی برمی‌آید اسلام فقط برای از بین بردن موانع سر راه به جنگ متوسل می‌شد و بهترین سند تاریخی برای مدّعی ما، فتح مکه است که بدون درگیری و خون‌ریزی فتح شد و بعد از پیروزی، پیامبر مردم را مجبور به گرویدن به اسلام نکرد، بلکه فرمود: سه جا نقطه امن است، اول کسانی که وارد مسجد الحرام شوند، دوم کسانی که وارد خانه ابوسفیان شوند و سوم کسانی که در خانه خود بمانند و اسلحه را زمین بگذارند. پیامبر صلی الله علیه و آله فقط بت‌ها را شکست اما اجبار به ترک بت‌پرستی هم نکرد ولی در عین حال می‌بینیم که «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»^۲ مردم فوج فوج به طرف اسلام می‌آمدند با اینکه زور نظامی نبود. ببینیم

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۱.

۲. سوره نصر، آیه ۲.

چه عاملی باعث شد که مردم عصر جاهلی که فاقد سواد و تمدن و مردمی خشن و متعصب بودند، به سوی اسلام گرایش پیدا کردند. با توجه به این مقدمه می‌رویم سراغ حدیث امام علی (علیه السلام) که جواب در آن نهفته است. مردم انتظارشان این بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) وقتی به مکه مسلط شد دستور قتل عام را صادر کند چرا که سیره عرب در دوران جاهلیت همین بود.

اما با اینکه قریش و مشرکین، مسلمان‌های زیادی را به شهادت رسانده بودند، از جمله حمزه سید الشهداء، و آن همه جنگ‌ها بر علیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به راه انداختند، ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ؛ بروید، همه شما آزادید» و بعد دست بر پرده کعبه کرد و فرمود: تمام خون‌هایی که تا حال ریخته شده زیر پای من و فراموش شده است.

امام علی (علیه السلام) هم در این جمله می‌فرماید: وقتی بر دشمنت مسلط شدی عفو از دشمن را شکرانه پیروزی خود قرار بده. (البته استثنا هم دارد ولی ما اصل و پایه را می‌گیریم که عفو و گذشت است).

بحث عفو و گذشت از مسائل مهم در آیات و روایات است که به طور مختصر توضیح می‌دهیم؛ خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «﴿فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ﴾؛ پس، به نحو شایسته‌ای از آنها صرف نظر کن».^۱ «صفح جمیل» به معنای عفو بزرگوارانه است نه عفوی که با بی‌اعتنایی و قهر کردن باشد، چرا که کینه‌توزی و لجابت، ویژه روح‌های حقیر و همت‌های پایین است، اما آنها که نظر بلند و روح بزر دارند، پوزش‌ها را می‌پذیرند، از خطاهای دیگران چشم می‌پوشند و از حق شخصی خویش درمی‌گذرند. چون در عفو لذتی است که در انتقام نیست.

امام سجّاد (علیه السلام) در دعای مکارم الاخلاق از خدا می‌خواهد: «وَسَدِّدْنِي لِإِنْ

أَعَارِضَ مَنْ غَشَّيَنِي بِالنُّصْحِ وَأَجْزِي مَنْ هَجَرَنِي بِالْبِرِّ وَأُثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَذْلِ
وَأُكَافَى مَنْ قَطَعَنِي بِالصِّلَةِ وَأُحَالِفَ مَنْ أَعْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ وَأَنْ أَشْكُرَ
الْحَسَنَةَ وَأُغْضِيَ عَنِ السَّيِّئَةِ؛ خدایا مرا ثابت قدم و استوار بدار، تا با ناخالصان
دغل کار، خیرخواهانه برخورد کنم، و هر کس از من دوری گزید، من به او نیکی
کنم، و به هر کس که مرا محروم کرده، بذل و عطا کنم، و با آن که با من قطع رابطه
کرده، بییوندم، و کسی را که غیبت مرا کرده است، به خوبی یاد کنم، توفیقم بده که
نیکی را سپاسگزار باشم، و از بدی چشم پپوشم و درگذرم.^۱

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «عَاتِبْ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَارْذُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ
عَلَيْهِ؛ برادرت را در برابر کار خلافی که انجام داده است به وسیله نیکی سرزنش
کن، و شر او را از طریق انعام و احسان به او برگردان.»^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاداش کسانی که عفو می کنند می فرماید: «إِذَا كَانَ يَوْمُ
الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: مَنْ كَانَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ فَلْيَدْخُلِ الْجَنَّةَ، فَيُقَالُ: مَنْ ذَا الَّذِي أَجْرُهُ
عَلَى اللَّهِ؟ فَيُقَالُ: الْعَافُونَ عَنِ النَّاسِ، يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ هنگامی که روز
قیامت می شود کسی از سوی خداوند ندا می دهد که هر کس اجر او بر خداست
وارد بهشت شود، گفته می شود: چه کسی اجرش بر خداست؟ در جواب به آنها
می گویند: کسانی که مردم را عفو کردند، آنها بدون حساب داخل بهشت
می شوند.»^۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ، فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا،
فَتَعَاَفُوا يُعِزِّكُمْ اللَّهُ؛ بر شما باد به گذشت، زیرا که گذشت جز بر عزت بنده
نمی افزاید. پس یکدیگر را گذشت کنید، تا خداوند شما را عزت بخشد.»^۴

۱. صحیفه سجّادیه، دعای ۲۰ (دعای مکارم الاخلاق).

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۵۸.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ذیل آیات ۳۷-۴۰ سوره شوری.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۸.

و همان حضرت فرموده است: «مَنْ كَثُرَ عَفْوُهُ مُدَّ فِي عُمَرِهِ؛ هر کس پرگذاشت باشد، عمرش دراز شود».^۱

خداوند نیز بخشنده است، در حدیثی آمده که عربی بادیه‌نشین نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: «یا رسول الله، مَنْ يُحَاسِبُ الْخَلْقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ. قَالَ: نَجُونَا وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ. قَالَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا أَعْرَابِي؟ قَالَ: لِأَنَّ الْكَرِيمَ إِذَا قَدَّرَ عَفَا؛ عرب گفت: ای رسول خدا در روز قیامت چه کسی به حساب خلائق می‌رسد؟ فرمود: خداوند عزوجل. بادیه‌نشین گفت: به خداوندگار کعبه سوگند که نجات یافته‌ایم. حضرت فرمود: چگونه، ای بادیه‌نشین؟ عرض کرد: زیرا کریم هرگاه قدرت یابد، ببخشد».^۲

۱. أعلام الدین، ص ۳۱۵.

۲. تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۹.



جاذبه ودافعه

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ أُتِيحَ لَهُ الْأَبْعَدُ؛ کسی که نزدیکانش او را رها سازند، آنها که دورند او را می برند».^۱

عده‌ای این جمله امام علیه السلام را تطبیق کردند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که منظور آن حضرت است و «اقرّب» یعنی خویشاوندان او که همان قریش و اهل مکه باشند که وقتی دست از یاری و کمک پیامبر برداشتند، دورافتادگان یعنی اهل مدینه حضرت را یاری کردند.^۲

ولی این جمله امام علیه السلام یک معنای وسیع و گسترده‌ای دارد و اشاره به این است که اگر افرادی که نزدیک هستند نیروهای آماده را جذب نکنند، دشمنان آن نیروها را جذب کرده و از آنها بهره‌برداری می‌کنند.

باید بدانیم که قانون جاذبه و دافعه یک قانون عمومی است که بر سراسر نظام آفرینش حکومت می‌کند و هیچ ذره‌ای از ذرات جهان هستی از دایره حکومت جاذبه عمومی خارج نبوده و همه محکوم آیند. و انسان‌ها هم از این قانون مستثنا

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ذیل حکمت ۱۴.

نیستند و دوستی‌ها و دشمنی‌ها، جلوه‌ای از جذب و دفع انسانی است که بر اساس سنخیت و یا ضدّیت پی‌ریزی شده است، اینکه دو نفر دوست دارند با هم باشند به خاطر سنخیت بین آنهاست و اگر بینشان مشابَهتی نباشد همدیگر را جذب نمی‌کنند؛ و جذب و دفع دو رکن اساس زندگی بشر است.

انسان‌ها از لحاظ جاذبه و دافعه به طبقات مختلفی تقسیم می‌شوند:

۱. افرادی هستند که نه جاذبه دارند و نه دافعه، نه با کسی دوست هستند و نه با کسی دشمن؛ آنها افرادی هستند بی تفاوت که موجودی بی ارزش و بی ثمر هستند و هدفشان فقط خوردن و خوابیدن است، مثل حیوانات.

۲. مردمی که جاذبه دارند اما دافعه ندارند، با همه مردم خوبند و همه آنها را دوست دارند، این هم از نظر اسلام مردود است چرا که انسان باید با خوبان خوب باشد و با بدان بد باشد، مؤمنان را به سوی خود جذب کند و افراد خائن را از خود دور کند.

۳. مردمی که دافعه دارند اما جاذبه ندارند، با کارهایشان برای خود دشمن درست می‌کنند اما دوست پیدا نمی‌کنند، اینها هم افرادی ناتوان هستند چرا که در حدیثی امام علی علیه السلام می‌فرمایند: ناتوان‌ترین مردم کسی است که از یافتن دوست ناتوان باشد.

۴. مردمی که هم جاذبه دارند هم دافعه؛ شخص مؤمن باید در زندگی این گونه باشد که دوستان جان‌فشان پیدا می‌کند و دشمنان را از خود دور می‌کند. پیشوایان ما این گونه بودند.^۱

یک جامعه باید هم نیروی جاذبه و هم نیروی دافعه داشته باشد، چنانکه قرآن می‌فرماید: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^۲ که دافعه‌اش در مقابل کفار

۱. این تقسیمات چهارگانه از کتاب «دافعه و جاذبه علی علیه السلام» از شهید مطهری گرفته شده است.

۲. سوره فتح، آیه ۲۹.

و جاذبه‌اش در مقابل خودی‌هاست. حال اگر آنجا که باید جاذبه داشته باشیم، تبدیل به دافعه شود، مردم از حوزه جاذبه دور می‌شوند و در حوزه جاذبه دشمن قرار می‌گیرند، مثل کره ماه که دور زمین می‌گردد اگر دافعه زمین زیاد شود از زمین دور می‌شود و جذب کرات دیگر منظومه شمسی می‌شود. نکته قابل توجه اینکه باید مراقب باشیم و با کوچک‌ترین نقطه ضعف، افراد را از خود نرانیم، چرا که به غیر از معصوم عليه السلام، همه جایز الخطا هستند و با کمترین خطا پردازشان نکنیم. بعضی عادتشان است که فقط نقاط ضعف را می‌بینند و لذا می‌بینیم که غالباً بدبین هستند و این خُلق شیطانی است. باید در زندگی نقاط قوت دیگران را ببینیم و نقاط ضعف را به آنها گوشزد کنیم.

* * *



قدرت مسلمانان و عدم تشبیه به کفار

از امام علیه السلام درباره این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد که حضرت فرمودند: «غَيِّرُوا الشَّيْبَ، وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ فَقَالَ علیه السلام: إِنَّمَا قَالَ صلی الله علیه و آله ذَلِكَ وَالدِّينُ قُلٌّ، فَأَمَّا الْآنَ وَقَدْ اتَّسَعَ نَطاقُهُ، وَضَرَبَ بِجِرَانِهِ، فَأَمُرُّوْا مَا اخْتَارَ؛ موهای سفید را تغییر دهید (رنگ کنید) و خود را شبیه یهود نکنید. امام علیه السلام فرمود: این سخن را پیامبر صلی الله علیه و آله زمانی فرمود که پیروان اسلام اندک بودند، امّا امروز که اسلام گسترش یافته، و نظام اسلامی استوار شده، هر کسی هر چه را دوست دارد انجام دهد».^۱

راوی از یک طرف این روایت را از رسول خدا شنیده از طرف دیگر می بیند که امام علیه السلام موهایش را تغییر نداده، لذا این سؤال برایش مطرح شد و امام هم جواب دادند.

از این روایت سه نکته استفاده می شود:

۱. مسلمانان علاوه بر اینکه از نظر معنوی قوی هستند، باید تظاهر به قدرت کنند. چرا که اگر مسلمانان اندک باشند، دشمن احساس قدرت می کند و برای مسلمانان خطرناک است و این حدیث شاهد است بر اینکه مسلمانانی که به

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۷.

ظاهر پیرند و موی آنها سفید است با خضاب کردن، خود را جوان نشان بدهند تا دشمن احساس رعب و وحشت بکند.

نمونه این قدرت‌نمایی در تاریخ فراوان است که یک مورد را ذکر می‌کنیم: «عمره القضاء» که هم عبادت بود و هم نمایش قدرت؛ این همان عمره‌ای است که رسول خدا ﷺ سال بعد از حدیبیه یعنی در ذی القعدة سال هفتم هجرت به اتفاق یارانش انجام داد، و نامگذاری آن به این نام به خاطر آن است که در حقیقت قضای سال قبل محسوب می‌شد. طبق یکی از مواد قرارداد حدیبیه، برنامه این بود که مسلمانان در سال آینده مراسم عمره و زیارت خانه خدا را آزادانه انجام دهند، ولی بیش از سه روز در مکه توقف نکنند، و در این مدت سران قریش و مشرکان سرشناس مکه از شهر خارج شوند، در بعضی از تواریخ آمده که پیامبر ﷺ با یارانش محرم شدند، و با شترهای قربانی حرکت کردند، و تا نزدیکی «ظهران» رسیدند، در این هنگام پیامبر اکرم یکی از یارانش را به نام «محمد بن مسلمه» با مقدار قابل ملاحظه‌ای اسب‌های سواری، و اسلحه پیشاپیش خود فرستاد، هنگامی که مشرکان این برنامه را ملاحظه کردند به شدت ترسیدند، و گمان کردند که حضرت می‌خواهد با آنها نبرد کند و قرارداد ده ساله خود را نقض کند، این خبر را به اهل مکه دادند، اما هنگامی که پیامبر ﷺ نزدیک مکه رسید، دستور داد تیرها و نیزه‌ها و سلاح‌های دیگر را به سرزمینی به نام «یاجج» منتقل سازند، و خود و یارانش تنها با شمشیر آن هم غلاف کرده، وارد مکه شوند. اهل مکه هنگامی که این عمل را دیدند خوشحال شدند که به وعده وفا شده (گویا اقدام پیامبر ﷺ هشدار بود برای مشرکان که اگر بخواهند نقض عهد کنند آنها قدرت مقابله با آن را دارند).

رؤسای مکه از مکه خارج شدند تا این منظره را که برای آنها دلخراش بود نبینند، ولی بقیه اهل مکه از مردان و زنان و کودکان در مسیر راه، و در پشت بام‌ها،

و در اطراف خانه خدا جمع شده بودند تا مسلمانان و مراسم عمره آنها را ببینند. پیامبر ﷺ با ابتهت خاص وارد مکه شد، و شتران قربانی فراوانی همراه داشت، با نهایت محبت و ادب با اهل مکه رفتار کرد و دستور داد مسلمانان به هنگام طواف با سرعت حرکت کنند و احرام را کمی کنار بزنند، تا شانه‌های نیرومند و ستر آنها آشکار گردد، و این صحنه در روح و فکر مردم مکه به عنوان دلیل زنده‌ای از قدرت و قوت و رشادت مسلمانان اثر گذارد.

این عمره هم عبادت بود و هم نمایش قدرت و بذل فتح مکه که در سال بعد رخ داد در همان ایام پاشیده شد و زمینه را برای تسلیم مکیان در برابر اسلام فراهم ساخت.^۱

این دویدن و نشان دادن شانه‌ها معنایش قدرت‌نمایی است. و این راهپیمایی‌ها و نماز جمعه‌ها از همین مقوله است.

۲. نکته دوم اینکه قوانین و دستورات اسلام بعضی مقطعی است و بعضی دائمی اما اصل در احکام این است که ابدی باشد و مقطعی بودن آن دلیل می‌خواهد. یک نمونه مقطعی بودن دستورات، همین حدیث مورد بحث است.

۳. نکته سوم مسأله عدم تشبه به کفار است؛ روایات داریم که خود را شبیه به دشمن نکنید، بعضی مطلق است و بعضی مصداق مشخص می‌کند که غذای آنها را نخورید و لباسی که آنها می‌پوشند نپوشید؛ یعنی یک مسلمان باید سعی کند که در همه چیز استقلال داشته باشد و الا اگر در بعضی موارد وابسته باشد این باعث می‌شود که با آمدن کفار در جامعه اسلامی، فرهنگ آنها هم وارد جامعه شود و جامعه اسلامی را از داخل تهی کند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیه ۲۷ سوره فتح.



یک درس بزرگ اجتماعی

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «أَقِيلُوا ذَوِي الْمَرْوَءَاتِ عَثَرَاتِهِنَّ، فَمَا يَعَثُرُ مِنْهُنَّ عَائِثٌ إِلَّا وَيَدُ اللَّهِ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ؛ از لغزش مرد نیک و باشخصیت، چشم پوشی کنید چرا که هیچ یک از آنها لغزش نمی کند مگر اینکه دست خدا به دست اوست و او را بلند می نماید».^۱

«اقیلوا» از ریشه اقاله است، یعنی صرف نظر کردن، برگرداندن و درگذشتن.
«مرؤته» از ریشه مرء است، یعنی شخصیت.

می توان از این حدیث یک درس بزرگ اجتماعی گرفت و آن این است که: اگر درباره افراد می خواهید قضاوت کنید، یک بعدی قضاوت نکنید، بلکه به هر یک از صفات او نمره بدهید و سعی کنید نقاط منفی را در زندگی او نبینید. به عبارت دیگر در زندگی منفی نگر نباشید، بلکه مثبت اندیش باشید؛ همیشه خوبی های دیگران را بیان کنیم نه بدی های آنها را، چرا که اگر خوبی های مردم را بیان کنیم، خوبی های ما را بیان می کنند و اگر دنبال بدی های افراد و نقاط ضعف در زندگی آنها باشیم مطمئن باشیم که بدی های ما را بیان می کنند. همان گونه که

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۰.

با مردم عمل کنیم با ما عمل می شود چرا که دنیا دار مجازات است و هر عملی، عکس العملی دارد، مثلاً اگر در دامنه کوهی قرار بگیرید و با صدای بلند بگویید سلام، صدای شما منعکس می شود و به طرف شما باز می گردد. اعمال انسان در زندگی همین گونه است که عکس العملش را نشان می دهد.

اگر در زندگی شیطان دقت کنیم خواهیم دید که عامل سقوط او، نگاه به نقطه منفی آدم بود، چرا که وقتی خداوند آدم را آفرید دستور سجده را داد و شیطان سجده نکرد، وقتی خداوند علت عدم سجده را پرسید، شیطان در جواب گفت: خدایا من را از آتش آفریدی و آدم را از خاک و آتش از خاک برتر است، یعنی شیطان نقطه ضعف آدم را نگاه کرد که آفرینش او از خاک باشد، اما نقطه قوت آدم را نگاه نکرد که خداوند بعد از آفرینش آدم فرمود: من روح را در او دمیدم. و سجده هم به خاطر فضیلت این روح بود که در آدم دمیده شده بود.

شیطان با منفی نگری خود عبادت شش هزار ساله اش را بی ارزش کرد. در زندگی نباید شیطانی فکر کنیم، بلکه باید نقاط قوت را قبل از نقاط ضعف ببینیم. نباید دوست را به خاطر یک لغزش از خود برانیم. معمولاً ما انسان ها این گونه هستیم که اگر کسی ۹۹ بار به ما خوبی کند اما یک بار بدی، ما خوبی های او را فراموش کرده و همان یک بدی را به رخ می کشیم.

در حدیثی آمده که حضرت عیسی علیهِ السلام با حواریون از جایی رد می شدند، در راه سگ مرده را دیدند و هر کدام از صحابه برای این سگ عیبی را بیان کردند، یکی گفت: چشم هایش چقدر کثیف است و یکی درباره گوش و دیگری درباره بینی آن سگ بدگویی کرد، وقتی نوبت به حضرت عیسی علیهِ السلام رسید گفت: عجب دندانهای سفیدی دارد. اصحاب گفتند: این سگ با این همه عیب هایی که دارد شما سراغ دندانش رفتید؟ حضرت فرمود: حتی اگر درباره حیوان هم قضاوت می کنید انصاف را رعایت کنید و خوبی های او را هم در نظر بگیرید.

یک معلم هم وقتی می‌خواهد به دانش‌آموزانش معذل بدهد، هم درس‌های ضعیفش را نگاه می‌کند و هم درس‌های قوی او را، نه اینکه فقط نقاط منفی او را نگاه کند.

یک مسلمان باید در زندگی مانند زنبور عسل باشد و روی خوبی‌های افراد بنشیند و بیان کند، همان‌گونه که زنبور عسل همیشه روی گل می‌نشیند، نه اینکه مانند مگس باشد که روی زخم کثیف می‌نشیند.



معامله خداوند با گنهکاران

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «يَا بَنَ آدَمَ، إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَأَنْتَ تَغْصِيهِ فَأَخْذَرُهُ؛ اِی فرزند آدم، هنگامی که بینی پروردگارت پی در پی نعمت هایی را بر تو می فرستد در حالی که تو معصیت او را می کنی بترس (که مجازات سنگینی در انتظار توست)».^۱

در مقابل معاصی و گناهانی که بندگان انجام می دهند، خداوند با انسان سه نوع معامله می کند:

۱. گاهی فوراً او را مجازات می کند که این یک نوع محبت نسبت به بنده است که او را بیدار می کند؛ بسیاری از بلاها کفاره معصیت است.

۲. گاهی خداوند مهلت می دهد تا از این مهلت استفاده کند و برگردد و توبه کند.

۳. خداوند در مقابل معصیت بنده اش به او نعمت می دهد چون قبلاً هشدار داده ولی اثر نکرد. و مستحق مجازات است؛ اما خداوند به او نعمت می دهد و این نعمت دادن به دو علت است، یکی اینکه غافل و مغرور بشود و بیشتر گناه

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۵.

کند و دوم اینکه بعد از دادن نعمت‌های فراوان، یک دفعه مجازات می‌کند که این نوع مجازات خیلی دردناک است که انسانی را که غرق در نعمت است یک دفعه غرق در عذاب کنند، و در اصطلاح قرآن نام این نعمت را عذاب استدراجی می‌گذارند: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»؛ و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، ما آنان را از جایی که نمی‌دانند، به تدریج به سوی عذاب پیش می‌بریم.^۱

برای کلمه استدراج دو معنا ذکر شده یکی اینکه چیزی را به تدریج بگیرند چرا که اصل این ریشه از «درجه» گرفته شده که به معنای پله است که هرگاه چیزی را به تدریج و مرحله به مرحله بگیرند یا گرفتار سازند به این عمل استدراج گفته می‌شود.

معنای دیگر استدراج «پیچیدن» است؛ همان گونه که یک طومار را به هم می‌پیچند.^۲ و هر دو معنی به یک مفهوم کلی که همان انجام تدریجی باشد برمی‌گردد. خداوند گناهکاران و افراد سرکش را، فوراً گرفتار مجازات نمی‌کند، بلکه درهای نعمت را به روی آنها می‌گشاید که یا این نعمت‌ها باعث بیداری آنها می‌شود و یا اینکه به بی‌خبری آنها می‌افزاید که در این صورت مجازاتشان به هنگام رسیدن به آخرین مرحله از نعمت، دردناک است، چرا که در حالی که غرق در ناز و نعمت هستند خداوند همه نعمت را از آنها می‌گیرد و طومار زندگی آنها را درهم می‌پیچد.

امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: موقعی که خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد به هنگامی که گناهی انجام می‌دهد او را گوشمالی می‌دهد تا به یاد توبه بیفتد، و هنگامی که شر بنده‌ای را (بر اثر اعمالش) بخواهد موقعی که گناهی

۱. سورة اعراف، آیه ۱۸۲.

۲. مفردات راغب، ریشه «استدراج».

می‌کند نعمتی به او می‌بخشد تا استغفار را فراموش کند و به آن گناه ادامه دهد، این همان است که خداوند عزوجل فرموده: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»؛ یعنی از طریق نعمت‌ها به هنگام معصیت‌ها آنها را به تدریج از راهی که نمی‌دانند گرفتار می‌سازیم.^۱

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: من از خداوند مالی طلب کردم به من روزی فرمود، فرزندی خواستم به من بخشید، خانه‌ای طلب کردم به من مرحمت فرمود، من از این می‌ترسم نکند این استدراج باشد، امام فرمود: اگر اینها توأم با حمد و شکر الهی است استدراج نیست (نعمت است).^۲



۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ذیل آیات ۱۸۲ و ۱۸۳ سوره اعراف.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیات ۴۲-۴۵ سوره قلم.

ضمیر پنهان و آشکار و خودشناسی

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ، وَصَفَاحَاتِ وَجْهِهِ؛ کسی چیزی را در دل پنهان نمی کند مگر اینکه در سخنانی که از دهان او می پرد و در چهره و قیافه اش آشکار می گردد».^۱

روانشناسان معتقدند که بشر دارای دو نیروی مختلف است یکی ضمیر پنهان و دیگری ضمیر آشکار که دستگاه خودآگاه و ناخودآگاه است. دستگاه خودآگاه همان دستگاه عقل است که انسان با تفکر کاری را انجام می دهد که آن ضمیر آشکار است؛ اما دستگاه ناخودآگاه، همان ضمیر باطنی است، در درون انسان یک نوع معرفت وجود دارد که خود انسان به آن توجه ندارد و بخش مهم دستگاه شعور انسان همین ضمیر پنهان و ناخودآگاه است.

شعور انسان را تشبیه می کنند به قطعه یخ شناور در آب که حدود نه دهم آن زیر آب است و یک دهم آن روی آب، ضمیر آگاه انسان آن خرد و دانش معمول انسان است، مثل آن مقدار یخی که از آب بیرون است و ضمیر پنهان انسان که همان نیت و باطن انسان است، مثل آن مقدار یخی است که در آب پنهان است

و قسمت عمده شخصیت انسان را همان ضمیر پنهان انسان تشکیل می دهد. راه شناخت ضمیر ناآگاه، خطاها و کارهای حساب نشده ای است که انجام می دهد چون انسان وقتی شعور و آگاهی کار می کند یک سلسله موانع و شرایط و قیود جلوی او را می گیرد و اجازه نمی دهد که دستگاه ناخودآگاهش را نشان دهد.

در منابع اسلامی به این دستگاه درون اشاره شده که این روایت یک نمونه آن است که امام فرمود: انسان چیزی را در باطنش پنهان نمی کند مگر اینکه جمله هایی که از زبان او می پرد و دگرگونی هایی که بی اختیار در قیافه اش به وجود می آید، آشکار می شود. این نکته اول روانشناسی بود که از این حدیث استفاده می شد.

نکته دوم که از این روایت استفاده می شود، خودشناسی است. یکی از راه های اصلاح و تهذیب نفس، خودشناسی است وقتی انسان خود را نشناسد و از کاستی ها و عیب های خود باخبر نشود، به دنبال اصلاح خود نخواهد رفت.

وقتی انسان خود را شناخت و به کرامت و عظمت خود پی برد، هرگز خود را به بهای ناچیز نمی فروشد، وقتی انسان خود را شناخت به استعداد های گوناگون که خداوند در او نهفته است پی می برد و آن را شکوفا می کند، و کسی که خود را شناخت هرگز خود را به رذایل اخلاقی آلوده نمی کند، چرا که رذایل اخلاقی زندگی انسان را تباه می کند و در جامعه زندگی را برای افراد تلخ می گرداند.

روایات در باب خودشناسی فراوان است که نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم: حضرت علی علیه السلام می فرماید: «نَالِ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ؛ کسی که خود را بشناسد، به سعادت و رستگاری بزرگ نایل شده است».^۱

و باز همان حضرت فرموده است: «أَكْثَرُ النَّاسِ مَعْرِفَةً لِنَفْسِهِ أَخَوْفُهُمْ لِرَبِّهِ؛ کسی که بیش از همه خود را بشناسد، بیش از همه، خوف پروردگار خواهد داشت».^۱

از همان امام همام روایت شده است که: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ؛ کسی که در سایه خودشناسی برای خود کرامت و شخصیت قائل است شهواتش در نظر او خوار و بی ارزش خواهد بود».^۲

این نکته را باید توجه داشته باشیم که خودشناسی مقدمه خداشناسی است چرا که خداوند می فرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى»؛ بزودی نشانه های خود را در اطراف عالم و در درون جانیشان به آنها نشان می دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است».^۳

حدیث معروف: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ؛ هر کس خود را بشناسد پروردگارش را خواهد شناخت».^۴ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و گاه به عنوان کلام معصوم علیه السلام آمده است که برای این حدیث تفسیرهای گوناگون ارائه شده: ۱. این حدیث اشاره به برهان نظم دارد که هر کس اسرار و نظام ساختمان روح و جسم خود را بداند، راهی به سوی خدا پیدا می کند، چرا که این نظم عجیب حتماً از یک مبدأ عالم و قادر سرچشمه گرفته است.

۲. اشاره به برهان وجوب و امکان است چرا که انسان وقتی در خود دقت کند می بیند که وجودی است وابسته و غیر مستقل و نیازمند که بدون تکیه به یک وجود مستقل و بی نیاز، امکان بقا برای او نیست.

۱. غررالحکم، ج ۳۴، ۹۰.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۴۹.

۳. سورة فصلت، آیه ۵۳.

۴. این حدیث در بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۴۵۶؛ ج ۵۹، ص ۹۹؛ ج ۶۶، ص ۲۹۲ و ج ۲، ص ۳۲ آمده است.

۳. اشاره به برهان علت و معلول است چون وقتی انسان به خود می‌نگرد می‌بیند که روح و جسم او معلول علت دیگری است و آن علت هم که پدر و مادر او باشند باز معلول علت دیگری هستند و این سلسله علت و معلول نمی‌تواند تا بی‌نهایت پیش برود چون تسلسل لازم می‌آید و تسلسل باطل است، در نتیجه این علل و معلولات باید به علت نخستین که همان علّة العلل و واجب الوجود است که هستی‌اش از درون ذاتش می‌جوشد و محتاج دیگری نیست، ختم شود. مانع بزرگی که بر سر راه خودشناسی وجود دارد، حبّ ذات و خودخواهی و خودبینی است که باعث می‌شود انسان صفات رذیله و عیب‌های اخلاقی و نقاط ضعف خویش را نشناسد.

علی علیه السلام می‌فرماید: «جَهْلُ الْمَرْءِ بِعَيْبِهَا مِنْ أَكْبَرِ ذُنُوبِهِ؛ ناآگاهی انسان نسبت به عیب‌هایش از بزرگ‌ترین گناهان اوست».^۱

مرحوم فیض کاشانی برای پی بردن به عیب‌های خویش چهار راه را نشان می‌دهد:^۲

۱. به سراغ استادی برود که آگاه از عیب‌های نفس است و از ارشادات او بهره گیرد.

۲. دوست راستگو و با ایمان و آگاهی را پیدا کند و او را مراقب خویش قرار دهد که هرگاه اخلاق و عیب‌های پنهان و آشکار او را ببیند به او اطلاع دهد؛ چرا که امام صادق علیه السلام فرموده است: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عَيْبِهَا؛ محبوب‌ترین برادران دینی نزد من کسی است که عیب‌های مرا به من هدیه کند».^۳ البته این گونه افراد بسیار اندکند.

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۱۹.

۲. محجة البیضاء، ج ۵، ص ۱۱۲ تا ۱۱۴.

۳. تحف العقول، حکمت ۸۹.

۳. انسان عیب‌هایش را از دشمنانش بشنود.

۴. با مردم معاشرت کند و آنچه از صفات خوب در آنها می‌بیند، ببیند که آیا در او هم هست یا نه؟ چون مؤمن آئینه مؤمن است و می‌تواند عیب‌های خویش را با دیدن عیب‌های دیگران ببیند. به حضرت عیسی علیه السلام گفتند: چه کسی تو را ادب آموخت؟ گفت: کسی مرا ادب نیاموخت ولی من جهل جاهل را دیدم و در نظرم ناپسند آمد و از آن دوری نمودم.

از خداوند می‌خواهیم توفیق خودشناسی را به همه ما عنایت فرماید.

ان شاء الله.

استفاده از عوامل طبیعی

امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَرِضٌ، فَقَالَ: لَا أَتَدَاوِي حَتَّى يَكُونَ الَّذِي أَمْرَضَنِي هُوَ الَّذِي يَشْفِينِي، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: لَا أَشْفِيكَ حَتَّى تَتَدَاوِي، فَإِنَّ الشِّفَاءَ مِنِّي؛ يَكِي از پیامبران بیمار شد، و با خود گفت: خود را درمان نمی‌کنم تا همان کسی که بیمارم کرده شفا دهد. خداوند تعالی به او وحی کرد که: تا خود را درمان نکنی، شفایت نمی‌دهم، زیرا شفا دادن از من است».^۱

در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به همین مضمون آمده که «تَدَاوُوا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يُنْزِلْ دَاءً إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ لَهُ شِفَاءً، إِلَّا السَّامَ وَالْهَرَمَ؛ خود را مداوا کنید زیرا خداوند متعال هیچ دردی نداده است مگر آنکه برایش شفایی نهاده، به جز مر و پیری (که دوايي ندارد)».^۲

و امام علی علیه السلام فرموده است: «لِكُلِّ عِلَّةٍ دَوَاءٌ؛ هر دردی، دارویی دارد».^۳

اشتباهی که خیلی از افراد به آن مبتلا هستند این است که وقتی گفته می‌شود:

۱. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۳۶۲.

۲. همان مدرک.

۳. همان مدرک.

عوامل طبیعی منشأ فلان اثر هستند، خیال می‌کنند که این عوامل خودشان منهای خداوند اثر گذارند و یکی از اشکالات مادی‌ها در مسأله توحید همین است که می‌گویند: وقتی عوامل و علل اشیا کشف شد دیگر چرا علت این عالم را به خدا نسبت بدهیم. جواب ما این است که از نظر توحیدی تمام این عالم فعل الله است و اگر اذن خدا نباشد چیزی در این عالم از خود اثری ندارد مثلاً وقتی باران می‌بارد، آفتاب به سطح اقیانوس‌ها و دریاها می‌تابد و بخار به وجود می‌آید و به آسمان می‌رود و بعد به قطرات باران تبدیل می‌شود، اما همه اینها به اذن خداوند است و الا نه تابش آفتاب است و نه بخاری تا تبدیل به باران شود.

با ذکر این مقدمه برگردیم به حدیث که یکی از پیامبران الهی بیمار شد و با خودش گفت من دنبال درمان کردن خود نمی‌روم؛ این پیامبر خیال می‌کرد که سراغ دوا رفتن، با حقیقت توکل سازگار نیست، خداوند هم وحی فرستاد که تا سراغ دوا نروی من تو را شفا نمی‌دهم چرا که شفا دادن آن دوا هم به اذن من است.

درسی که از این حدیث می‌گیریم این است که انسان برای رسیدن به مقاصدش در عین توکل و توجه به خداوند، باید دنبال اسباب برود و اگر دنبال اسباب نرود، این ضد توکل است، چرا که اثرگذاری این اسباب هم به اذن خداست. پیشوایان ما در زندگی خود به سراغ اسباب می‌رفتند با اینکه معجزه در اختیار آنها بود.

در جنگ خندق رسول خدا ﷺ خندق می‌کند و بین افراد دشمن اختلاف می‌انداخت که باعث تفرقه و در نتیجه فرار آنها می‌شد.

در جنگ بدر حضرت جاسوسی می‌فرستد تا تعداد عده و عده دشمن را برای حضرت بیاورند.

باید در زندگی از تمام عوامل طبیعی که خداوند آفریده استفاده کنیم که به دنبالش امدادهای غیبی خداوند هم خواهد بود.

زنده کردن و میراندن دل

حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمودند: «أَخِي قَلْبُكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَأَمْتُهُ بِالزَّهَادَةِ وَقَوَاهُ بِالْيَقِينِ، وَنَوَّزُهُ بِالْحِكْمَةِ، وَذَلَّلُهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ؛ قَلْبُ رَا بَا مَوْعِظُهُ وَانْدَرَزُ زَنْدَهُ كُنْ وَهَوَايَ نَفْسَتُ رَا بَا زَهُدٌ وَبِيْ اعْتِنَايِي بِمِيرَانِ، دَلْ رَا بَا يَقِينٌ نِيرومند ساز، و با حکمت و دانش نورانی نما، و با یاد مر رَام کن»^۱.
دربارهٔ قلب از جنبه‌های مختلف می‌توان سخن گفت که به چند جنبهٔ آن اشاره می‌کنیم:

۱. آنچه دل را می‌میراند ۲. آنچه دل را زنده می‌کند ۳. آنچه باعث قساوت قلب می‌شود ۴. آنچه قلب را صیقل می‌دهد ۵. اقسام قلب.
۱. آنچه دل را می‌میراند؛ در روایات ما عوامل گوناگونی ذکر شده که باعث می‌شود دل بمیرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «أَرْبَعٌ يُمِثِّنُ الْقَلْبَ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ، وَكَثْرَةُ مُنَاقَشَةِ النِّسَاءِ - يَعْنِي مُحَادَثَتَهُنَّ - وَمُمَارَاةُ الْأَحْمَقِ، تَقُولُ وَيَقُولُ وَلَا يَرْجِعُ إِلَى خَيْرٍ، وَمُجَالَسَةُ الْمُوتَى، فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْمَوْتَى؟ قَالَ: كُلُّ غَنِيٍّ مُتْرَفٍ؛ چهار چیز دل را می‌میراند: گناه روی گناه، همسخن شدن زیاد با

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱، وصیت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام.

زنان، بگو مگو کردن با احمق (تو می گویی و او می گوید و هرگز به راه نمی آید) و همنشینی با مردگان؛ عرض شد: ای رسول خدا منظور از مردگان چیست؟ فرمود: هر توانگر خوش گذران^۱.

و همان حضرت به اباذر فرمود: «إِيَّاكَ وَكَثْرَةَ الضَّحِكِ، فَإِنَّهُ يُمِيتُ الْقُلُوبَ؛ بپرهیز از خندیدن زیاد، زیرا خنده زیاد قلب را می میراند»^۲.

۲. آنچه دل را زنده می کند؛ باز هم روایات در این زمینه فراوان است: در همین حدیث مورد بحث علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام می فرماید: دل خویش را با موعظه زنده کن.

و همان حضرت فرموده است: «لِقَاءُ أَهْلِ الْخَيْرِ عِمَارَةُ الْقُلُوبِ؛ دیدار اهل خیر، مایه آبادانی دل هاست»^۳.

و باز امام علی علیه السلام در وصیتش به امام حسن علیه السلام می فرماید: «فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ - أَيْ بُنَى - وَلُزُومِ أَمْرِهِ، وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ؛ ای فرزندم تو را به پروای از خدا و پایبندی به فرمان او و آباد کردن دلت با یاد او سفارش می کنم»^۴.

۳. قساوت قلب؛ عواملی که باعث قساوت قلب می شود فراوان است. از نجواهای خداوند با موسی علیه السلام این بود: «يَا مُوسَى، لَا تُطَوِّلْ فِي الدُّنْيَا أَمْلَكَ فَيَقْسُو قَلْبُكَ، وَالْقَاسِي الْقَلْبَ مِنِّي بَعِيدٌ؛ ای موسی در دنیا آرزوی خود را دراز مگردان، که دلت سخت می شود و انسان سخت دل از من دور است»^۵.

رسول خدا ﷺ می فرماید: «لَا تُكْثِرِ الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْكَلَامِ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ قَسْوَةُ الْقَلْبِ، إِنَّ أْبْعَدَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْقَلْبُ الْقَاسِي؛ در غیر از یاد خدا

۱. خصال باب الاربعه.

۲. معانی الاخبار، ص ۳۳۵.

۳. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۰۸.

۴. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۵. کافی، ج ۳، ص ۳۲۹.

زیاده‌گویی نکنید، زیرا زیاده‌گویی در غیر یاد خدا، موجب سخت دلی می‌شود و دورترین مردم از خدا، انسان سخت دل است.^۱

امام علی علیه السلام فرموده است: «مَا جَفَّتِ الدَّمُوعُ إِلَّا لِقُسْوَةِ الْقُلُوبِ، وَمَا قَسَتْ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَةِ الذُّنُوبِ؛ اشکها خشکید مگر به سبب سخت شدن دل‌ها و دل‌ها سخت نشد مگر به سبب فزونی گناه».^۲

و در روایات دیگر عواملی مثل: شنیدن لهو، بسیاری مال و ثروت، نگاه کردن به شخص بخیل و ترک عبادت را باعث قساوت دانستند.

۴. آنچه قلب را صیقل می‌دهد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ إِذَا أَصَابَهُ الْمَاءُ. قِيلَ: وَمَا جَلَاؤُهَا؟ قَالَ: كَثْرَةُ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ؛ همچنان که اگر آهن آب به آن برسد زنگ می‌زند، این دل‌ها نیز زنگار می‌بندد. عرض شد: صیقل دادن آنها به چیست؟ فرمود: بسیار به یاد مر بودن و تلاوت قرآن».^۳

امام صادق علیه السلام فرموده است: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ صَدَأً كَصَدَأِ النُّحَاسِ، فَاجْلُوهَا بِالِاسْتِغْفَارِ؛ دل‌ها نیز همچون مس زنگار می‌بندد، پس آنها را با استغفار صیقل دهید».^۴

۵. اقسام قلب: تعبیرات در این زمینه گوناگون است. امام صادق علیه السلام فرموده است: «الْقُلُوبُ أَرْبَعَةٌ: قَلْبٌ فِيهِ نِفَاقٌ وَإِيمَانٌ، وَقَلْبٌ مَنكُوسٌ، وَقَلْبٌ مَطْبُوعٌ، وَقَلْبٌ أَزْهَرُ أَنْوَرٌ... وَأَمَّا الْأَزْهَرُ فَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ...؛ قلبها چهارگونه است: قلبی که در آن نفاق و ایمان است، و قلبی که وارونه است، و قلبی که مهر بر آن خورده، و قلبی

۱. میزان الحکمه، ج ۸، ص ۲۳۹.

۲. علل الشرایع، ص ۸۱.

۳. کنز العمال، به نقل از میزان الحکمه، ج ۸، ص ۲۴۷.

۴. عدة الداعی، ص ۲۴۹.

که نورانی است و خالی از غیر خداست. قلب نورانی قلب مؤمن است».^۱
هرگاه خدا نعمتی به مؤمن ببخشد شکر می‌گوید و هرگاه مصیبتی به او رسد صبر و شکیبایی می‌کند. اما قلب وارونه قلب مشرکان است همانگونه که خداوند فرموده است: «﴿أَقْمَنَ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ آیا کسی که به رو افتاده راه می‌رود به هدایت نزدیکتر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی‌دارد»؟^۲

اما قلبی که در آن ایمان و نفاق است، قلب کسانی است که در برابر حق و باطل بی‌تفاوتند، اگر در محیط حق قرار گیرند تابع حق می‌شوند و اگر در محیط باطل باشند گرایش به باطل پیدا می‌کنند، و قلب مهر خورده قلب منافقان است.
یک نوع قلب هست که روایات روی آن تأکید دارند و آن «قلب سلیم» است که امام صادق علیه السلام در این زمینه فرموده است: «الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ؛ قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که غیر از او در آن نباشد».^۳

و همان حضرت علیه السلام فرموده است: «صَاحِبُ النَّيَّةِ الصَّادِقَةِ صَاحِبُ الْقَلْبِ السَّلِيمِ، لِأَنَّ سَلَامَةَ الْقَلْبِ مِنْ هَوَاجِسِ الْمَذْكُورَاتِ تُخْلِصُ النَّيَّةَ لِلَّهِ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا؛ کسی که نیت صادقی دارد صاحب قلب سلیم است چرا که سلامت قلب از شرک و شک، نیت را در همه چیز خالص می‌کند».^۴

برگردیم به حدیث مورد بحث که در صدر مطالب ذکر کردیم. امام علی علیه السلام می‌فرماید: قلبت را بوسیله موعظه زنده کن، چون موعظه مانند غذایی است که به

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۹، باب فی ظلمة قلب المنافق.

۲. سورة ملک، آیه ۲۲.

۳. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۵۹.

۴. نوادر الترانندی، به نقل از میزان الحکمه، ج ۸، ص ۲۲۱.

قلب و روح و جان انسان داده می‌شود و به قلب حیات معنوی می‌دهد، انسان مشغول زندگی است و غافل می‌شود در نتیجه باید هر روز موعظه‌ای از آیه یا روایت بشنود تا نشاط معنوی داشته باشد.

بعد حضرت می‌فرماید: به وسیله زهد قلبت را بمیران و به وسیله یقین آن را تقویت کن، یعنی روح انسان دارای دو جنبه ملکوتی و حیوانی است، جنبه ملکوتی را با موعظه زنده کن و جنبه حیوانی آن را بمیران. توجه داشته باشید که زهد این نیست که انسان از اجتماع بیرون برود و از مال و هستی خود دست بکشد و مثل راهبان زندگی کند، بلکه زهد به این است که انسان اسیر مال و مقام و موقعیت اجتماعی خود نباشد و امیر بر آنها باشد که اگر یک وقت از دستش رفت غصه نخورد و ناراحتی نکند.

بعد حضرت فرمود: از علم و دانش کمک بگیر و مسیر راحت را روشن کن، و به وسیله یاد مر ، نفست را رام و تسلیم و روح سرکش را آرام کن. امیدواریم خداوند توفیق بدهد تا بتوانیم عامل به فرامین ائمه علیهم‌السلام باشیم.

محاسبه نفس

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «ثَمَرَةُ الْمُحَاسَبَةِ إِصْلَاحُ النَّفْسِ؛ نتیجه حسابرسی، اصلاح خویشتن است».^۱

مردم در یک تقسیم تقسیم بندی به سه دسته تقسیم می شوند:

(الف) کسانی که در زندگی از نظر کمالات معنوی رو به جلو و پیشرفت هستند؛ روزی بر آنها نمی گذرد مگر اینکه بهره ای از کمالات دارند.

(ب) گروهی که در زندگی درجا می زنند و اعمال را مکرر انجام می دهند و در اخلاق همان هستند که بودند نه پیشرفت دارند نه عقب گرد.

(ج) کسانی هستند که در حال عقب گرد هستند و فردای آنها بدتر از امروز آنهاست؛ و در نتیجه از نظر اخلاق در مرحله نازل تری هستند.

این تقسیم بندی مضمون حدیثی است از امام صادق علیه السلام که در ادامه حضرت در جواب سؤال کننده ای که پرسید انسان مقامش بالاتر است یا فرشته؟ حضرت فرمود: «فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتُهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَمَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلُهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ؛ اگر انسان عقلش بر شهوتش غلبه پیدا کند و در زندگی در حال

پیشرفت باشد از فرشته بالاتر است، و اگر شهوتش بر عقلش غلبه پیدا کند از حیوان هم پست تر است»^۱.

استفاده‌ای که از این حدیث می‌کنیم این است که زندگی فقط به درد گروه اول می‌خورد چون به هدف تکامل که همان اصلاح نفس و قرب به خدا باشد نزدیک می‌شوند. حال باید خود را محاسبه کنیم ببینیم که از کدام گروه هستیم اگر دیدیم بر سرمایه اخلاق ما اضافه می‌شود از گروه اول هستیم اگر زیاد و کم نشد از گروه دوم هستیم و اگر از سرمایه اخلاقی ما کم شد از گروه سوم هستیم.

علمای علم اخلاق گام چهارمی را که برای تهذیب نفس ذکر می‌کنند، محاسبه است، و منظور از محاسبه این است که هر کس در پایان هر سال یا ماه یا هفته یا روز به محاسبه کارهای خویش پردازد، و عملکرد خود را در زمینه خوبی‌ها و بدی‌ها دقیقاً مورد محاسبه قرار دهد؛ مانند یک تاجر که در پایان هر روز یا هفته یا ماه به حسابرسی تجارتخانه خود می‌پردازد. محاسبه چه در امور دین و چه دنیا یکی از دو فایده را دارد: اگر صورت حساب او سود کلانی را نشان داد، دلیل بر صحت عمل است و اگر زیان زیادی را نشان داد دلیل بر نادرست بودن عمل است که باید آن را اصلاح کند.

باید توجه داشت که همه چیز در دنیا و آخرت دارای حساب است، چگونه انسان می‌تواند از حساب خویش در این جهان غافل باشد در حالی که او باید فردای قیامت به حساب خود برسد و اگر بخواهیم بار ما در قیامت سبک باشد باید در این جهان به حساب خود رسیدگی کنیم.

روایات در این زمینه فراوان است به عنوان نمونه چند حدیث را ذکر می‌کنیم:

۱. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَزِنُوا هَاقِبَ أَنْ تُوزَنُوا وَتَجْهَزُوا لِلْعَرْضِ الْأَكْبَرِ؛ خویشان را محاسبه کنید قبل از آنکه به

حساب شما برسند و خویش را وزن کنید قبل از آنکه شما را وزن کنند و آماده شوید برای عرضه بزر (روز قیامت)».^۱

۲. امام علی علیه السلام فرموده است: «مَا أَحَقَّ لِلْإِنْسَانِ أَنْ تَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ لَا يَشْغَلُهُ شَاغِلٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ، فَيَنْظُرَ فِيمَا أَكْتَسَبَ لَهَا وَعَلَيْهَا فِي لَيْلِهَا وَنَهَارِهَا؛ چقدر خوب است که انسان ساعتی برای خود داشته باشد، که هیچ چیز او را به خود مشغول نسازد و در این ساعت محاسبه خویش کند و ببیند چه کاری به سود خود انجام داده و چه کاری به زیان خود، در آن شب و در آن روز».^۲

۳. از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که: «يَا هِشَامُ لَيْسَ مِنْكُمْ مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّ عَمَلَ حَسَنًا اسْتَرَادَ مِنْهُ وَإِنْ عَمَلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَتَابَ؛ کسی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست، اگر کار خوبی انجام داده از خدا توفیق فزونی را بخواهد و اگر عمل بدی انجام داده استغفار کند و به سوی خدا برگردد و توبه کند».^۳

در اینجا به سه نکته مهم اشاره می‌کنیم:

اول: چگونه محاسبه نفس کنیم؟ بهترین راه همان است که علی علیه السلام بعد از نقل حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «أَكْبَسُ الْكَيْسِيِّينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ؛ عاقل‌ترین مردم کسی است که به محاسبه خویش بپردازد؛ بیان می‌فرماید: مردی از آن حضرت پرسید: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ؛ ای امیر مؤمنان، انسان چگونه نفس خویش را محاسبه کند؟» امام علیه السلام فرمود: هنگامی که صبح را به شام می‌رساند، نفس خویش را مخاطب ساخته و چنین بگوید: ای نفس امروز بر تو گذشت و تا ابد باز نمی‌گردد و خداوند از تو درباره آن سؤال می‌کند که در

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۳ به نقل از اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۲۵۵.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۵۴.

۳. همان مدرک، ص ۱۵۳.

چه راه آن را سپری کردی؟ چه عمل در آن انجام دادی؟ آیا به یاد خدا بودی و حمد او را بجا آوردی؟ آیا حق برادر مؤمن را ادا کردی؟ آیا غم و اندوهی از دل او زدودی؟ و در غیاب او زن و فرزندش را حفظ کردی؟ آیا حق بازماندگانش را بعد از مرگ او ادا کردی؟ آیا با استفاده از آبروی خویش، جلوی غیبت برادر مؤمن را گرفتی؟ چه کار مثبتی امروز انجام دادی؟

سپس آنچه را که انجام داده به یاد می‌آورد و اگر عمل خیری از او سرزده، حمد خدا و تکبیر او را به خاطر توفیقی که به او عنایت کرده بجا می‌آورد، و اگر معصیت کرده از خداوند آمرزش می‌طلبد و تصمیم به ترک آن در آینده می‌گیرد....^۱

دوم: نتایج و آثار محاسبه نفس چیست؟ در روایات تعبیرات گوناگون در این زمینه آمده که ذکر می‌کنیم:

امام علی علیه السلام فرموده است: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَّ عَلَى عَيْبِهَا وَأَخَاطَ بِذُنُوبِهِ وَاسْتَقَالَ الذُّنُوبَ وَأَصْلَحَ الْعَيْبَ؛ کسی که محاسبه نفس خویش کند بر عیب‌های خویش واقف می‌شود، و از گناهانش باخبر می‌گردد و از گناه توبه می‌کند، و خود را اصلاح می‌نماید».^۲

و نیز فرمود: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ سَعَدَ؛ کسی که به محاسبه خویشتن بپردازد، سعادت‌مند می‌شود».^۳

سوم: شرایط محاسبه نفس چیست؟ چند شرط را که علمای علم اخلاق بیان کردند ذکر می‌کنیم:

۱. در حساب کردن باید سخت‌گیر باشیم و کوچک‌ترین چیز را حساب کنیم

۱. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۵۰.

۲. غرر الحکم به نقل از میزان الحکمه، ج ۲، ص ۴۰۹.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۵۴.

از کوچکی گناه باید بترسیم، چرا که کسی که نافرمانی او را می‌کنیم بسیار بزر است.

۲. کنجکاوانه محاسبه کنیم و چیزی را از قلم نیندازیم حتی یک حرف و سخن بیجا که گفتیم در حسابمان بیاوریم.

۳. محاسبه باید مستمر باشد و در طول سال انجام بگیرد.

۴. بعد از حساب کردن باید نتیجه آن را بگیریم و ترتیب اثر بدهیم.

۵. اگر دچار خلاف و اشتباه شد استغفار کند و عملاً جبران نماید. اگر آبروی مسلمانی را ریخته و مال کسی را از بین برد رضایت و حلالیت بطلبد. خدایا به همه ما توفیق محاسبه نفس را عنایت بفرما.



روزه و فوائد آن

رسول خدا ﷺ می فرماید: «إِنَّ لِلْجَنَّةِ بَاباً يُدْعَى الرَّيَّانُ لَا يَدْخُلُ مِنْهُ إِلَّا الصَّائِمُونَ؛ بهشت دری بنام «ریان» دارد که تنها روزه داران از آن وارد می شوند».^۱

از آیات و روایات استفاده می شود که بهشت درهای متعدّد دارد و هر گروهی از دری وارد بهشت می شوند، امّا درهای بهشت مانند درهای دنیا نیست بلکه درهای بهشت بیانگر اعمال است، یعنی نوع عمل در قیامت درب می شود، کما این که علی علیه السلام درباره جهاد می فرماید: «فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ...؛ جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را برای دوستان مخصوص خود گشوده است»^۲ و امام سجّاد علیه السلام درباره توبه در مناجات التائبین از دعاهاى خمسة عشر عرضه می دارد: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ، سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ؛ خدایا تویی که دری از عفو خود به سوی بندگان باز کردی و نامش را توبه گذاردی».^۳ درهای بهشت یعنی آن وسائل که انسان را به

۱. الحکم الزاهرة، ج ۱، ص ۳۰۹ به نقل از بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۲.

۲. نهج البلاغه، خطبة ۲۷.

۳. مفاتیح نوین، ص ۷۰.

بهشت می‌رساند، روزه، جهاد، توبه اینجا عمل است و در قیامت دری به سوی بهشت است، یک درب مخصوص روزه‌داران است که اسمش «رِیّان» است یعنی پر آب و سیراب در مقابل عطش دنیا، خداوند درب سیراب شده از مغفرت و عفویش را به او می‌دهد.

ویژگی‌های ماه مبارک رمضان:

ماه رمضان ویژگی‌های زیادی دارد که ماههای دیگر ندارند که به سه نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

۱. ماه نزول قرآن است «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ»^۱.

۲. ماهی است که شب قدر در آن واقع شده است، شبی که مقدرات مردم در آن شب تعیین می‌شود.

۳. در ماه رمضان جهاد تشریع شد، در سال دوم هجرت هم فرمان روزه آمد و هم فرمان جهاد و اولین جهاد مسلحانه جنگ بدر بود که در هفدهم ماه رمضان واقع شد.

این ویژگی‌هایی که در ماه رمضان واقع شد تصادفی نیست بلکه بین اینها ارتباط وجود دارد، ماه رمضان ماه تربیت است و تربیت بدون تعلیم نمی‌شود و قرآن تعلیم دهنده است و باید قرآن در این ماه نازل شود و بهار تلاوت قرآن باشد، آنها که در این ماه خود را ساختند مقدرات خود را در این ماه تعیین می‌کنند. ماه رمضان و روزه گرفتن جهاد با نفس است و غزوه بدر جهاد با دشمن است و بدون جهاد با نفس جهاد با دشمن خارجی ممکن نیست.

مردم در مقابل ماه رمضان سه دسته هستند:

۱. سورة بقره، آیه ۱۸۵.

۱. کسانی که نه قبل از ماه رمضان خود را می سازند و نه در ماه رمضان مصداق این جمله می شوند که رسول خدا ﷺ در جمعه آخر ماه شعبان فرمود: «... فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ غُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ؛ برآستی بدبخت کسی است که در این ماه بزر از آمرزش خدا محروم گردد».^۱

۲. گروهی هستند که وقتی وارد ماه رمضان شدند خود را می شویند و در حالی که پاک شده اند از ماه رمضان خارج می شوند.

۳. بندگان خاص خداوند که قبل از ماه رمضان خود را می سازند و وارد ماه رمضان می شوند و ماه رمضان آنها ماه راز و نیاز با خدا و ماه خلوت با محبوب است. لذا در حدیثی از امام رضا علیه السلام خطاب به اباصلت که فرمود: اکثر ماه شعبان رفت و این جمعه آخر آن است تقصیرهایی که کرده ای تدارک و تلافی کن و دعا و استغفار کن و تلاوت قرآن بکن و از گناهان خود به سوی خدا توبه کن تا آنکه ماه رمضان که می آید خود را برای خدا خالص گردانیده باشی و در گردن تو امانت و حق کسی نباشد مگر اینکه ادا کرده باشی و در دل تو کینه کسی نباشد مگر آنکه بیرون کرده باشی و مگذار گناهی را که می کردی مگر این که آن را ترک کرده باشی.^۲

در ماه شعبان باید آماده شد برای ورود در ماه رمضان چون رسول خدا ﷺ فرموده است: «هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ». انسانی که به مهمانی خداوند دعوت شد با لباس پاک وارد آن می شود نه اینکه با لباس کثیف وارد مهمانی شود و در آنجا لباس کثیف را بیرون بیاورد و بشوید. باید با لباس تقوا و پاکی وارد ماه رمضان شد تا از فیوضات آن بهره مند شد؛ ان شاء الله.

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳۰؛ و روضة المتّقین، ج ۳، ص ۲۷۷؛ و اربعین شیخ بهایی، ص ۸۴.

۲. مفاتیح الجنان، اعمال ماه شعبان.

برکات ماه مبارک رمضان:

امام صادق علیه السلام می فرماید: «نَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةٌ وَصَمْتُهُ تَسْبِيحٌ وَعَمَلُهُ مُتَقَبَّلٌ وَدُعَاؤُهُ مُسْتَجَابٌ؛ خواب روزه دار عبادت، و سکوتش تسبیح و عملش پذیرفته و دعایش مستجاب است».^۱

از روایات استفاده می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اواخر ماه شعبان مردم را هشدار می داد و آماده می کرد برای ورود در ماه رمضان چرا که بدون آمادگی نمی توان به استقبال این ماه رفت، همیشه در ضیافت و مهمانی هم میزبان باید آماده باشد و هم میهمان، میزبان باید وسایل پذیرایی را آماده کند و میهمان باید از نظر لباس و نظافت خود را آماده کند، خداوند که میزبان ما در این ماه است چون رحمتش عام و بی پایان است همیشه آماده پذیرایی می باشد و این ما هستیم که برای ورود در این ضیافت باید آمادگی پیدا بکنیم و آمادگی ما به این است که روح و قلبمان را صفا دهیم و کینه ها و حسادت ها و غلّ و غش ها را از روحمان بزداییم تا اینکه نشاط عبادت پیدا کنیم، چون بسیاری از افراد هستند که نماز می خوانند و روزه می گیرند اما نشاط ندارند، می گویند نماز بخوانیم تا سبک بشویم و یا وقتی ماه رمضان تمام شد می گویند راحت شدیم، که این بی نشاطی در عبادت را می رساند. یکی از مهمترین عاملی که باعث می شود نشاط در عبادت را از انسان بگیرد گناه است.

ماه رمضان بهار عبادت است همان طوری که بهار در جسم انسان نشاط به وجود می آورد در ماه رمضان هم انسان باید بر اثر عبادت نشاط روحی پیدا کند و این میسر نیست مگر اینکه انسان قبلاً آمادگی پیدا کند و این آمادگی در درجه اول توبه است.

۱. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۳؛ و الفقیه، ج ۲، ص ۶۴؛ و روضة المتّقین، ج ۳، ص ۲۳۰.

روزهای آخر ماه شعبان بسیار استغفار کند و ماکل و مطعم خود را پاک کند و به فلسفه و برکات روزه توجّه کند تا نشاط عبادت بیابد.

در این حدیث امام صادق علیه السلام چهار برکت را برای روزه بیان فرموده است:

۱. خواب روزه‌دار عبادت است و وقتی خواب که بی‌خبری مطلق است عبادت باشد بیداری او که در حال تلاوت قرآن و خواندن نماز و ادعیه باشد به طریق اولی عبادت بالاتری خواهد بود، به خصوص نماز شب که در این ماه یک توفیق اجباری انسان به دست می‌آورد که قبل از اذان بیدار باشد؛ لذا از این بیداری برای تهجد و نماز شب استفاده کند که هم دنیای انسان را تضمین می‌کند هم آخرت او را.

۲. سکوتش تسبیح است و اگر مشغول تسبیح و ذکر باشد به طریق اولی از فضیلت برتری، برخوردار خواهد بود.

۳. عملش در این ماه قبول می‌شود، فرق است بین قبولی و صحت عمل، چه بسا عملی صحیح باشد اما مورد قبول درگاه خداوند قرار نگیرد. صحیح بودن عمل یعنی تمام اجزا و شرایط آن را آورده است اما قبول بودن عمل یعنی این عبادت دارای روح است و روح عبادت حضور قلب است که نهی از فحشا و منکر می‌کند اگر بعد از عبادت، گناه انجام دهد معلوم می‌شود عبادتش مقبول واقع نشده است؛ روح روزه، تقواست اگر بعد از ماه رمضان تقوا و خداترسی او بیشتر شد این روزه مورد قبول واقع شده و الا فقط تکلیف از گردنش ساقط شد.

۴. دعا در این ماه مستجاب است، چرا که شخص روزه دار حضور قلب بیشتری دارد و هر چه توجّه انسان به خداوند بیشتر باشد ضریب اجابت دعایش هم بالاست.

شرط قبولی روزه:

امام باقر علیه السلام به جابر می‌فرمایند: «يَا جَابِرُ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ شَهْرُ رَمَضَانَ فَصَامَ

نَهَارُهُ وَقَامَ وَرَدًا مِنْ لَيْلِهِ... خَرَجَ مِنَ الذُّنُوبِ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ^۱؛ ای جابر کسی که ماه رمضان را درک کند و روزهایش را روزه بگیرد و شب‌هایش را در حالی که مشغول ذکر است بگذرانند از گناهانش خارج می‌شود مانند روزی که مادرش او را به دنیا آورده».

مضمون این حدیث از رسول خدا ﷺ هم آمده که فرموده است: «يَا جَابِرُ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ مَنْ صَامَ نَهَارَهُ وَقَامَ وَرَدًا مِنْ لَيْلِهِ وَعَفَّ بَطْنَهُ وَفَرَّجَهُ وَكَفَّ لِسَانَهُ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَخُرُوجِهِ مِنَ الشَّهْرِ، قَالَ جَابِرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَ هَذَا الْحَدِيثَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا جَابِرُ، وَمَا أَشَدَّ هَذِهِ الشُّرُوطَ^۲؛ ای جابر هر کس در ماه رمضان روزهایش را روزه بگیرد و شب‌هایش مشغول دعا و مناجات باشد و شکم و شهوت و زبان خود را نگهدارد از گناهش خارج می‌شود همان طور که ماه رمضان را پشت سر می‌گذارد».

این حدیث را امام باقر علیهما السلام از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند و در ادامه این حدیث آمده که جابر عرض کرد: چه حدیث خوبی است این حدیث؟ رسول خدا ﷺ فرمود: ای جابر چه سخت است این شروطی که بیان کردم».

یکی از واجباتی که از ارکان فروع است، روزه می‌باشد که در حدیث معروف از امام باقر علیهما السلام آمده که فرمودند: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوِلَايَةِ؛ اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز، زکاة، حج، روزه و ولایت».^۳

پیامبر اکرم ﷺ در خطبه شعبانیه یکی از مسائلی که روی آن تکیه می‌کند مسأله دعاست «وَدُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ». چرا؟ چون خداوند در سوره بقره آیات

۱. ثواب الاعمال، به نقل از سفینه البحار، مادة «صوم».

۲. فروع کافی، ج ۴، ص ۸۷.

۳. المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۱۲۲.

صوم را که سه آیه است پشت سر هم آورده ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...﴾ بعد بلافاصله در آیه بعدش می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾.^۱

این آیه با آیات قبل ارتباط دارد یعنی با روزه گرفتن دعای انسان به اجابت می‌رسد که چرا که شخص صائم محبوب خداست و خداوند درخواست محبوبش رد نمی‌کند.

و در ادامه خطبه شعبانیه حضرت شرایط دعا کردن را هم بیان می‌فرمایند: «فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِيَّاتٍ صَادِقَةٍ وَقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ» دو شرط را حضرت بیان می‌کند یکی اینکه با نیت درست خدا را بخواند؛ دوم اینکه باید قلب که محل نیت انسان است از کینه‌ها و رذایل اخلاقی پاک باشد.

در حدیثی آمده که شخصی نزد حضرت علی علیه السلام آمد و از عدم استجابت دعایش شکایت کرد و گفت با اینکه خداوند فرموده دعا کنید تا من اجابت کنم، پس چرا ما دعا می‌کنیم ولی به اجابت نمی‌رسد؟ امام فرمود: «إِنَّ قُلُوبَكُمْ خَائِتٌ بِشَمَانٍ خِصَالٍ»^۲؛ قلب شما در هشت چیز خیانت کرده (لذا دعای شما مستجاب نمی‌شود)».

۱. خدا را شناختید اما حق او را ادا نکردید لذا شناخت شما سودی به حال شما نداشت.

۲. به فرستاده او ایمان آوردید سپس با سنت او مخالفت کردید؛ ثمره ایمان شما کجاست؟

۳. کتاب او را خواندید اما به آن عمل نکردید.

۴. می‌گویید از مجازات خدا می‌ترسید اما کارهایی می‌کنید که شما را به آن

۱. سورة بقره، آیه ۱۸۳ - ۱۸۵.

۲. سفینه البحار، ماده «دعا».

نزدیک می سازد.

۵. می گویند به پاداش خدا علاقه دارید اما کاری می کنید که شما را از آن دور می سازد.

۶. نعمت خدا را می خورید و حق شکر او را ادا نمی کنید.

۷. به شما دستور داده شده دشمن شیطان باشید، ادعای دشمنی با شیطان دارید اما عملاً با او مخالفت نمی کنید.

۸. عیب های مردم را نصب العین خود ساخته و عیب های خود را پشت سر گذاشته اید.

با این حال چگونه انتظار دارید دعایتان به اجابت برسد در حالی که خودتان درهای آن را بسته اید؟ تقوا پیشه کنید، اعمال خویش را اصلاح نمایید، امر به معروف و نهی از منکر کنید تا دعای شما به اجابت برسد.

اقسام روزه داران:

روزه سه مرتبه و درجه دارد:

۱. **روزه عام:** عبارت است از امساک و خودداری از مبطلات روزه، که در روایات به این نوع روزه اشاره شده، علی علیه السلام می فرمایند: «كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنَ الصَّيَامِ إِلَّا الظَّمَاءُ...؛ چه بسا روزه دارانی که از روزه خود جز تشنگی، بهره ای ندارند».^۱

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: «رُبَّ صَائِمٍ حَظُّهُ مِنْ صِيَامِهِ الْجُوعُ وَالْعَطَشُ؛ چه بسا روزه داری که بهره اش از روزه گرفتن، گرسنگی و تشنگی است».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۹۴.

۲. همان مدرک، ص ۲۸۹.

این افراد چشم، گوش و زبانشان روزه نیست بلکه مشغول گناه است.

۲. روزه خاص: علاوه بر اینکه از مبطلات روزه خودداری می‌کند، از گناهان

چشم، گوش، زبان، دست و پا و سایر جوارح نیز اجتناب می‌کند. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «الصَّيَامُ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ كَمَا يَمْتَنِعُ الرَّجُلُ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ؛ روزه دوری کردن از حرام‌هاست، آن گونه که انسان از خوردن و آشامیدن دوری می‌کند».^۱

حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: «مَا يَصْنَعُ الصَّائِمُ بِصِيَامِهِ إِذَا لَمْ يَصُنْ لِسَانَهُ وَسَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَجَوَارِحَهُ؛ اگر روزه‌دار زبان و گوش و چشم و اعضا و جوارح خود را نگه ندارد، روزه به چه کارش می‌آید؟».^۲

۳. روزه اخص: عبارت است از دوری از مبطلات روزه؛ و همچنین اعضا و جوارح او هم از گناه دوری کند، بعلاوه، دل او هم روزه باشد و توجه به خدا داشته باشد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «صَوْمُ الْقَلْبِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ اللِّسَانِ، وَصِيَامُ اللِّسَانِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ الْبَطْنِ؛ روزه قلب بهتر است از روزه زبان و روزه زبان بهتر است از روزه شکم».^۳

فوائد و آثار روزه:

روزه آثار فراوانی از نظر مادی و معنوی در انسان دارد که نمونه‌هایی از آثار تربیتی، اجتماعی، بهداشتی و عرفانی روزه را بیان می‌کنیم:

روزه روح انسان را لطافت می‌بخشد و اراده انسان را قوی و غرایز او را

۱. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۹۴.

۲. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۶۸.

۳. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۴۷۱.

تعدیل می‌کند.

روزه انسان را از عالم حیوانیت ترقی داده و به جهان فرشتگان بالا می‌برد.

۱. آثار تربیتی روزه: رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ؛ روزه

سپری است در برابر آتش دوزخ».

حضرت علی علیه السلام از پیامبر اکرم ﷺ پرسید: چه کنیم که شیطان از ما دور شود؟ فرمود: «الصَّوْمُ يَسُوِّدُ وَجْهَهُ وَالصَّدَقَةُ تَكْسِرُ ظَهْرَهُ، وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْمُواظَبَةُ عَلَى الْعَمَلِ يَقْطَعُ دَابِرَهُ، وَالْإِسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ وَتِينَهُ؛ روزه روی شیطان را سیاه می‌کند و انفاق در راه خدا پشت او را می‌شکند، و دوست داشتن به خاطر خدا و مواظبت بر عمل صالح دنباله او را قطع می‌کند، و استغفار ر قلب او را می‌برد».^۲

۲. آثار اجتماعی روزه: روزه باعث مساوات و برابری در میان افراد جامعه می‌شود؛ در حدیث معروفی هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام علت تشریع روزه را پرسید امام فرمود: «إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ الصَّيَامَ لِيَسْتَوِيَ بِهِ الْغَنِيُّ وَالْفَقِيرُ...؛ روزه به این دلیل واجب شده است که میان فقیر و غنی مساوات برقرار گردد و این به خاطر آن است که غنی طعم گرسنگی را بچشد و نسبت به فقیر ادای حق کند، چرا که اغنیا معمولاً هر چه را بخواهند برای آنها فراهم است، خدا می‌خواهد میان بندگان خود مساوات باشد و طعم گرسنگی و درد و رنج را به اغنیا بچشانند تا به ضعیفان و گرسنگان رحم کنند».^۳

۳. اثر بهداشتی و درمانی روزه: از نظر علم پزشکی ثابت شده است که روزه و امساک دوی انواع بیماری‌هاست؛ چون عامل انواع بیماری‌ها پُر خوری است، و مواد اضافی که جذب بدن نمی‌شود به صورت چربی‌های مزاحم در نقاط

۱. المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۵.

۳. وسائل الشیعة، ج ۷، کتاب الصوم.

مختلف بدن، یا چربی و قند اضافی در خون باقی می ماند و باعث عفونت می شود و در نتیجه انواع میکروب ها پرورش پیدا می کنند، و تنها راه مبارزه با این بیماری ها امساک و روزه است. روزه زباله ها و مواد اضافی و جذب نشده بدن را می سوزاند، و بدن را خانه تکانی می کند؛ علاوه بر اینکه یک نوع استراحت برای دستگاه های گوارشی می باشد.

رسول خدا ﷺ می فرمایند: «صُومُوا تَصِحُّوا؛ روزه بگیرید تا سالم بمانید».^۱ و نیز فرمودند: «الْمَعْدَةُ بَيِّتُ كُلِّ دَاءٍ وَالْحِمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ؛ معده، خانه تمام دردهاست و امساک بالاترین داروهاست».^۲

۴. **فلسفه عرفانی روزه:** امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت فرمود: «قال الله تعالى: الصُّومُ لِي وَأَنَا أَجْزَى بِهِ؛ خداوند فرمود روزه اختصاص به من دارد و من خود پاداش آن را می دهم».^۳

درباره پاداش روزه داران روایتی است که شخصی یهودی از رسول خدا پرسید: چرا خداوند روزه را در امت تو سی روز قرار داده ولی در امت های گذشته بیش از آن بود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ آدَمَ لَمَّا أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ بَقِيَ فِي بَطْنِهِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا فَفَرَضَ اللَّهُ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا الْجُوعَ وَالْعَطَشَ، وَالَّذِي يَأْكُلُونَهُ بِاللَّيْلِ تَفَضَّلَ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، وَكَذَلِكَ كَانَ عَلَى آدَمَ عليه السلام فَفَرَضَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَى أُمَّتِي...؛ وقتی آدم از آن درخت خورد به مدت سی روز در شکم او باقی ماند و به همین خاطر خداوند در ذریه اش سی روز گرسنگی و تشنگی را قرار داد، و اینکه در شب برای خوردن آزادند به خاطر تفضلی است که خداوند در حق آنها کرده است و بر امت من هم سی روز واجب کرد؛ بعد شخص یهودی گفت: «صَدَقْتَ

۱. وسائل الشیعه، ج ۷، کتاب الصوم.

۲. تفسیر نمونه، ذیل آیات ۱۸۳-۱۸۵ سوره بقره.

۳. جامع احادیث الشیعه، ج ۹، ص ۹۴.

یا مُحَمَّد، فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَامَهَا؟ قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَصُومُ شَهْرَ رَمَضَانَ احْتِسَابًا إِلَّا أُوجِبَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ سَبْعُ خِصَالٍ: أَوَّلُهَا: يَذُوبُ الْحَرَامُ مِنْ جَسَدِهِ، وَالثَّانِيَةُ يَقْرُبُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَالثَّالِثَةُ يَكُونُ قَدْ كَفَّرَ خَطِيئَةَ آدَمَ أَبِيهِ، وَالرَّابِعَةُ: يُهَوِّنُ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ، وَالْخَامِسَةُ أَمَانٌ مِنَ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَالسَّادِسَةُ: يُعْطِيهِ اللَّهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ، وَالسَّابِعَةُ: يُطْعِمُهُ اللَّهُ مِنْ طَيِّبَاتِ الْجَنَّةِ، قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّد^۱؛ راست گفתי ای محمد؛ پاداش روزه داران چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمود: هیچ مؤمنی نیست که برای خشنودی خدا ماه رمضان را روزه دارد جز آنکه خداوند هفت خصلت برای او قرار دهد:

۱. آنچه از حرام در بدنش باشد آب خواهد شد.
۲. به رحمت خدا نزدیک شود.
۳. کفاره اشتباه پدرش آدم خواهد بود.
۴. خداوند سكرات و سختی مر را بر او آسان گرداند.
۵. در روز قیامت از گرسنگی و تشنگی در امان خواهد بود.
۶. به او ورقه برائت و بیزاری از آتش داده خواهد شد.
۷. از خوراکی های پاکیزه بهشت به او بخوراند.

درباره روزه گرفتن در تابستان روایات فراوانی از ائمه علیهم السلام وارد شده است، به عنوان نمونه امام صادق علیه السلام فرموده است: «مَنْ صَامَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَوْمًا فِي شِدَّةِ الْحَرِّ فَأَصَابَهُ ظَمَأٌ وَكُلَّ اللَّهُ بِهِ أَلْفَ مَلَكٍ يَمْسَحُونَ وَجْهَهُ وَيُسِّرُونَهُ حَتَّى إِذَا أَفْطَرَ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: مَا أَطْيَبَ رِيحُكَ وَرَوْحُكَ، مَلَائِكَتِي إِشْهَدُوا أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ؛ کسی که برای خداوند یک روز گرم روزه بگیرد و تشنه شود خداوند هزار فرشته را بر او می گمارد تا اینکه صورت او را مسح کنند و او را مزه دهند، تا اینکه افطار بکند و خداوند می فرماید: چقدر پاکیزه است بوی تو و روح تو و به ملائکه می فرماید:

۱. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۷۲؛ و بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۶۹؛ و خصال، باب السبعه.

شاهد باشید که من او را آمرزیده‌ام».^۱

و همان امام فرموده است: «أَفْضَلُ الْجِهَادِ الصُّومُ فِي الْحَرِّ؛ برترین جهاد، روزه گرفتن در هوای گرم است».^۲

همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ خَرَجَ رُوحُ الْإِيمَانِ مِنْهُ؛ هر کس یک روز از ماه رمضان روزه‌خواری کند روح ایمان از او بیرون می‌رود».^۳



۱. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۴۷۳.

۲. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۶.

۳. روضة المتقين، ج ۳، ص ۳۲۵؛ و عقاب الاعمال، ص ۲۸۱.

ایمان

امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلَامِ، يُصْعَدُ مِنْهُ مِرْقَاةً بَعْدَ مِرْقَاةٍ... وَكَانَ الْمَقْدَادُ فِي الثَّامِنَةِ وَأَبُو ذَرٍّ فِي التَّاسِعَةِ وَسَلْمَانُ فِي الْعَاشِرَةِ؛ إِيْمَانٌ مِثْلُ مَنْدِ نَرْدَبَانِي اسْتِ كِه دِه پِلَه دَارِد وَ پِلَه هَاي آن يَكِي پَس از ديگري پيموده مي شود... وَ مَقْدَادُ دَر پِلَه هَشْتَم قَرَار دَارِد وَ اَبُو ذَرٍّ دَر پِلَه نَهَم وَ سَلْمَانُ دَر پِلَه دَهَم آن».^۱

ایمان از جهات متعدد قابل بحث است که به پنج مورد آن اشاره می شود:

۱. حقیقت ایمان ۲. مراتب ایمان ۳. ارکان ایمان ۴. نشانه های مؤمن ۵. ارزش مؤمن.

۱. حقیقت ایمان

عبارت است از تسلیم در ظاهر و باطن در برابر حق؛ بنابراین اگر کسی به چیزی یقین دارد اما تسلیم آن نیست به آن ایمان ندارد، بلکه دارای کفر جحودی است. لذا امام صادق علیه السلام یکی از اقسام کفر را کفر جحودی می داند و یکی از

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۶۶.

شعبه‌های جحود را این می‌داند، که: «وَهُوَ أَنْ يَجْحَدَ الْجَاهِدُ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ حَقٌّ قَدْ اسْتَقَرَّ عِنْدَهُ؛ انسان چیزی را انکار کند در حالی که می‌داند حق است».^۱

درباره حقیقت ایمان، پیامبر اکرم ﷺ در وصیتش به علی علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ سَبْعَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ وَأَبْوَابُ الْجَنَّةِ مُفْتَحَةٌ لَهُ: مَنْ أَسْبَغَ وُضوءَهُ وَأَحْسَنَ صَلَاتَهُ وَأَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ وَكَفَّ غَضَبَهُ وَسَجَنَ لِسَانَهُ وَاسْتَغْفَرَ لِدُنْيِهِ وَأَدَّى النَّصِيحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ^۲؛ ای علی هفت خصلت است که در هر کس باشد حقیقت ایمان را به حد کمال رسانده و درهای بهشت برای او گشوده می‌شود: کسی که وضوی کامل بگیرد و نمازش را نیکو بجا آورد و زکات مالش را بپردازد و خشمش را نگه دارد و زبانش را زندانی کند و برای گناهش طلب آمرزش نماید و خیرخواه خاندان پیامبرش باشد».

۲. مراتب ایمان

همان طور که کفر مراتب دارد ایمان هم مراتب دارد و در حدیث مورد بحث می‌فرماید: ایمان ده درجه دارد که درجه دهم آن درجه عالی‌ه ایمان است و یک مسلمان نباید به این ایمانی که دارد قانع باشد بلکه باید سعی کند که خود را به درجه عالی‌ه ایمان برساند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده که می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَضَعَ الْإِيمَانَ عَلَى سَبْعَةِ أَشْهُمٍ: عَلَى الْبِرِّ وَالصَّدَقِ وَالْيَقِينِ وَالرِّضَا وَالْوَفَاءِ وَالْعِلْمِ وَالْحِلْمِ، ثُمَّ قَسَمَ ذَلِكَ بَيْنَ النَّاسِ، فَمَنْ جَعَلَ فِيهِ هَذِهِ السَّبْعَةَ الْأَشْهُمَ فَهُوَ كَامِلٌ مُحْتَمِلٌ وَقَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمَ وَلِبَعْضِ السَّهْمَيْنِ وَلِبَعْضِ الثَّلَاثَةِ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى السَّبْعَةِ، ثُمَّ قَالَ: لَا تَحْمِلُوا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمِ سَهْمَيْنِ وَلَا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمَيْنِ ثَلَاثَةً

۱. اصول کافی، ج ۲، باب وجوه الکفر.

۲. خصال، باب السبعة.

فَتَبْهُضُوهُمْ؛ خداوند ایمان را بر هفت سهم تقسیم کرده: نیکی، صدق، یقین، رضا، وفا، علم و حلم، سپس آن را در میان مردم توزیع نمود و کسی که تمام این هفت سهم را دارد مؤمن کامل و متعهد است و برای بعضی از مردم یک سهم و بعضی دو سهم و بعضی سه سهم قرار داده، تا به هفت سهم می‌رسد، سپس امام فرمود: آنچه را وظیفه صاحب دو سهم است بر دوش صاحب یک سهم حمل نکنید، و آنچه مربوط به صاحب سه سهم است بر دوش صاحب دو سهم ننهید مبدا بارشان سنگین شود و به زحمت افتند».^۱

چه کنیم تا ایمانمان کامل شود؟ رسول خدا ﷺ می‌فرماید: ایمان بنده به خدا کامل نمی‌شود مگر اینکه در او پنج خصلت باشد: «التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَالتَّفْوِضُ إِلَى اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَالرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَالصَّبْرُ عَلَى بَلَاءِ اللَّهِ...؛ توکل نمودن بر خدا، واگذار کردن کارها به خدا، تسلیم بودن در برابر فرمان خدا، راضی بودن به اراده خدا، و صبر کردن بر بلای خدا».^۲

۳. ارکان ایمان

علی علیه السلام می‌فرماید: «الْإِيمَانُ أَرْبَعَةٌ أَرْكَانٌ: الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَالتَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَالتَّفْوِضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ؛ ایمان دارای چهار رکن و پایه است: راضی بودن به اراده خدا، و توکل نمودن بر خدا، و واگذار کردن کارها به خدا، و تسلیم بودن در برابر فرمان خدا».^۳

در حدیث دیگری، امام رضا علیه السلام از پدر و اجداد بزرگوارش و علی علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَإِقْرَارٌ

۱. اصول کافی، ج ۲، باب درجات الایمان.

۲. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۷.

۳. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۸۴.

بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ...؛ رسول خدا ﷺ فرمودند: ایمان عبارت از شناخت قلبی و اقرار زبانی و عمل به وسیله اعضا و جوارح است». در حقیقت اینها ارکان ایمان به حساب می آیند.^۱

۴. نشانه‌های مؤمن

در روایات ما نشانه‌های فراوانی برای مؤمن ذکر شد که چند نمونه از آن را نام می‌بریم:

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ أَرْبَعَةٌ: أَكْلُهُ كَأَكْلِ الْمَرْضَى وَنَوْمُهُ كَنَوْمِ الْغَرَقَى وَبُكَاءُهُ كَبُكَاءِ الشَّكَلَى وَقُعُودُهُ كَقُعُودِ الْوَائِبِ؛ نشانه‌های مؤمن چهار چیز است: خوراکش مانند خوراک بیماران، و خوابش مانند خواب غرق‌شدگان، و گریه‌اش مانند گریه زن فرزند مرده، و نشستنش مانند نشستن کسی است که از جا می‌پرد».^۲

امام سجاد علیه السلام فرموده است: «عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ: الْوَرَعُ فِي الْخُلُوعِ، وَالصَّدَقَةُ فِي الْقِلَّةِ، وَالصَّبْرُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ، وَالْحِلْمُ عِنْدَ الْغَضَبِ، وَالصَّدْقُ عِنْدَ الْخَوْفِ؛ مؤمن پنج نشانه دارد: پاکدامنی در خلوت و تنهایی، صدقه دادن در تنگدستی، شکیبایی در برابر مصیبت، بردباری در هنگام خشم و راستگویی با وجود بیم و ترس».^۳

۵. ارزش مؤمن

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ؛ مؤمن

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۷.

۲. انوار الهدایة، ص ۹؛ و جامع الاخبار، ص ۹۸.

۳. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۹۳.

نزد خدا گرامی تر از فرشتگان مقرب اوست».^۱

امام صادق علیه السلام فرموده است: «الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ؛ حرمت مؤمن از کعبه بیشتر است».^۲

۱. کنز العمال، ص ۸۲۱.

۲. خصال، ج ۱، ص ۲۷.



خداوند ستار العیوب است

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «الْحَذَرُ الْحَذَرُ! فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرَ، حَتَّى كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ؛ بترس، بترس (از خدا!) به خدا سوگند آن قدر پرده پوشی کرده که گویی تو را بخشیده و آمرزیده است».^۱

حدیث درباره ستار العیب‌ها بودن خداوند است و ما در این قسمت، ابتدا نکاتی درباره این حدیث را بیان می‌کنیم و بعد چند جمله‌ای درباره عیب‌جویی و عیب‌زدایی بحث خواهیم کرد. اما چند نکته درباره این حدیث:

نکتهٔ اول:

خداوند پوشندهٔ گناهان و عیب‌های افراد است، مراد از ستار العیوب بودن خداوند چیست؟ دو نوع ستاریت داریم، یکی تکوینی و دیگر تشریعی. تکوینی این است که خداوند انسان را چنان آفریده است که بسیاری از عیب‌هایش پنهان است؛ مثلاً صفات درون انسان مانند حسادت، تکبر،

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۰.

و خودخواهی و انحرافات اعتقادی پنهان است؛ اگر انسان طوری آفریده می‌شد که بشود اخلاق و اعتقادات او را از چهره‌اش فهمید، زندگی برای او بسیار مشکل می‌شد، اما خداوند به خاطر ستّاریتی که دارد چنان انسان را آفرید که عیب‌هایش مخفی است اما در روز قیامت «يُعْرَفُونَ بِسِيْمَاهُمْ» که از چهره‌ها افراد شناخته می‌شوند.

ستّار العیوب تشریعی این است که خداوند دستور داده مردم عیب‌های همدیگر را بشناسند، غیبت نکند، تهمت نزنند و آبروی همدیگر را نریزند.

نکته دوم:

فایده ستّار العیوب بودن چیست؟ دو فایده دارد:

۱. شخصیت و احترام افراد حفظ می‌شود که دادن شخصیت به افراد یکی از موانع سقوط در گناه است چرا که اگر شخصی در جامعه معروف به گناه و زشتی باشد دیگر باکی برای گناه کردن ندارد، و خود را بیشتر آلوده به گناه می‌کند، همین که دید گناهش را پوشش دادند، شرم و حیا مانع می‌شود که گناه کند، و اینکه اسلام می‌گوید غیبت نکن، یکی از دلایل همین است که وقتی رسوا شد می‌گوید: حالا که آبروی ما رفت پس هر کاری که دلمان می‌خواهد انجام دهیم، و درباره تربیت بچه هم اسلام می‌گوید او را تحقیر نکن و زن و نگو که نمی‌فهمی و بی‌شعوری، بلکه به او شخصیت بده تا به ارزش خود پی ببرد و کار خلاف انجام ندهد.

۲. فایده دوم این است که پایه‌های امتحان الهی محکم شود. اصل آزادی و اختیار با ستّاریت محفوظ است؛ چرا که اگر کسی با یک گناه رسوا می‌شد دیگر گناه نمی‌کرد و گناه نکردنش به خاطر ترس از رسوایی بود، نه پایبند بودن به اصول اخلاقی و اسلامی، و تکامل شکل نمی‌گرفت و مسأله جبر پیش می‌آمد.

نکته سوم:

مبادا از این ستاریت خداوند سوء استفاده کنیم و خیال کنیم خداوند ما را بخشیده است بلکه شاید این مقدمه عذاب و مجازات دردناک الهی باشد. و کلام علی علیه السلام بر همین مطلب اشاره دارد که بیدار باشید و از ستار العیب‌ها بودن خداوند سوء استفاده نکنید.

نکته چهارم:

باید پرتوی از صفات خداوند در بندگانش باشد، خداوند از هر عیبی منزّه است و بنده هم باید سعی کند خود را از عیب‌ها منزّه کند، باید متخلّق به اخلاق خداوند بشود و آبروی دیگران را نریزد و تنها نقطه ضعف‌ها را نبیند. با این توضیح اجمالی درباره حدیث مورد بحث، برویم سراغ بحث عیب‌جویی و عیب‌زدایی. یکی از ویژگی‌های انسان مؤمن عیب‌زدایی است و عیب‌جویی از صفات زشت است که در مؤمن وجود ندارد، انسان وقتی به کمال می‌رسد که عیب‌های خویش را بشناسد و آن را برطرف سازد و این در صورتی امکان دارد که انسان اول عیب‌های خود را بشناسد چون تا انسان به نواقص خود آگاه نشود نمی‌تواند چاره‌جویی کند.

انسان از چند راه می‌تواند به عیب‌ها خود آگاه شود:

۱. از راه مراقبه و محاسبه، که انسان مواظب اعمال و رفتار خود باشد و خود را مورد حسابرسی قرار دهد، به خصوص اگر بتواند خود را با افراد صالح مقایسه کند، چرا که وقتی خود را فاقد فضایل کمالات آنها می‌بیند می‌تواند به عیب‌های خود پی ببرد.

۲. عبرت گرفتن از رفتار افراد نادرست و بداخلاق که باید ادب را از بی‌ادبان آموخت یعنی آنچه را که آنها انجام می‌دهند انسان برخلافش را انجام دهد.

۳. معاشرت با دوستان خوب که او را نصیحت کنند و عیب‌هایش را به او تذکر دهند چرا که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عَيْبَ هَائِي؛ محبوب‌ترین برادرانم نزد من، کسی است که عیب‌هایم را به من هدیه کند».^۱

امام هفتم علیه السلام وقتی اوقات شبانه‌روز را به چهار قسمت تقسیم می‌کند یک ساعتش را معاشرت با برادران قرار می‌دهد و می‌فرماید: «وَسَاعَةٌ لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ وَالثَّقَاتِ الَّذِينَ يُعَرِّفُونَكُمْ عَيْبَ هَاكُمْ وَيُخْلِصُونَ، لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ؛ ساعتی برای رفت و آمد و معاشرت با برادران مورد اعتمادی که شما را به عیب‌هایتان آگاه می‌سازند و قلباً نسبت به شما خلوص و صفا دارند، اختصاص دهید».^۲

روایات ما دوست واقعی را کسی می‌دانند که تو را از کارهای زشت باز دارد: «صَدِيقُكَ مَنْ نَهَاكَ».^۳

امام باقر علیه السلام به شخصی به نام صالح فرمودند: از کسی پیروی کن که تو را بگریاند و خیرخواه تو باشد، و دنبال مکن کسی را که تو را بخنداند ولی نسبت به تو صمیمیت و خیرخواهی ندارد».^۴

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «الْمُؤْمِنُ مِرَآةُ الْمُؤْمِنِ يَرَى فِيهِ حُسْنَهُ وَقُبْحَهُ؛ مؤمن آئینه مؤمن است که خوبی‌ها و بدی‌های خود را در او می‌بیند».^۵

مؤمنان آئینه همدیگرند این خبر می‌از پیامبر آورند^۶

مؤمن نباید عیب‌های مؤمن دیگری را فاش کند و آبرویش را بریزد، رسول

۱. تحف العقول، حکمت ۸۹

۲. تحف العقول، حکمت ۱۸.

۳. غرر الحکم، ح ۵۸۵۷.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳۸.

۵. نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، ص ۲۲۷ به نقل از المجازات النبویه، ص ۶۶.

۶. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۶۹

خدا ﷺ می فرماید: «مَنْ عَلِمَ مِنْ أَخِيهِ سَيِّئَةً فَسَتَرَهَا، سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ هر که از برادر خود گناهی بداند و آن را بپوشاند، خداوند در روز قیامت گناهان او را بپوشاند».

امام باقر علیه السلام فرموده است: «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَسْتُرَ عَلَيْهِ سَبْعِينَ كَبِيرَةً؛ مؤمن در برابر مؤمن وظیفه دارد که هفتاد گناه بزرگ او را بپوشاند».^۱
 نه تنها مؤمن نباید عیب دیگران را ببیند بلکه باید به فکر عیب های خود باشد.
 امام علی علیه السلام می فرماید: «طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عَيْبِهَا النَّاسِ؛ خوشا به حال آن کس که عیب خودش، او را از پرداختن به عیب های مردم باز دارد».^۲
 و همان حضرت فرمود: «مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ؛ کسی که عیب خود را ببیند، از پرداختن به عیب دیگران باز ایستد».^۳

رسول خدا ﷺ می فرماید: «لَا تَتَّبِعُوا عَثَرَاتِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَثَرَاتِ أَخِيهِ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثَرَتَهُ، وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثَرَتَهُ يَفْضَحْهُ وَلَوْ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ؛ عیب های مؤمنان را جستجو نکنید، زیرا هر که دنبال عیب های مؤمنان بگردد، خداوند عیب های او را دنبال کند و هر که خداوند عیب هایش را جستجو کند، او را رسوا سازد گرچه درون خانه اش باشد».^۴

امام علی علیه السلام می فرماید: «لَا تَبْتَهِجَنَّ بِخَطَايَا غَيْرِكَ فَإِنَّكَ لَنْ تَمْلِكَ إِلَّا صَابَةً أَبَدًا؛ از خطای دیگران هرگز شادمان مشو، زیرا تو نیز برای همیشه از خطا کردن مصون نیستی».^۵

۱. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۱۴۵.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۴. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۱۴۲.

۵. همان مدرک، ص ۱۴۸.

۶. همان مدرک، ص ۱۵۰.

و همان حضرت فرمودند: «مَنْ غَابَ عَيْبٌ، وَمَنْ شَتَمَ أُجِيبَ؛ هر که عیب جوئی کند، عیب جوئی شود و هر که دشنام دهد، پاسخ شنود».^۱

به فرموده امام صادق (علیه السلام): «الْأَثَرُ يُتَّبَعُونَ مَسَاوِيءَ النَّاسِ وَيَتَرَكُونَ مَحَاسِنَهُمْ كَمَا يَتَّبَعُ الذُّبَابُ الْمَوَاضِعَ الْفَاسِدَةَ مِنَ الْجَسَدِ وَيَتْرُكُ الصَّحِيحَ؛ افراد عیب جو همانند مگس هستند که روی ناپاکی ها و آلودگی ها می نشینند و دنبال کارهای زشت و عیب ها مردم هستند و خوبی های آنان را نادیده می گیرند».^۲

نسبت به این گونه افراد که کارشان عیب جوئی و اشاعه فحشا در جامعه است باید بی اعتنا بود و به سخنانشان ترتیب اثر نداد تا ناچار شوند از کار زشتشان دست بردارند.

«محمد بن الفضیل، عن أبي الحسن الأول (علیه السلام) قال: قلت له: جُعِلْتُ فِدَاكَ، الرَّجُلُ مِنْ إِخْوَانِي يَبْلُغُنِي عَنْهُ الشَّيْءُ الَّذِي أَكْرَهُهُ فَأَسْأَلُهُ عَنْ ذَلِكَ فَيُنْكِرُ ذَلِكَ وَقَدْ أَخْبَرَنِي عَنْهُ قَوْمٌ ثِقَاتٌ؟ فقال لي: يا محمد كُذِّبَ سَمْعَكَ وَبَصْرُكَ عَنْ أَخِيكَ فَإِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خُمْسُونَ قَسَامَةً وَقَالَ لَكَ قَوْلًا فَصَدَّقْهُ وَكَذَّبْهُمْ، لَا تُذِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئًا تَشِيَةً بِهِ وَتَهْدِمُ بِهِ مَرْوَةً فَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾»^۳؛ شخصی به نام محمد بن فضیل می گوید: خدمت امام هفتم (علیه السلام) رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم، درباره یکی از برادران دینی من کاری را نقل می کنند که من آن را ناخوش دارم ولی هنگامی که از خود او سؤال می کنم انکار می کند با اینکه گروهی از افراد موثق و مورد اعتماد این خبر را برای من نقل کردند. امام (علیه السلام) فرمود: ای محمد گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانان تکذیب کن و اگر پنجاه نفر به عنوان شاهد قسم یاد کردند و درباره او

۱. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۱۵۱.

۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۹۵.

۳. سورة نور، آیه ۱۹.

چیزی به تو گفتند ولی خود او انکار کرد به گواهی آنان ترتیب اثر مده، سخن او را بپذیر و گفته آنها را قبول مکن. مبدا چیزی که مایه عیب و ننگ و وسیله درهم کوبیدن شخصیت و شرف انسانی او می گردد منتشر کنی، زیرا در زمره کسانی قرار خواهی گرفت که خداوند درباره آنها فرموده است: کسانی که دوست می دارند زشتی ها در میان مؤمنان پخش شود برای آنهاست عذابی دردناک در دنیا و آخرت»^۱.

از خداوند می خواهیم خودش عیب های ما را به ما بنمایاند و توفیق دهد تا در صدد رفع آنها برآییم.





چرخش بین مال و جان و دین

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «إِذَا حَضَرَتْ بَلِيَّةٌ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ، وَإِذَا نَزَلَتْ نَارِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ، وَاعْلَمُوا أَنَّ أَهْلَكَ مَنْ هَلَكَ دِينُهُ وَالْحَرِيبُ مَنْ سَلَبَ دِينَهُ؛ هرگاه بلایی رخ داد مال را فدای جان کنید، و چون ناگواری رسید جان را فدای دین کنید، و بدانید هلاک شده کسی است که دینش از دست برود و غارت شده کسی است که دینش را برده اند».^۱

اصولاً غالب کارهای انسان در دنیا دوران و چرخش بین محذورین است و لذا همیشه باید اولویت‌ها را در نظر بگیرد. بینش انسان در انتخاب این اولویت‌ها دخالت دارد، عده‌ای هستند که جان را آسان‌تر از مال می‌دهند و عده‌ای هستند که دینشان را فدای جان یا مال خود می‌کنند و تفاوت بین مؤمن راستین و دروغین در این اولویت‌ها ظاهر می‌شود.

در اینجا به تناسب لازم است بحثی درباره دنیا داشته باشیم، وقتی به آیات و روایات مراجعه می‌کنیم به دو دسته از روایات و آیات برمی‌خوریم که به ظاهر با هم تضاد دارند اما با کمی دقت و تأمل معلوم می‌شود که هیچ گونه تضادی با

۱. تحف العقول، حکمت ۱۰۲.

هم ندارند.

اما آیاتی که دنیا را مدح می‌کند: در بعضی از آیات، مال به عنوان خیر، معرفی شده: «إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ...»^۱

در بعضی از آیات، مواهب مادی به عنوان فضل خدا نام برده شده: «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ...»^۲

در جای دیگر می‌فرماید: همه نعمت‌های روی زمین را برای شما آفریده است. «خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً...»^۳

از طرف دیگر آیاتی داریم که دنیا را تحقیر می‌کند. در یک جا دنیا را عرض و متاع فانی می‌شمرد: «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...»^۴

در جای دیگر دنیا را مایه غرور و غفلت می‌شمرد: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ...»^۵

و در جای دیگر دنیا را وسیله سرگرمی و بازیچه شمرده: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ...»^۶

و در جایی دنیا را مایه غفلت از یاد خدا می‌داند: «رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...»^۷

این تعبيرات دوگانه در روایات هم آمده است:

درباره مدح دنیا در حدیثی علی علیه السلام از کسی شنید که دنیا را مذمت می‌کند و آن

۱. بقره، آیه ۱۸۰.

۲. جمعه، آیه ۱۰.

۳. بقره، آیه ۲۹.

۴. نساء، آیه ۹۴.

۵. حدید، آیه ۲۰.

۶. عنکبوت، آیه ۶۴.

۷. نور، آیه ۳۷.

را فریبنده می‌شمرد، رو به او کرد و فرمود: «أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا، الْمُتَعَتِّرُ بِغُرُورِهَا، الْمَخْدُوعُ بِأَبَاطِيلِهَا! أَتَعَتِّرُ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذُمَّهَا؟ أَنْتَ الَّتِي جَرَّمْ عَلَيْهَا، أَمْ هِيَ الَّتِي جَرَّمَتْ عَلَيْكَ؟ مَتَى اسْتَهْوَتْكَ، أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ؟ أَبِمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبَلَى، أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؟! ... إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا، وَ دَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا. مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ، وَ مَسْجَرُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ...؛ ای کسی که نکوهش دنیا می‌کنی، در حالی که تو خود به غرور دنیا گرفتار شده‌ای، و فریفته باطل‌های آن هستی. تو خود مغرور به دنیا شده‌ای، سپس از آن مذمت می‌کنی؟ تو از جرم دنیا شکایت داری، یا دنیا باید از جرم تو شکایت کند؟ کی دنیا تو را گول زده؟ و چه موقع تو را فریب داده است؟ آیا به محل سقوط پدران در دامن فنا، و یا به خوابگاه مادران در زیر خاک تو را فریب داده است؟... اما بدان این دنیا جایگاه صدق و راستی است برای آن کسی که با آن به راستی رفتار کند، و خانه تندرستی است برای آن کسی که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی‌نیازی است برای آن کس که از آن توشه بگیرد، و محل اندرز است برای آنکه از آن اندرز گیرد، دنیا مسجد دستان خداست، و نمازگاه فرشتگان پروردگار، و محل نزول وحی الهی و تجارتخانه اولیای حق...»^۱

و در حدیثی امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرمایند: «إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا؛ برای دنیای خودت چنان کار کن که گویا همیشه زنده‌ای، و برای آخرت چنان کار کن که گویا فردا می‌میری»^۲.

درباره دَم دنیا هم روایات فراوان است که چند نمونه را ذکر می‌کنیم:

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «لَوْ وَزَنْتِ الدُّنْيَا عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۸؛ و جامع احادیث الشيعة، ج ۱، ص ۴۱۵.

الْكَافِرِ مِنْهَا شَرْبَةُ مَاءٍ^۱؛ اگر دنیا به اندازهٔ بال مگسی نزد خدا وزن داشت خداوند به کافر حتّی یک شربت آب نمی‌نوشانید».

۲. امام علی علیه السلام فرموده است: «إِخْذَرُوا الدُّنْيَا فَإِنَّ فِي حَلَالِهَا حِسَاباً وَفِي حَرَامِهَا عِقَاباً وَأَوَّلُهَا عَنَاءٌ وَآخِرُهَا فِتْنَةٌ...»؛ از دنیا برحذر باشید که در حلال آن حساب و در حرامش کیفر است. آغازش رنج و زحمت و پایانش نابودی است».^۲

و همان حضرت فرمود: «الدُّنْيَا تَعْرُ وَتَضُرُّ وَتَمُرُّ».^۳

جمع بین این دو دسته آیات و روایات به این است که: آنجا که از دنیا مواهبش نکوهش می‌کند، منظور کسانی هستند که این زندگی را هدف خود قرار داده و آخرت را به دنیا می‌فروشند و برای رسیدن به دنیا از هیچ خلاف و جنایتی ابا ندارند. اما آنجا که دنیا را تعریف و تمجید می‌کند جایی است که از این دنیا و مواهب آن به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به سعادت و تکامل معنوی استفاده می‌کنند. لذا حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ، وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ؛ کسی که به دنیا به عنوان یک وسیله بنگرد چشمش را بینا می‌کند، و کسی که به عنوان یک هدف نگاه کند نابینایش خواهد کرد».^۴

در همین زمینه امام باقر علیه السلام فرموده است: «نِعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى طَلَبِ الْآخِرَةِ؛ دنیا کمک خوبی است برای رسیدن به آخرت».^۵

یکی از یاران امام صادق علیه السلام خدمت آن حضرت آمد و شکایت کرد که ما دنبال دنیا هستیم و به آن علاقه‌مندیم. امام علیه السلام فرمود: با این ثروت دنیا چه

۱. تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۵۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۳.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۵.

۴. همان مدرک، خطبه ۸۲.

۵. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۷.

می‌خواهی انجام دهی؟ عرض کرد: هزینۀ خود و خانواده‌ام را تهیه کنم، و به خویشاوندانم کمک نمایم، در راه خدا اتفاق کنم، و حج و عمره بجا آورم. امام فرمود: «لَيْسَ هَذَا طَلَبُ الدُّنْيَا، هَذَا طَلَبُ الْآخِرَةِ؛ این دنیاطلبی نیست این طلب آخرت است».^۱

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «مَنْ كَانَتْ نِيَّتُهُ الدُّنْيَا فَفَرَّقَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَمْرَهُ وَجَعَلَ الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَلَمْ يَأْتِهِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ، وَمَنْ كَانَتْ نِيَّتُهُ الْآخِرَةَ جَمَعَ اللَّهُ شَمْلَهُ وَجَعَلَ غِنَاهُ فِي قَلْبِهِ وَأَتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ؛ کسی که نیتش دنیا باشد خداوند کار او را پریشان می‌سازد، فقر را در برابر او قرار می‌دهد و جز آنچه برای او مقرر شده چیزی از دنیا به چنگ نمی‌آورد، و کسی که نیتش سرای آخرت باشد خداوند پراکندگی او را به جمعیت مبدل می‌کند، و غنا و بی‌نیازی را در قلبش قرار می‌دهد، دنیا تسلیم او می‌گردد و به سراغ او می‌آید».^۲

لذا انسان باید در زندگی سعی کند تا دنیا را وسیله و پل و مزرعه برای رسیدن به آخرت قرار دهد نه این که خدای نکرده دنیا هدفش باشد. و لذا رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «يَا عَلِيُّ شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ وَشَرُّ مَنْ ذَلِكَ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ؛ ای علی بدترین مردم کسی است که آخرتش را به دنیایش بفروشد، و بدتر از آن کسی است که آخرتش را به دنیای دیگری بفروشد».^۳



۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۹.

۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۶؛ و تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۰۰.

۳. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۴۶.



نیروی جسم انسان (روش درمان دردها)

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «امش بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ؛ با بیماریت راه برو و با آن بساز مادامی که با تو راه می رود و سازگار است».^۱
از این حدیث سه نکته استفاده می شود:

نکته اول:

اینکه انسان نباید وقتی مریض شد فوراً خودش را آلوده داروها کند بلکه صبر کند تا بدن، خودش را درمان کند و این مطلب از نظر طبای امروز مسلم است که اگر بدن عادت کند به انواع داروها، این بدن نیروی دفاعی خودش را از دست می دهد و به تدریج تنبل می شود و اگر در جایی بیمار شود و آن دارو پیدا نشود جاننش به خطر می افتد؛ روایات در این باب فراوان است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «تَجَنَّبِ الدَّوَاءَ مَا احْتَمَلَ بَدَنُكَ الدَّاءَ، فَإِذَا لَمْ يَحْتَمِلِ الدَّاءَ فَالدَّوَاءُ؛ تا زمانی که بدنت بیماری را تحمل می کند، از مصرف دارو پرهیز و هرگاه آن را تحمل نکرد، آن گاه به دارو روی آور».^۲

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۷.

۲. بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۱۱.

امام علی علیه السلام می فرمایند: «لَا يَتَدَاوَى الْمُسْلِمُ حَتَّى يَغْلِبَ مَرَضُهُ صِحَّتَهُ؛ مُسْلِمَانِ خُود رَا مَدَاوَا نَكُنْد مَگَر آن گاه که بیماری او بر سلامتیش چیره گردد».^۱

امام کاظم علیه السلام فرموده است: «لَيْسَ مِنْ دَوَاءٍ إِلَّا وَهُوَ يُهَيِّجُ دَاءً، وَلَيْسَ شَيْءٌ فِي الْبَدَنِ أَنْفَعُ مِنْ إِمْسَاكِ الْيَدِ إِلَّا عَمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ؛ هِيْجُ دَارُوِي نِيْسْت، مَگَر اِيْنَكِه خُود بِيْمَارِي تَاَزِهَائ رَا دَاْمَن مِي زَنْد. بَرَاء بَدَن چِيْزِي سُودْمَنْدْتَر اَز پَرهِيْز جَز دَر اَنچِه بَدَن نِيَاز دَارَد نِيْسْت».^۲

در روایات ما گرسنگی و پرهیز را بهترین دارو دانسته اند.

امام کاظم علیه السلام می فرمایند: «الْحِمِيَّةُ رَأْسُ الدَّوَاءِ وَالْمَعِدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ عَوْدٌ بَدَنًا مَا تَعَوَّدَ؛ پَرهِيْز، بَهْتَرِيْن دَارُوْسْت وَ مَعْدِه، خَاْنَه اَمْرَاض اِسْت، بَدَن رَا مَادَاْمِي كِه عَادَت مِي كَنْد عَادَت بَدَه».^۳

همان امام همام علیه السلام فرموده اند: «لَيْسَ الْحِمِيَّةُ أَنْ تَدَعَ الشَّيْءَ أَصْلًا لَا تَأْكُلَهُ، وَلَكِنَّ الْحِمِيَّةَ أَنْ تَأْكُلَ مِنَ الشَّيْءِ وَتُخَفِّفَ؛ پَرهِيْز اِيْن نِيْسْت كِه چِيْزِي رَا اَصْلًا نَخُورِي، بَلَكِه پَرهِيْز اَن اِسْت كِه اَز هَر چِيْزِي سَبَك بَخُورِي».^۴

امام علی علیه السلام می فرمایند: «مَنْ لَمْ يَحْتَمِلْ مَرَارَةَ الدَّوَاءِ، دَامَ أَلَمُهُ؛ هَر كِه تَلْخِي دُوَا رَا تَحْمَل نَكَنْد دَرْد وَ بِيْمَارِيْش اِدَاْمِه يَابَد».^۵

درباره تربت امام حسین علیه السلام هم روایات فراوان است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: «فِي طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الشِّفَاءُ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَهُوَ الدَّوَاءُ الْأَكْبَرُ؛ دَر تَرْبَت قَبْرِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِفَاءِی هَر دَرْدِي اِسْت وَ اَن بَزَرْگَتَرِيْن دَارُو اِسْت».^۶

۱. خصال، ص ۲۰.

۲. بحار الانوار، ج ۶۲، ص ۶۸.

۳. مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۱۸۰.

۴. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۳۶۴.

۵. غرر الحکم، ج ۹، ص ۹۲۰.

۶. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۳.

نکته دوم:

یک درس توحیدی از این روایت استفاده می‌شود که خداوند در بدن انسان، یک نیروی دفاعی آفریده است، در خون انسان ذرات سفیدی به نام گلبول‌های سفید قرار داده که چندین میلیون آن در بدن قرار دارد و مدافع جسم انسان است که با میکروب‌ها جنگ فیزیکی و شیمیایی می‌کند، گاهی میکروب‌ها را از خود دور می‌کند و می‌بلعد که جنگ فیزیکی است و گاهی سمومی از خود در خون ترشح می‌کند و میکروب‌ها را می‌کشد و تعجب این که می‌دانند هر میکروبی با چه سمی از بین می‌رود و با همان سم آن را از بین می‌برند.

این درس بزرگ توحیدی است که اگر نیروی دفاعی بدن نبود انسان زنده نمی‌ماند چون از چهار طرف میکروب مرتباً وارد بدن انسان می‌شود، از طریق غذا، آب، هوا و پوست زمانی که بدن خراش برمی‌دارد.

بیماری لاعلاج ایدز نمونه‌ای از بیماری‌هاست که نیروی دفاعی بدن که همان گلبول‌های سفید باشد را از کار می‌اندازد تا انسان به انواع بیماری‌ها مبتلا شود و نهایتش هم مرگ است.

نکته سوم:

یک درس اجتماعی هم از این حدیث استفاده می‌شود که یک جامعه نباید همیشه از خارج وارد کند چرا که این واردات به کشور بدن و جامعه، آن را تنبل می‌کند و از کار می‌اندازد.

زهد

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ؛ برترین زهد، مخفی داشتن زهد است».^۱

زهد یک فضیلت اخلاقی و معنوی است که به معنای دل کندن از دنیا و حرکت به سوی منازل آخرت است.

امام علی علیه السلام در تعبیر جالبی درباره زهد می فرماید: «الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ ﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي، وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ؛ تمام زهد در میان دو جمله از قرآن است، آنجا که خداوند می فرماید: این برای آن است که به خاطر آنچه از دست داده‌اید، غمگین نشوید، و به آنچه خدا به شما داده دل بسته و مغرور نشوید، بنابراین هر کس بر گذشته تأسف نخورد و به آنچه در دست دارد دل بسته نباشد، زهد را از هر دو طرف در اختیار گرفته».^۲

زهد در منطق قرآن و ادیان الهی این نیست که انسان از ثروت و امکانات دنیا،

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۸.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۹.

بی بهره باشد، بلکه حقیقت زهد آن است که اسیر اینها نگردد، بلکه امیر بر اینها باشد. امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید: «الدُّنْيَا أَصْغَرُ قَدْرًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ مِنْ أَنْ يَفْرَحُوا بِشَيْءٍ مِنْهَا أَوْ يَحْزَنُوا عَلَيْهِ، فَلَا يَنْبَغِي لِعَالِمٍ وَلَا لِعَاقِلٍ أَنْ يَفْرَحَ بِعَرَضِ الدُّنْيَا؛ دُنْيَا فِيهَا فِيهِ نَزْدُ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ الِلهِيِّ كَوَاجِدٍ تَرْتَفِعُ عَنْهُمْ أَسْرَارُ الدُّنْيَا وَتَنْقُصُ عَنْهُمْ أَسْرَارُ الْآخِرَةِ، يَأْتِيهِمْ مِنْهَا مَا يَنْقُصُ عَنْهُمْ أَسْرَارُ الْآخِرَةِ، يَأْتِيهِمْ مِنْهَا مَا يَنْقُصُ عَنْهُمْ أَسْرَارُ الْآخِرَةِ، يَأْتِيهِمْ مِنْهَا مَا يَنْقُصُ عَنْهُمْ أَسْرَارُ الْآخِرَةِ»^۱.

زهد اسلامی به معنای سادگی در زندگی و حذف تجملات و عدم اسارت در چنگال مال و مقام است و ارتباطی با رهبانیت ندارد؛ چرا که رهبانیت، جدایی و بیگانگی از جامعه است. در تاریخ آمده وقتی «عثمان بن مظعون» فرزندش را از دست داد، بسیار ناراحت شد، تا جایی که در خانه اش مشغول عبادت شد و زندگی را ترک کرد، این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، او را خواست و فرمود: «يَا عُثْمَانُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَكْتُبْ عَلَيْنَا الرِّهْبَانِيَّةَ، إِنَّمَا رَهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۲؛ ای عثمان خداوند متعال رهبانیت را برای امت من قرار نداده، رهبانیت امت من جهاد در راه خداست.

سه نکته درباره زهد قابل ذکر است که اشاره می کنیم:

نکته اول آثار زهد است که روایات زیادی در این زمینه وجود دارد از جمله: «مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ عَيْنُ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا وَأَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ؛ کسی که زهد پیشه کند خداوند حکمت و بصیرت را در قلبش وارد می کند و زبانش را به حکمت گویا می نماید و درد و درمان را به او می شناساند و او را از دنیا سالم به دارالسلام،

۱. تفسیر روح البیان، ذیل آیه ۳۶ سوره نمل.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۴.

یعنی بهشت بیرون می‌برد.^۱ «وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا هَانَتْ عَلَيْهِ الْمُصِيبَاتُ؛ وَهَرَكه در دنیا زهد بورزد مصیبت‌ها بر او آسان می‌شود»^۲، «إِزْهَدَ فِي الدُّنْيَا تَنْزِلُ عَلَيْكَ الرَّحْمَةُ؛ كَسَى كَه در دنیا زاهد باشد رحمت خداوند بر او فرود می‌آید»^۳ و «الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا الرَّاحَةُ الْعُظْمَى؛ وَهَر كَس از دنیا دل برکند بزرگترین آسایش را دارد»^۴. نکته دوم اینکه زاهدترین افراد چه کسی است؟ رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «أَزْهَدُ النَّاسِ مَنْ اجْتَنَبَ الْحَرَامَ؛ زَاهِدْتَرین مردم کسی است که از حرام دوری می‌کند»^۵.

امام سجّاد علیه السلام فرموده است: «يَقُولُ اللَّهُ: يَا بَنَ آدَمَ، إِرْضَ بِمَا آتَيْتَكَ تَكُنْ مِنْ أَزْهَدِ النَّاسِ؛ خدایند می‌فرماید: ای پسر آدم به، آنچه که به تو داده‌ام خرسند و قانع باش، تا از زاهدترین مردمان باشی»^۶. و امام کاظم علیه السلام فرموده‌اند: «وَإِنْ أَصْبَرَ كُمْ عَلَى الْبَلَاءِ لَا زَهْدَكُمْ فِي الدُّنْيَا؛ همانا صبورترین شما در برابر بلاها، زاهدترین شما به دنیا است»^۷.

نکته سوم نمونه‌هایی از زهد پیشوایان اسلام است.

۱. «رَوِيَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ: إِسْتَأْذَنْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فِي مَشْرِيقَةِ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ وَإِنَّهُ لَمُضْطَجِعٌ عَلَى خَصْفَةٍ وَإِنْ بَغْضَهُ عَلَى التُّرَابِ وَتَحْتَ رَأْسِهِ وَسَادَةٌ مُحْشَوَةٌ لِيْنَفًا، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسْتُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْتَ نَبِيُّ اللَّهِ وَصَفْوَتُهُ، وَخَيْرَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَكِسْرِي وَفَيْصُرِي عَلَى سُرْرِ الذَّهَبِ

۱. محجة البيضاء، ج ۷، ص ۳۵۳.

۲. غرر الحكم، ح ۲۲۷۵.

۳. کافی، ج ۲، ص ۵۰، ح ۱.

۴. أمالی صدوق، ص ۲۷.

۵. أمالی الصدوق، ص ۲۷.

۶. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۳۹.

۷. همان مدرک، ص ۳۰۸.

وَفُرْشِ الْحَرِيرِ وَالذَّبِيحِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَوْلَيْكَ قَوْمٌ عَجَلَتْ طَيِّبَاتُهُمْ وَهِيَ وَشَيْكَةُ الْأَنْقِطَاعِ، وَإِنَّمَا أُخِّرَتْ لَنَا طَيِّبَاتُنَا؛ روزی عمر خدمت پیامبر ﷺ آمد در حالی که آن حضرت به حصیری از بر خرما خوابیده بود و قسمتی از بدن مبارکش روی خاک قرار داشت، و متکایی از یاف درخت خرما زیر سر داشت، سلام کرد و نشست، گفت: تو پیامبر خدا و بهترین خلق خدا هستی، کسری و قیصر بر روی تختهای طلا و فرشهای ابریشمی می خوابند، ولی شما این چنین. پیامبر فرمود: آنها گروهی هستند که طیباتشان در این دنیا به آنها داده شده، و به زودی قطع می شود، ولی طیبات ما برای قیامت ذخیره شده است.^۱

۲. «عن الإمام الباقر عليه السلام أنه أتته يوماً بحلوى فامتنع من تناولها فقالوا: أتراها حراماً؟ قال: لا، ولكني أخشى أن تتوق نفسي فأطلبه؛ روزی مقداری حلوی مخصوص خدمت امام باقر عليه السلام آوردند، حضرت از خوردن آن امتناع کردند، عرض کردند: آیا آن را حرام می دانی؟ فرمود: نه، من از این می ترسم که نفسم به آن مشتاق گردد و پیوسته به دنبال آن باشم».^۲

۳. علی عليه السلام تمایل به خوراکی از جگر بریان با نان نرم داشت یک سال گذشت و به این خواست خود ترتیب اثر نداد، روزی به امام حسن عليه السلام دستور تهیه آن را داد در حالی که حضرت روزه داشت، خوراک برای افطار آماده شد، هنگامی که می خواست افطار فرماید سائلی به در خانه آمد، امام عليه السلام فرمود: این غذا را به سائل بده مبادا هنگامی که نامه اعمال ما در فردای قیامت خوانده می شود به ما بگویند: ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا﴾؛^۳ شما طیبات خود را در دنیا گرفتید و به آن متمتع شدید».^۴

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۸۸.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیات ۲۰ سورة احقاف.

۳. سورة احقاف، آیه ۲۰.

۴. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیات ۲۰ سورة احقاف.

امام علی علیه السلام می فرماید: «وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ وَلُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ، وَنَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ. وَلَكِنْ هِيَاتَ أَنْ يَعْلِبَنِي هَوَايَ، وَيَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعِمَةِ... فَمَا خُلِقْتُ لِشُغْلَنِي أَكُلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عِلْفُهَا؛ اِغْرَمْتُ خَالِصَ وَمَغْزَ گندم و لباس حریر استفاده کنم، اما دور است از من که هوای نفس بر من چیره شود و حرص و آز، مرا به شکمبارگی وادار کند... من برای این آفریده نشدم که به خوردن غذاهای خوب و لذیذ مشغول شوم مانند چارپایی که آن را پروار بسته باشند که جز خوردن مقصد و مقصودی ندارد».^۱

مرگ

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارٍ، وَالْمَوْتُ فِي إِقْبَالٍ، فَمَا أَسْرَعَ الْمُلتَقَى؛ هنگامی که تو عقب می روی و زندگی را پشت سر می گذاری، مرگ به تو روی می آورد، پس دیدار با مرگ چه زود خواهد بود».^۱

قبل از این که درباره مرگ بحث کنیم، ابتدا توضیحی درباره این حدیث بدهیم:

در این عالم ماده، همه موجودات محدود هستند، از کرات آسمانی گرفته تا موجودات زمینی و از انسان گرفته تا یک حشره کوچک؛ منتها عمرها مختلف است بعضی عمرشان یک ثانیه است و بعضی میلیاردها سال عمر می کنند، خورشید به این عظمت عمرش محدود است، خورشیدی که حدود «یک میلیون و سیصد هزار» برابر کره زمین است و حدود پنجاه برابر ماه است، فاصله اش تا زمین حدود یکصد و پنجاه میلیون کیلومتر است، و حرارت بیرونی سطح آن بالغ بر شش هزار درجه سانتیگراد، و حرارت درونی آن حدود بیست میلیون درجه تخمین زده شده است. طبق محاسبات دقیق، هر روز ۳۵۰ هزار میلیون تن از

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۹.

حجم خورشید تبدیل به حرارت و انرژی می شود ولی این نقصان که طی سالیان درازی ادامه دارد، اثر محسوس بر نور و حرارت آن نگذاشته است چون نوع انرژی اتمی است. اما بالاخره جرم خورشید محدود است و روزی فرا می رسد که نورش تمام می شود چرا که «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»^۱ کره ماه و زمین عمرشان محدود است. دستگاه بدن انسان عمرش محدود است، ضربان قلب انسان حد معینی دارد وقتی به آن حد رسید از کار می افتد و غالباً قبل از آنکه به آن حد معین برسد بر اثر عوامل بیرونی از بین می رود. بنابراین گذشت زمان انسان را دائماً به سوی مرگ می برد؛ امام علی علیه السلام می فرماید: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ؛ نفسهای انسان گامهای او به سوی مرگ است»^۲.

با این مقدمه برویم سراغ حدیث که امام می فرماید: تو به عقب می روی و مرگ به سوی تو می آید و چه زود به هم می رسید. چرا که ما دائماً سرمایه عمرمان را از دست می دهیم و عوامل بیرونی و درونی در ما اثر می گذارد و ما را به سوی مرگ سوق می دهد.

این یک درس اخلاقی برای همه ماست که ای انسان! چه بخواهی و چه نخواهی تو را به سوی قبر می برند، چرا غافل می شوید از چیزی که از شما غافل نمی شود، طمع در چیزی دارید که به شما مهلت نمی دهد.

درباره مرگ، این عناوین را مورد بحث قرار می دهیم:

۱. حقیقت مرگ .
۲. علّت ترس از مرگ .
۳. لحظه دردناک و سکرات مرگ .
۴. باز شدن چشم برزخی و دیدنی ها، هنگام مرگ .
۵. بشارت هنگام مرگ .

۱. سورة تکویر، آیه ۱.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۷۴.

۱. حقیقت مرگ

مر یک امر عدمی نیست بلکه مر از نظر قرآن یک امر وجودی و انتقال از جهانی به جهان دیگر است، لذا می‌بینیم که قرآن از مر تعبیر به «تَوَفَّى» می‌کند که به معنای باز گرفتن و دریافت روح از بدن است.

در روایات، تعبیرات مختلفی درباره حقیقت مر شده است از امام سجاد علیه السلام درباره مر سؤال شد امام فرمود: مر برای مؤمن مانند کندن لباس چرکین و پر حشره است، و گشودن غل و زنجیرهای سنگین، و تبدیل آن به فاخرترین لباس‌ها، و خوشبوترین عطرها، و راهوارترین مرکب‌ها و مناسبترین منزل‌هاست. و برای کافر مانند کندن لباسی است فاخر، و انتقال از منزل‌های مورد علاقه، و تبدیل آن به چرک‌ترین و خشن‌ترین لباسها، و وحشتناک‌ترین منزل‌ها و بزرگترین عذاب‌ها.^۱

از امام جواد علیه السلام همین سؤال شد، حضرت فرمودند: «هُوَ التَّوَمُّ الَّذِي يَأْتِيكُمْ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَّا أَنَّهُ طَوِيلٌ مُدَّتُهُ، لَا يُتَبَّعُهُ مِنْهُ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ...» مر همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می‌آید، جز اینکه مدتش طولانی است و انسان از آن بیدار نمی‌شود تا روز قیامت...»^۲

امام حسین علیه السلام در کربلا و روز عاشورا هنگامی که جنگ شدت می‌گیرد در مورد حقیقت مر می‌فرماید: «صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ؟ وَمَا هُوَ إِلَّا عَذَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ، وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هَوَاءٍ إِلَى جَنَّتِهِمْ وَجِسْرٌ هَوَاءٍ إِلَى جَحِيمِهِمْ، وَمَا كَذِبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ؛ شَكِيَّابِي كُنِد

۱. معانی الاخبار، ص ۲۸۹.

۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۵.

ای فرزندان مردان بزرگوار، مر تنها پلی است که شما را از ناراحتی‌ها و رنج‌ها به باغ‌های وسیع بهشت و نعمت‌های جاودان منتقل می‌کند، کدام یک از شما از انتقال یافتن از زندان به قصر ناراحتید؟ و اما نسبت به دشمنان شما همانند این است که شخصی را از قصری به زندان و عذاب منتقل کنند، پدرم از رسول خدا ﷺ نقل فرمود که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مر پل آنها به باغ‌های بهشت و پل اینها به جهنم است، نه دروغ می‌گویم، نه به من دروغ گفته‌اند»^۱.

در حدیث دیگری آمده که: موسی بن جعفر علیه السلام به دیدار کسی که در حال مر بود، و به کسی پاسخ نمی‌گفت، رفت؛ حاضرین عرض کردند: ای فرزند رسول خدا ﷺ دوست داریم حقیقت مر را برای ما شرح دهی، و بگویی بیمار ما الان در چه حالی است؟ امام فرمود: «الْمَوْتُ هُوَ الْمَصْفاةُ يُصَفِّي الْمُؤْمِنِينَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ فَيَكُونُ آخِرُ أَلَمٍ يُصِيبُهُمْ كَفَّارَةً آخِرٍ وَزَرْ بَقِيَّ عَلَيْهِمْ...» مر وسیله تصفیه است که مؤمنان را از گناهان پاک می‌کند، و آخرین ناراحتی این عالم است و کفاره آخرین گناهان آنهاست، در حالی که کافران را از نعمت‌هایشان جدا می‌کند، و آخرین لذتی است که به آنها می‌رسد و آخرین پاداش کار خوبی است که احياناً انجام داده‌اند، اما این شخص محتضر به کلی از گناهانش پاک شد و از معاصی بیرون آمد و خالص گشت آنچنان که لباس چرکین با شستشو پاک می‌شود، و او هم اکنون شایستگی آن را پیدا کرده که در سرای جاوید معاشر ما اهل بیت باشد»^۲.

۲. اما لحظه دردناک و سكرات مر که تعبیرات در این زمینه مختلف است گاهی «سكرة الموت» تعبیر شده که «سكرة» به معنای حالتی است شبیه مستی که

۱. معانی الاخبار، ص ۲۸۸، به نقل از فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۵۵۸.

۲. معانی الاخبار صدوق، ص ۲۸۹.

بر اثر شدت حادثه‌ای دست می‌دهد و انسان را مغلوب می‌سازد. گاهی به «غمرات الموت» یعنی سختی‌های مرگ تعبیر شده و گاهی به «اذا بلغت الحقوم» یعنی رسیدن روح به حلقوم، و گاهی به «اذا بلغت التراقي» یعنی رسیدن روح به تراقی که استخوان‌های اطراف گلوگاه باشد، شده است. از مجموع این تعبیرات استفاده می‌شود که این حالت انتقال برای همه سخت است حتی برای مؤمنان، چون روح سالیان درازی با این تن خو گرفته و حالا می‌خواهد خارج شود احساس ناراحتی می‌کند، اما برای مؤمنان راستین به آسانی می‌گذرد به خاطر اینکه علایق خاص به این دنیا ندارند و شوق به لقای پروردگار و رحمت و نعمت‌های او دارند.

علی علیه السلام لحظات جان دادن را زیبا ترسیم می‌کند و می‌فرماید: «اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ، وَحَسْرَةُ الْفُوتِ...؛ سكرات مرگ، و حسرت از دست دادن نعمت‌های دنیا، به آنها هجوم می‌آورد، اعضای بدنشان به سستی می‌گراید و رنگ از چهره آنها می‌پرد. سپس پنجه مرگ در آنها نفوذ بیشتر می‌کند، آنچنان که زبانش از کار می‌افتد در حالی که در میان خانواده خود قرار دارد، با چشم می‌بیند و با گوش می‌شنود. در این می‌اندیشد که عمر خویش را در چه راهی تباه کرد؟ دوران زندگی خود را در چه راهی گذرانند؟ به یاد ثروت‌هایی می‌افتد که بدون توجه به حلال و حرام بودن جمع‌آوری می‌کرد، و هرگز در طریق تحصیل آنها نیندیشید. انگشت حسرت به دهان می‌گیرد، و دست خود را از پشیمانی می‌گزد، چرا که به هنگام مرگ مسائلی بر او روشن می‌شود که تا آن زمان مخفی مانده بود، او در این حال نسبت به آنچه در دوران زندگی به شدت به آن علاقه داشت بی‌اعتنا می‌شود، آرزو می‌کند ای کاش کسانی که در گذشته به ثروت او غبطه می‌خوردند و بر آن حسد می‌ورزیدند، این اموال در اختیار آنان بود و نه او.^۱

۳. در همان لحظه است که چشم برزخی باز می شود و چیزهایی را که تا حال نمی دید، می بیند، یا نعمت های خدادادی را می بیند که نتیجه اعمال اوست، یا نشانه های عذاب و کیفر اوست.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ مُؤْمِنَةٌ حَتَّى تَرَاهُمَا، قُلْتُ: بِأَبِي وَأُمِّي مَنْ هُمَا؟ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ هِيَجَ انْصَانَ بِاِيْمَانِي چَشم از اَيْن جِهَانِ نَمِي پُوشَد مَگر اَيْنَكه پِيَامبر ﷺ و عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ را خَوَاهَد دِيد کِه بِه او بشارت مِي دَهَنَد.»^۱

یکی از یاران امام صادق علیه السلام، به نام (سَدِير الصَّيْرَفِي) از آن حضرت سؤال کرد: «جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! هَلْ يُكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ؟ قَالَ: لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ رُوحِهِ جَرَعَ عِنْدَ ذَلِكَ، يَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ: يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْرَعْ فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ لَا نَأْبُ بِكَ مِنْ وَالِدٍ رَحِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ، إِفْتَحْ عَيْنَيْكَ فَأَنْظِرْ، قَالَ: فَيَمَثَلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ وَالأئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقَالُ لَهُ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ وَالأئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُفَقَاؤُكَ؛ جَانِم بِه فَدايَتِ اِي پسر، رسول خدا! آيا ممكن است مؤمن از قبض روحش ناراضی باشد؟ فرمود: نه به خدا سوگند، هنگامی که فرشته مر برای قبض روحش می آید اظهار ناراحتی می کند، فرشته مر می گوید: ای ولی خدا ناراحت نباش، سوگند به آن کس که محمد ﷺ را مبعوث کرده من بر تو مهربان ترم از پدر مهربان، درست چشم هایت را بگشا و ببین، او نگاه می کند، رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان علیه السلام و فاطمه علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و امامان از ذریه او علیه السلام را می بیند، فرشته به او می گوید نگاه کن این رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان دوستان تواند...»^۲

۱. نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۱۰.

۲. کافی، ج ۳، باب ان المؤمن لا یکره علی قبض روحه.

۴. رسول خدا ﷺ می فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ مَا يُبَشِّرُ بِهِ الْمُؤْمِنُ عِنْدَ الْوَفَاةِ بِرُوحٍ وَرِيحَانٍ وَجَنَّةٍ نَعِيمٍ، وَإِنَّ أَوَّلَ مَا يُبَشِّرُ بِهِ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ أَنْ يُقَالَ لَهُ: أُبَشِّرُ بِرِضَا اللَّهِ تَعَالَى وَالْجَنَّةِ قَدِمْتَ خَيْرَ مَقْدَمٍ، وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لِمَنْ شِئَكَ إِلَى قَبْرِكَ وَصَدَّقَ مَنْ شَهِدَ لَكَ وَاسْتَجَابَ لِمَنْ اسْتَعْفَرَ لَكَ؛ نَحْسَتَيْنِ چیزی که به مؤمن در هنگام وفات بشارت داده می شود روح و ریحان و بهشت پر نعمت است، و نخستین چیزی که به مؤمن در قبرش بشارت داده می شود این است که به او می گویند بشارت باد بر تو به خشنودی خداوند، به بهشت خوش آمدی، خداوند تمام کسانی که تو را تا قبرت تشییع کرده اند همه را آمرزید و شهادت آنها را درباره تو تصدیق کرد، و دعای آنها را برای آمرزش مستجاب فرمود».^۱

۵. چرا از مرگ می ترسیم؟ چرا نام آن برای غالب افراد دردناک است؟ دلیل اصلی آن این است که به زندگی بعد از مرگ، ایمان ندارند و یا ایمانشان سطحی است و به صورت یک باور عمیق درنیامده و لذا گاه از مرده هم می ترسد، اما اگر باور کند که دنیا، زندان مؤمن است، و این جسم خاکی قفسی است برای روحش و او از عالم خاک نیست، هرگز از مرگ نمی ترسد.

علت دیگری که برای ترس از مرگ می توان بیان کرد دلبستگی بیش از حد به دنیاست چرا که مرگ میان او و دنیایش فاصله می اندازد و دل کندن برای او دشوار است. عامل سوومی که روایات هم به آن اشاره دارد این است که پرونده اعمال او از حسنات و کارهای خوب خالی و از سیئات پر است. لذا در حدیثی می خوانیم که شخصی خدمت رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: چرا مرگ را دوست ندارم؟ فرمود: آیا ثروتی داری؟ عرض کرد: آری. فرمود: آیا چیزی از آن را پیش از خود فرستاده ای؟ عرض کرد: نه. فرمود: به همین دلیل است که مرگ را

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ذیل آیات ۸۸-۹۶ سورة واقعه.

دوست نداری (چون نامه اعمالت از حسنات خالی است).^۱

شخصی نزد ابوذر آمد و همین سؤال را پرسید که چرا از من تنفر داریم؟ فرمود: «لَأَنَّكُمْ عَمَرْتُمُ الدُّنْيَا، وَخَرَبْتُمْ الْآخِرَةَ فَتَكْرَهُونَ أَنْ تُنْقَلُوا مِنْ عُمَرَانِ إِلَى خَرَابٍ؛ برای اینکه شما دنیا را آباد کرده‌اید، و آخرتتان را ویران، لذا دوست ندارید از آبادانی به ویرانی منتقل شوید».^۲

شخص مسلمان باید همیشه آماده مرگ باشد؛ از امام علی (علیه السلام) درباره آمادگی برای مرگ سؤال شد، فرمودند: «أَدَاءُ الْفَرَائِضِ، وَاجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ، وَالِاشْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ ثُمَّ لَا يُبَالِي أَوْقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَوْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ...؛ بجا آوردن واجبات و دوری کردن از حرام‌ها و فرا گرفتن خوی‌های نیک. با رعایت این امور، دیگر آدمی را چه باک که او سراغ مرگ رود یا مرگ به سراغش آید. سوگند به خدا که پسر ابی طالب را باکی نیست که خود به سراغ مرگ رود یا مرگ به سراغ او آید».^۳

آخرین مطلب در این زمینه این که پس از مرگ انسان، پرونده‌اش بسته می‌شود مگر در چند مورد که روایات به آن اشاره دارد: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «يَتَّبِعُ الْمَيِّتَ ثَلَاثَةٌ: أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَعَمَلُهُ، فَيُرْجَعُ اثْنَانِ وَيَبْقَى وَاحِدٌ يَرْجَعُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ، وَيَبْقَى عَمَلُهُ؛ سه چیز دنبال مرده می‌رود، خانواده‌اش، مالش و کردارش، اما دو تای آنها برمی‌گردند و یکی می‌ماند: خانواده و مالش برمی‌گردند و کردارش می‌ماند».^۴

همچنین امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «سِتَّةٌ يَلْحَقْنَ الْمُؤْمِنَ بَعْدَ وَفَاتِهِ: وَلَدٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ، وَمُصْحَفٌ يُخْلَفُهُ، وَغَرْسٌ يَغْرِسُهُ، وَصَدَقَةٌ مَاءٍ يُجْرِبُهُ، وَقَلِيبٌ يَخْفِرُهُ

۱. محجة البيضاء، ج ۸، ص ۲۵۸.

۲. همان مدرک.

۳. أمالي الصدوق، ص ۹۷.

۴. كنز العمال، ح ۴۲۷۶۱.

وَسُنَّةٌ يُؤْخَذُ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ؛ شش چیز است که ثواب آنها بعد از وفات مؤمن به او می‌رسد: فرزندی که برایش آمرزش طلبد، مصحفی (نوشته و کتابی) که از خود بر جای گذارد، نهالی که بکارد، صدقه آبی (مانند نهر و قنات) که جاری سازد، چاهی که حفر کند، و سَنَتی (کردار نیکی) که بعد از او به کار بسته شود».^۱



۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۸۵.

سه دستور اخلاقی (شجاعت، حیا و فرصت)

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «قُرِنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخِيَّةِ، وَالْحَيَاءُ بِالْحِزْمَانِ، وَالْفُرْصَةُ تَمُوتُ مَرَّةً السَّخَابِ، فَانْتَهِزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ؛ ترس با ناامیدی و یأس مقرون است، و شرم و کم‌رویی با محرومیت، و فرصت‌ها می‌گذرد همچون عبور ابرها، پس فرصت‌های نیک را غنیمت شمارید».^۱

امام علیه السلام در این حدیث سه مطلب را بیان می‌فرماید که اجمالاً توضیح می‌دهیم:

نکته اول:

درباره کسانی است که در دنیا بی‌جهت می‌ترسند، این افراد از خیلی چیزها محرومند.

باید بدانیم که ترس بیجا یکی از رذایل اخلاقی است که باعث ذلت و عقب‌افتادگی انسان می‌شود، نقطه مقابل آن شجاعت است که کلید پیروزی و سربلندی انسان است. خداوند در قرآن از این فضیلت اخلاقی سخن گفته،

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۱.

درباره حضرت ابراهیم علیه السلام در آیات ۵۱ تا ۵۸ سوره انبیا و درباره موسی بن عمران در آیه ۱۰ سوره نمل و درباره قوم طالوت در آیات ۲۴۹ و ۲۵۰ سوره بقره و درباره یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در آیات ۱۷۳ و ۱۷۵ سوره آل عمران سخن گفته است. شجاعت ابراهیم علیه السلام در برابر بت پرستان لجوج و متعصب، شجاعت موسی بن عمران علیه السلام در برابر فرعون و فرعونیان و شجاعت قوم طالوت در برابر جالوت و شجاعت یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ های مختلف صدر اسلام در این آیات بیان شده است.

روایات در مذمت ترس و بزدلی فراوان است.

امام علی علیه السلام فرموده اند: «الْجُبْنُ مُنْقَصَةٌ؛ بزدلی کاستی است».^۱

امام باقر علیه السلام فرمودند: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا؛ انسان با ایمان ترسو نیست».^۲
و نیز امام علی علیه السلام می فرمایند: «لَا تُشْرِكَنَّ فِي رَأْيِكَ جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأَمْرِ وَيُعْظِمُ عَلَيْكَ مَا لَيْسَ بِعَظِيمٍ؛ هرگز با انسان ترسو مشورت نکن چرا که تو را از کارهای مهم باز می دارد، و موضوعات کوچک را در نظر تو بزرگ جلوه می دهد».^۳

این نکته را باید توجه داشت که ترس دو قسم است یکی معقول و یکی نامعقول. ترس از چیزهایی که واقعاً خطرناک است از پدیده های طبیعی و روحی انسان است چون اگر از چیزهای خطرناک نترسد و در مقابل هر چیز بی پروا باشد، زندگی خود را از دست خواهد داد. ترس مذموم آن است که انسان از عوامل بترسد که در خور ترسیدن نیست و از دست زدن به هر کاری و اهمه داشته باشد که این نوع ترس مایه عقب ماندگی او خواهد شد و انسان را از کارهای

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۰۱.

۳. غرر الحکم، ح ۱۰۳۴۹.

بزر باز می‌دارد.

عوامل ترس را می‌توان در ضعف ایمان، احساس کمبود شخصیت و عقده حقارت، عدم آگاهی و جهل و عافیت طلبی دانست.

راه‌های درمان ترس به این است که انسان آثار زیانبار آن را در نظر بگیرد که باعث خواری و عقب‌ماندگی و محرومیت می‌شود و همچنین هنگامی که از چیزی می‌ترسد خود را در آن وارد کند تا ترسش بریزد. و یکی از راه‌های درمان ترس، پاک بودن و پاک زیستن است؛ چون افراد آلوده غالباً از نتیجه اعمالشان می‌ترسند، امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مَا أَشْجَعَ الْبَرِيءَ وَأَجْبَنَ الْمُرِيبُ؛ چه شجاع است انسان پاکدامن و چه ترسو است انسان گناه‌کار».^۱

اما شجاعت که از فضایل اخلاقی است در سیره پیشوایان ما به وضوح دیده می‌شود که نمونه‌هایی از آن را بیان می‌کنیم:

۱. یکی از امتیازات علی علیه السلام که همه به آن معترفند، شجاعت آن حضرت است؛ حضرت می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَّا وَلَّيْتُ عَنْهَا؛ سوگند به خدا اگر همه عرب برای نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، من پشت به آن نبرد نکنم».^۲

در جنگ صفین وقتی حضرت جنگ را با تأخیر شروع کرد، گفتند علی علیه السلام از مر می‌ترسد، حضرت فرمود: اما این که می‌گویند تأخیر از ترس مر است، سوگند به خدا باکی ندارم من به سوی مر بروم، یا او به سوی من آید.

در واقعه لیلۃ المبیت که علی علیه السلام به جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید آمده است که: هنگامی که محاصره‌کنندگان خانه پیامبر صلی الله علیه و آله به درون خانه ریختند و به سوی بستر حمله کردند، وقتی علی علیه السلام را به جای پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدند، با سخنان زشت به

۱. غرر الحکم، ح ۹۶۲۶.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

آن حضرت اهانت کردند، حضرت فرمود: این سخنان را درباره من می گوید در حالی که خداوند افتخارات بزرگی به من داده است، از جمله آنها فرمودند: «وَمِنْ الشَّجَاعَةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ جَبَنَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ شَجْعَانًا؛ خداوند آن قدر شجاعت به من عطا فرمود که اگر بر تمام افراد ترسوی دنیا تقسیم شود همه شجاع خواهند شد».^۱

در جنگ اُحُد، علی علیه السلام نه نفر از قهرمانان دشمن را به هلاکت رسانید، اولین قهرمان پرچمدار دشمن شخصی به نام «طلحه بن ابی طلحه» بود که او را کَبْشُ الْکَتِیْبَةِ (قوچ و سردار جمعیت مشرک) می خواندند، همین که در میدان چشم او به علی علیه السلام افتاد، گفت: یا قُضْم؛ امام صادق علیه السلام در مورد اینکه چرا به امام علی این لقب را داده اند می فرمایند: این لقب قُضْم برای علی علیه السلام به خاطر این بود که در سال های آغاز بعثت، هنگامی که مشرکان کودکان خود را وادار می کردند که به سوی پیامبر ﷺ سنگ پرانی کنند، علی علیه السلام به سوی آنها حمله می کرد و به هر کدام که می رسید گوش و بینی و عضله آنها را می گرفت و فشار می داد آنها بر اثر شدت درد، بازاری و گریه به خانه می رفتند، وقتی از علت گریه آنها می پرسیدند، می گفتند: «قُضِمْنَا عَلَیْ» علی ما را گوشمالی داد. به خاطر همین بود که طلحه بن ابی طلحه آن حضرت را قُضْم یاد کرد و در همان جنگ به دست علی علیه السلام کشته شد.^۲

۲. امام سجّاد علیه السلام وقتی وارد مجلس ابن زیاد شد، بین امام و او گفتگوی شدیدی رخ داد به طوری که ابن زیاد دستور داد گردن امام علیه السلام را بزنند. زینب علیها السلام شجاعانه جلوی آنها را گرفت، بعد امام علیه السلام خطاب به ابن زیاد فرمود: آیا مرا به مر تهدید می کنی؟ «أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَكِرَامَتًا مِنَ اللَّهِ الشَّهَادَةُ؟ آیا

۱. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۸۳.

۲. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۵۲.

ندانسته‌ای که کشته شدن یک کار عادی و معمولی برای ماست، و کرامت و افتخار ما از جانب خدا، شهادت است».^۱

وقتی ابن زیاد این منظره امام سجاد علیه السلام و زینب علیها السلام را دید، گفت: دست از علی بن الحسین علیهما السلام بردارید، و او را برای زینب باقی گذارید، تعجب می‌کنم از این پیوند محکم که زینب دوست دارد همراه علی بن الحسین علیهما السلام کشته شود.

امام سجاد علیه السلام در آغاز خطبه معروفش در شام می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ أُعْطِينَا سِتًّا وَفُضِّلْنَا بِسَبْعٍ، أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّمَاخَةَ وَالْفَصَاخَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ؛ ای مردم خداوند شش موهبت به ما عطا فرموده و به هفت چیز ما را برتری داده است. آن شش موهبت عبارت است از علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبوبیت در دل‌های مؤمنان».^۲

۳. عمر بن حسن یکی از فرزندان امام حسن علیه السلام که سن کمی داشت با کاروان امام حسین علیه السلام به کربلا آمد و همراه اسیران به شام نزد یزید آمدند، وقتی چشم یزید به او افتاد گفت: «دَعَا يَرِيدُ يَوْمًا بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعُمَرَ بْنِ الْحَسَنِ - وَكَانَ عُمَرُ صَغِيرًا - فَقَالَ لَهُ: أَتُصَارِعُ ابْنِي خَالِدًا؟ فَقَالَ: لَا وَلَكِنْ أُعْطِنِي سَكِينًا وَأُعْطِيهِ سَكِينًا ثُمَّ أَقَاتِلُهُ، فَقَالَ يَزِيدُ: مَا تَتَرَكُونُ عَدَاوَتَنَا صَغَارًا وَكِبَارًا؛ آیا با پسر خالد کشتی می‌گیری؟ عمر بن حسن گفت: نه، ولی یک خنجر به پسر توده و یک خنجر به من تا با هم بجنگیم. یزید از این سخت تعجب کرد و گفت: اینها کوچک و بزرگشان دست از دشمنی با ما برنمی‌دارند».^۳

۴. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: گروهی از اسیران را خدمت رسول صلی الله علیه و آله آوردند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور قتل آنها را صادر کرد به استثنای یک نفر، آن شخص

۱. تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۴.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۸.

۳. مشیر الاحزان ابن نما، ص ۱۰۵، در کتاب لهوف به جای عمر بن حسن، عمرو بن حسین آمده.

تعجب کرد و عرض کرد چرا مرا آزاد کردی؟ رسول خدا فرمود: جبرئیل از سوی خدا این خبر را به من داده است که تو دارای پنج صفت هستی که خدا و رسولش آن را دوست دارند، «الْغِيْرَةُ الشَّدِيْدَةُ عَلَى حَرَمِكَ، وَالسَّخَاءُ، وَحُسْنُ الْخُلُقِ، وَصِدْقُ اللِّسَانِ وَالشَّجَاعَةُ؛ غیرت شدید نسبت به ناموست، سخاوت، حسن خلق، راستگویی و شجاعت».^۱ هنگامی که آن مرد اسیر آزاد شده این سخن را شنید اسلام آورد.

نکته دوم:

درباره شرم و حیاست که دو معنا دارد یکی اینکه انسان‌هایی که بی جهت شرم می‌کنند و خجالت می‌کشند در زندگی محرومند. در حدیثی امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «قُرْنُ الْحَيَاءِ بِالْحِرْمَانِ؛ کمرویی با محرومیت قرین است».^۲ این نوع حیا جلوی پیشرفت انسان را می‌گیرد. در حدیث دیگری همان حضرت فرموده است:

«الْحَيَاءُ يَمْنَعُ الرِّزْقَ؛ کمرویی مانع روزی است».^۳

یک معنای دیگری هم حدیث مورد بحث دارد که اشخاصی دارای حیا و شرم ممدوح و پسندیده هستند باید تن به محرومیت‌هایی بدهند یعنی شخص باحیا آن آزادی را که یک فرد معمولی دارد، ندارد بلکه محدودیت‌هایی برای او وجود دارد.

درباره خود شرم و حیا روایات فراوان است که نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم: امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «الْحَيَاءُ سَبَبٌ إِلَى كُلِّ جَمِيْلٍ؛ شرم وسیله رسیدن به هر

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۰۸.

۲. غرر الحکم، ج ۶۷۱۴.

۳. غرر الحکم، ج ۲۷۴.

زیبایی و نیکی است».^۱

و همچنین فرموده است: «الْحَيَاءُ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ؛ شرم کلید همه خوبی‌هاست».^۲

و از ایشان روایت شده است که: «الْحَيَاءُ يَصُدُّ عَنِ الْفِعْلِ الْقَبِيحِ؛ شرم مانع زشتکاری می‌شود».^۳

و همچنین فرموده‌اند: «سَبَبُ الْعِفَّةِ الْحَيَاءُ؛ علّت پاکدامنی حیاست».^۴
امام صادق علیه السلام فرموده است: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ؛ ایمان ندارد کسی که حیا ندارد».^۵

امام علی علیه السلام هم فرموده‌اند: «مَنْ لَمْ يَسْتَحْيِ مِنَ النَّاسِ لَمْ يَسْتَحْيِ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ کسی که از مردم حیا نکند از خداوند هم حیا نمی‌کند».^۶
و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «لَيْسَتْ أَحَدُكُمْ مِنْ مَلَائِكَةِ الَّذِينَ مَعَهُ كَمَا يَسْتَحْيِ مِنْ رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ مِنْ جِوَارِهِ وَهُمَا مَعَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ؛ هر یک از شما باید از دو فرشته‌ای که با خود دارد شرم کند، همچنان که از دو همسایه خوب خود که شب و روز کنارش هستند، شرم می‌کند».^۷

نکته سوم:

فرصت و گذشتن عمر آدمی است. یکی از نعمت‌های بزرگی که خداوند در

۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۱۱.

۲. غرر الحکم، ج ۳۴۰.

۳. همان مدرک، ج ۱۳۹۳.

۴. همان مدرک، ج ۵۵۲۷.

۵. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۶.

۶. غرر الحکم، ج ۹۰۸۱.

۷. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۵۶۸.

اختیار ما قرار داده فرصت زندگی کردن است؛ بزرگان ما از این عمر و فرصت حداکثر استفاده را می‌کردند.

امام علی علیه السلام در حدیثی ساعات شبانه روز ما را به سه قسمت تقسیم می‌کند: «لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَسَاعَةٌ يَرُومُ مَعَاشَهُ، وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَيَجْمَلُ...؛ انسان مؤمن زندگی خود را به سه بخش تقسیم می‌کند، بخشی را صرف مناجات با پروردگارش می‌نماید، و بخشی را در طریق تأمین و اصلاح معاش زندگی به کار می‌گیرد، و بخش سوم را برای استراحت و بهره‌گیری از لذت‌های حلال و دلپسند، انتخاب می‌کند، و برای انسان خردمند، صحیح نیست که حرکتش جز در یکی از این سه مورد باشد...»^۱ معنای حدیث این است که شخص با ایمان، هرگز عمرش را در راه حرام و بیهوده مصرف نمی‌کند.

انسان باید بداند که زندگی او توأم با رنج و مشقت است، از آن لحظه‌ای که نطفه‌اش در رحم قرار می‌گیرد، مراحل زیادی از مشکلات را طی می‌کند تا متولد شود و بعد از تولد در دوران طفولیت و جوانی و بعد پیری مواجهه با انواع مشقت‌ها و رنج‌هاست که قرآن به این نکته اشاره می‌کند و می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»^۲؛ که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او پر از سختی است). هم زندگی او توأم با رنج است هم اطاعت فرمان پروردگار توأم با سختی‌هاست. لذا امام علی علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ»؛ بهشت در میان ناملایمات پیچیده شده و دوزخ در لابه‌لای شهوات^۳. و در قرآن به سه روز مشکل در سرنوشت انسان اشاره شده که زمان

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۰.

۲. سوره بلد، آیه ۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

انتقال او از عالمی به عالم دیگر است: روز گام نهادن به دنیا و روز مر و روز برانگیخته شدن ﴿وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُنْعَثُ حَيًّا﴾^۱ و در حدیثی از امام رضا (علیه السلام) به این سه روز اشاره شده که وحشتناک‌ترین دوران زندگی انسان این سه مرحله است.^۲

خداوند در آیه ۲۰ سوره حدید زندگی انسان را به پنج مرحله تقسیم می‌کند و می‌فرماید: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَتُهُ وَتَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرُ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾؛ بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل‌پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون‌طلبی در اموال و فرزندان است.

مراحل نخستین تقریباً به حسب سنین عمر شخص است اما مراحل بعد در افراد متفاوت است بعضی از آنها، مانند مرحله تکاثر اموال، تا پایان عمر ادامه دارد و بعضی انسان‌ها شخصیتشان در همان مرحله اول و دوم متوقف می‌گردد و تا پیری در فکر بازی و سرگرمی هستند و یا در دوران تجمل‌پرستی متوقف می‌شود، و تمام فکرشان تا دم مر فراهم کردن خانه و مرکب و لباس زیستی هستند، اینها کودکانی هستند در سن کهولت و پیری.

گرچه بعضی معتقدند که هر دوره‌ای از این دوره‌های پنجگانه هشت سال از عمر انسان را می‌گیرد و مجموعاً به چهل سال بالغ می‌شود و هنگامی که به این سن رسید شخصیت او تثبیت می‌گردد. و خداوند می‌فرماید وقتی انسان به سن چهل سالگی می‌رسد از خداوند سه چیز تقاضا می‌کند.

نخست می‌گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی بجا آورم. ﴿قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ﴾.

۱. سوره مریم، آیه ۱۵.

۲. تفسیر برهان، ج ۳، ص ۷.

دوم: و کار شایسته‌ای انجام دهم که از آن خشنود باشی. ﴿وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ﴾.

سوم: و فرزندان مرا صالح گردان ﴿وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي﴾.^۱
 اما روایاتی که درباره استفاده از فرصت و عمر از ائمه و پیامبر اکرم (علیه السلام) صادر شده فراوان است که نمونه هایی از آن را بیان می کنیم:
 رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «كُنْ عَلَى عُمْرِكَ أَشْحَ مِنْكَ عَلَى دِرْهِمِكَ وَدِينَارِكَ؛ در مورد عمرت بخیل تر از پول و ثروت خود باش».^۲
 و همچنین فرموده است: «اغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ: حَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ، وَصِحَّتَكَ قَبْلَ سُقْمِكَ، وَفَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ، وَشَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ، وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ؛ پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت شمار: زندگی را قبل از مرگ، سلامتی را قبل از بیماری، فراغت را قبل از اشتغال به کار، جوانی را قبل از پیری، و بی نیازی را قبل از تهیدستی».^۳

امام علی (علیه السلام) فرموده اند: از امروزت برای فردایت توشه بگیر، و گذشت وقت را غنیمت شمار، و از فرصت امکانات استفاده کن.^۴
 و همچنین فرموده است: «إِنَّ أَوْقَاتَكَ أَجْزَاءُ عُمْرِكَ، فَلَا تَنْفُذْ لَكَ وَقْتًا إِلَّا فِيمَا يُنْجِيكَ؛ همانا وقت های تو، جزء جزء عمر توست، بنابراین بکوش که وقتی از تو جز در مواردی که موجب نجات شود، تلف نگردد».^۵

درباره فرصت و عمر دو مطلب باقی ماند یکی عوامل معنوی طول عمر و کوتاهی آن؛ دوم نمونه هایی از زندگی پیشوایان ما که از عمرشان کمال

۱. سورة احقاف، آیه ۱۵.

۲. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۷۶.

۳. کنز العمال، ح ۴۳۴۹۰.

۴. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۹۴.

۵. همان مدرک، ص ۲۵۳.

بهره‌برداری را کردند.

مطلب اول: در روایات ما به یک سلسله عوامل اشاره شده که در کوتاهی

و طول عمر انسان نقش دارند که به عنوان نمونه چند حدیث را ذکر می‌کنیم:

۱. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ الصَّدَقَةَ وَصِلَةَ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ، وَتَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ انفاق در راه خدا و صله رحم خانه‌ها را آباد و عمرها را طولانی می‌کند».^۱

۲. همان حضرت فرموده‌اند: یکی از پیامدهای سوء زنا در دنیا این است که از عمر انسان می‌کاهد.^۲

۳. امام باقر علیه السلام فرموده‌اند: «الْبِرُّ وَصَدَقَةُ السَّرِيِّ نَفِيَانِ الْفَقْرِ وَيزِيدَانِ فِي الْعُمْرِ...؛ نیکوکاری و انفاق پنهانی فقر را برطرف ساخته، عمر را زیاد می‌کند».^۳

۴. از رسول خدا ﷺ روایت شده است که: «أَكْثَرُ مِنَ الظُّهُورِ يَزِدُّ اللَّهَ فِي عُمْرِكَ؛ همیشه با وضو باش، تا خداوند عمرت را دراز گرداند».^۴

۵. امام باقر علیه السلام فرموده است: «مُرُوا شِيعَتَنَا بِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ إِيْتَانَهُ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ، وَيَمُدُّ فِي الْعُمْرِ، وَيُدْفَعُ مَدَافِعَ الشُّوْءِ؛ شیعیان ما را به زیارت قبر حسین بن علی علیه السلام فرمان دهید زیرا زیارت آن، روزی را زیاد می‌کند، عمر را دراز می‌گرداند و بدی‌ها را دور می‌سازد».^۵

۶. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ حَسَنَتْ نَيْتُهُ زَيْدٌ فِي عُمْرِهِ؛ هر کس خوش

۱. نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۵۴.

۲. همان مدرک، ص ۳۵۵.

۳. سفینه البحار، ج ۲، ماده «صدق».

۴. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۵۴۶.

۵. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۴.

نیت باشد، عمرش زیاد می شود».^۱

و همچنین فرموده است: «مَنْ حَسُنَ بِرُّهُ بِأَهْلِ بَيْتِهِ زَيْدَ فِي عُمَرِهِ؛ هر که با خانواده اش نیکوکار باشد، عمرش زیاد شود».^۲

و فرموده اند: «إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ يَزِيدَ اللَّهُ فِي عُمُرِكَ فَسِرَّ أَبَوَيْكَ؛ اگر دوست داری خداوند بر عمرت بیفزاید، پدر و مادرت را خوشحال کن».^۳

امام سجّاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق صحیفه سجّادیه عرض می کند: «وَعَمَّرَنِي مَا كَانَ عُمُرِي بِذِلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمُرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ؛ عمر مرا تا وقتی که صرف طاعت تو می شود دراز گردان و هرگاه عمرم چراگاه شیطان گشت، جانم را بستان و به سوی خود ببر».

مطلب دوم: نمونه هایی از وقت شناسی پیشوایان اسلام:

۱. پیرمردی بنام «عنوان بصری» که ۹۴ سال داشت در مدینه محضر امام صادق علیه السلام رسید و مسائلی را از ایشان پرسید، پس از سؤالات با این که کاری نداشت، همانجا نشست، امام علیه السلام دید و قتش بیهوده تلف می شود فرمود: «أَنْتِي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَمَعَ ذَلِكَ لِي أَوْزَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آثَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي؛ من مردی هستم که کار و زندگی دارم، در عین حال در هر ساعتی از وقت های شبانه روز، ذکر و عبادتی دارم، مرا از عبادتم باز ندار».^۴

در وقت دیگری هم بعد از سؤالات، نزد امام علیه السلام نشست، امام علیه السلام به او فرمود: «قُمْ يَا عَبْدَ اللَّهِ عَنِّي فَقَدْ نَصَحْتُكَ وَلَا تُفْسِدْ عَلَيَّ وَرْدِي فَإِنِّي رَجُلٌ ضَنِينٌ بِنَفْسِي؛ از نزد من برخیز و برو، تو را نصیحت کردم، ذکر و عبادتم را تباه نساز، من مردی

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۴۰۸.

۲. امالی طوسی، ص ۲۴۵.

۳. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۵۴۶.

۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۴ تا ۲۲۶.

هستم که نسبت به عمر خود بخیل هستم. (یعنی وقتم را نگیر، من برای عمرم ارزش قائلم و نمی‌خواهم بی‌جهت مصرف شود).^۱

۲. اباصلت هروی می‌گوید زمانی که امام هشتم علیه السلام در سرخس تحت نظر بود، «فَاسْتَأْذَنْتُ السَّجَّانَ عَلَيْهِ فَقَالَ: لَا سَبِيلَ لَكَ إِلَيْهِ عليه السلام قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: لَأَنَّهُ رُبَّمَا صَلَّى فِي يَوْمِهِ وَكَيْلَتَهُ أَلْفَ رَكْعَةٍ وَإِنَّمَا يَنْقُتِلُ مِنْ صَلَاتِهِ سَاعَةً فِي صَدْرِ النَّهَارِ وَقَبْلَ الزَّوَالِ وَعِنْدَ اضْغِرَارِ الشَّمْسِ فَهُوَ فِي هَذِهِ الْأَوْقَاتِ قَاعِدٌ فِي مُصَلَّاهُ وَيُنَاجِي رَبَّهُ؛ از زندانبان اجازه خواستم تا با امام ملاقات کنم. گفتند: نمی‌توانی با امام ملاقات کنی؟ گفتم چرا؟ گفتند: امام علیه السلام نوعاً شبانه‌روز مشغول نماز است و در یک شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خواند، فقط ساعتی در آغاز روز و قبل از ظهر، و ساعتی هنگام غروب نماز نمی‌خواند، ولی در این ساعات نیز در محل نماز خود به مناجات و راز و نیاز با خدا اشتغال دارد».^۲

۳. در حالات فیلسوف بزرگ ملاهادی سبزواری نوشته‌اند: در دوران جوانی در حوزه علمیه اصفهان تحصیل می‌کرد، و آنچنان به وقتش اهمیت می‌داد که نامه‌هایی که از وطنش می‌رسید نمی‌خواند تا مبادا خبر ناگواری در آنها باشد و او را از تحصیل بیندازد، در پایان تحصیل، زمانی که می‌خواست به وطن برگردد، نامه‌ها را باز کرد در یکی از آنها خبر فوت یکی از آشنایان نزدیکش ذکر شده بود، علامه گفت: خدا را شکر که در آن هنگام از این خبر ناگوار آگاه نشدم تا باعث لطمه به درسم شود.^۳

۴. در حالات مرحوم آیه الله العظمی بروجردی نوشته‌اند که در دوران جوانی گاه می‌شد شب سرگرم مطالعه می‌شد و آنچنان غرق در مطالعه بود که ناگهان

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۴ تا ۲۲۶.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۳.

۳. تاریخ فلاسفه اسلام، ج ۲، ص ۱۵۳.

مؤذن اذان صبح را می‌گفت. و در دوران مرجعیت هم با نظم خاصی در زندگی و تدریس و مطالعه موفق بود.

۵. مرحوم شیخ محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهرالکلام که کتاب فقهی استدلال در تمام ابواب فقه است، وقتی به او خبر دادند یکی از پسرانت از دنیا رفت، دست از قلم کشید و کنار جنازه پسر آمد و پس از تلاوت آیاتی از قرآن همانجا به نوشتن جواهرالکلام مشغول شد.

امیدواریم خداوند توفیق عنایت فرماید تا بتوانیم از وقتمان به خوبی استفاده کنیم.

شناخت حق

حضرت علی علیه السلام درباره کسانی که از نبرد کردن همراه او خودداری کردند، می‌فرماید: «خَذَلُوا الْحَقَّ، وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ؛ حق را تنها گذاشتند و باطل را نیز یاری نکردند».^۱

این حدیث اشاره به جنگ جمل دارد و قبل از این که حدیث را توضیح دهیم، خلاصه‌ای از جنگ جمل را بیان می‌کنیم:

بعد از قتل عثمان، یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از مهاجر و انصار با علی علیه السلام بیعت کردند و امام علیه السلام زمام امور را به دست گرفت. امام در دوران حکومت پنج ساله‌اش با سه گروه سرکش روبه‌رو شد که یاغی‌گری و عصیان آنها حد و مرزی نداشت و خواسته‌ای جز تجدید اوضاع حکومت عثمان و بذل و بخشش‌های بی‌جهت او و امضا و تثبیت حکومت افرادی مانند معاویه نداشتند. و امامی که باید وقت شریفش در تربیت افراد و هدایت امت و تعلیم معارف اسلامی صرف شود، در دفع این سه گروه صرف شد. این سه گروه عبارتند از:

۱. ناکثان یا گروه پیمان‌شکنان که سردمداران این گروه طلحه و زبیر بودند.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۸.

۲. قاسطان ستمگر، رئیس این گروه معاویه بود که تا پایان عمر امام علی علیه السلام فکر آن حضرت را به خود مشغول ساخت و نبرد صفین بین او و علی علیه السلام رخ داد که بیش از صد هزار مسلمان خونشان ریخته شد.

۳. مارقان یا گروه خارج از دین که همان گروه خوارج هستند؛ آنها تا پایان نبرد صفین با علی علیه السلام بودند ولی بعد بر امام شوریدند و در نهروان حضرت جمعیت آنان را متفرق ساخت و سرانجام حضرت به دست یکی از این افراد به شهادت رسید.

اولین جریان مخالف، ناکثین بودند که با علی علیه السلام بیعت کردند و بعد به خاطر دنیاطلبی و جاه و مقام، پیمانشان را شکستند؛ پیامبر ﷺ این سه نبرد را پیشگویی کرده بود «أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ؛ پیامبر ﷺ به علی علیه السلام دستور داد که با سه گروه ناکثین، قاسطین و مارقین پیکار کند».^۱

طلحه و زبیر از سران ناکثین بودند، طلحه فرزند عبیدالله از طایفه بزر قریش از قبیله یتیم و از پیشگامان در اسلام بود و در جنگ‌های زیادی شرکت داشت. او از معدود کسانی بود که در جنگ احد فرار نکرد و حتی دستش در این جنگ آسیب دید پیامبر ﷺ در مکه و در هجرت میان او و زبیر عقد برادری بست. او دستی گشاده داشت و عائله‌مندان بنی‌تیم را تأمین می‌کرد و قروض ایشان را می‌پرداخت تا جایی که پیامبر ﷺ او را طلحة الجود یا طلحة الفیاض نامید و علی علیه السلام در یکی از خطبه‌هایش او را به عنوان سخی‌ترین مردم معرفی کرد. او به شدت با عثمان مخالف بود و یکی از افراد مؤثر در قتل عثمان بود.^۲ زبیر فرزند عوام بن خویلد برادرزاده خدیجه و پسر عمه پیامبر ﷺ و امام

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۹.

۲. الجمل شیخ مفید، ص ۱۴۷.

علی علیه السلام بود. او افتخار دو هجرت را دارد یکی هجرت به حبشه و دیگر هجرت به مدینه. او در تمام جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت کرده بود، و علاقه خاصی به علی علیه السلام داشت و زمانی که به خانه علی علیه السلام هجوم آوردند و حضرت را به مسجد می‌بردند، زبیر با شمشیر کشیده به عمر حمله کرد و به بنی هاشم گفت: «يَا مَعْشَرَ بَنِي هَاشِمٍ اَيْفَعُلْ هَذَا بَعْلِي وَأَنْتُمْ أَحْيَاءُ؟» ای گروه بنی هاشم، شما زنده‌اید و با علی چنین رفتار می‌کنند؟^۱

زبیر یکی از چهار نفری است که بعد از چهل شب دعوت علی علیه السلام و حضرت زهرا علیه السلام حاضر شد با سر تراشیده و اسلحه خود با علی علیه السلام بیعت کند.^۲ اما با این همه سوابق درخشان مهمترین عوامل که باعث لغزش آنها شد، دنیاپرستی، جاه‌طلبی و مال‌دوستی آنها بود. که امام علیه السلام در نهج البلاغه خطبه ۱۶۹ به این مطلب اشاره می‌کند: «وَأِنَّمَا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَدًا لِمَنْ أَفَاءَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ، فَأَرَادُوا رَدَّ الْأُمُورِ عَلَى أَذْبَارِهَا؛ همانا آنان این دنیا را طلبیدند چون بر آن کس که خدا آن را به او ارزانی داشته حسد ورزیدند و خواستند کار را به گذشته بازگردانند».

طلحه و زبیر به امام علیه السلام گفتند: ما با تو بیعت کردیم که در رهبری با تو شریک باشیم. امام فرمود: شما با من بیعت کردید که مرا در وقت ناتوانی کمک کنید. زبیر گمان می‌کرد که امام علیه السلام فرمانروایی عراق را به او واگذار می‌کند و طلحه می‌پنداشت که حکومت یمن از آن او خواهد بود. اما چون روش امام علیه السلام را در تقسیم بیت‌المال دیدند و اینکه دیگران را به اداره امور استان‌ها اعزام می‌کند، مأیوس شدند و دست به شورش زدند و نتیجه این شد که طلحه به دست مروان بن حکم کشته شد و زبیر وقتی احساس شکست کرد، تصمیم به فرار به سوی

۱. سفینه البحار، مادة «زبر».

۲. آن چهار نفر: سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر بودند.

مدینه گرفت و هنگام کناره گیری از معرکه توسط یکی از یاران احنف بن قیس به نام «عَمْرُو بن جُرْمُوز» کشته شد، به این صورت که او را تعقیب کرد و وقتی زبیر در نیمه راه برای نماز ایستاد از پشت سر به او حمله کرد و او را کشت. آمار کشته ها مختلف ذکر شده که بین ۲۵ و ۱۴ هزار نفر است.^۱

در جنگ جمل مردم سه دسته شدند، عده ای اصحاب علی علیه السلام و در رکاب آن حضرت بودند و عده ای همراه طلحه و زبیر و عایشه بودند، و یک عده از مقدّس نماها بی طرف بودند افرادی مثل حسن بصری، سعد وقّاص، عبدالله بن عمر، محمد بن سلمه و اسامه بن زید که در جنگ شرکت نکردند. وقتی بعضی از این افراد خدمت حضرت علی علیه السلام رسیدند فرمود چرا در جنگ شرکت نکردید؟ گفتند: ما دیدیم طلحه و زبیر از اصحاب بافضیلت پیامبر اکرم ﷺ و همسر رسول خدا در آن طرف قرار دارند صلاح ندیدیم که در صف مقابل آنها باشیم، امام به آنها فرمود: شما حق را با افراد شناسید بلکه حق را از ریشه هایش بشناسید، افراد شاید اشتباه کنند، شما ببینید کتاب و سنّت چه می گویند؛ یعنی اگر نص معیار باشد پیامبر اکرم ﷺ مرا تعیین کرده و اگر بر فرض هم نصی نباشد، مردم با من بیعت کردند حتّی طلحه و زبیر هم بیعت کردند چگونه می شود بی طرف باشید.

پس از جنگ جمل، علی علیه السلام در محلی عبور می کرد، دید حسن بصری^۲ در آنجا وضو می گیرد، فرمود: ای حسن، درست وضو بگیر، چرا قناعت می کنی و وضو را پُر آب نمی گیری؟ حسن در پاسخ گفت: ای امیرمؤمنان تو دیروز (در جنگ جمل) مسلمانان را کشتی که گواهی به یکتایی خدا و رسالت پیامبر ﷺ

۱. فروغ ولایت، ص ۴۱۷.

۲. او یکی از زاهدان هشتگانه معروف بود که زمان علی علیه السلام تا زمان امام باقر علیه السلام را درک کرد، او فردی منحرف و زاهدنمای کج اندیش بود و ۸۹ سال عمر کرد.

می‌دادند و نماز می‌خواندند و وضوی درست می‌گرفتند. علی علیه السلام فرمود: آنچه دیدی واقع شد، اما چرا ما را بر ضدّ دشمن یاری نکردی؟ حسن گفت: در روز اوّل جنگ، غسل کردم و خود را معطر نمودم و اسلحه را برداشتم، ولی در شک بودم که آیا این جنگ صحیح است؟ وقتی که به محلّ خرّیبه رسیدم شنیدم ندا دهنده‌ای گفت: ای حسن برگرد زیرا «الْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ؛ قاتل و مقتول هر دو در آتشند»، از ترس آتش جهنّم به خانه برگشتم. در روز دوم نیز برای جنگ حرکت کردم و همین جریان پیش آمد. امام علیه السلام فرمود: راست گفتی، آیا می‌دانی آن ندا دهنده چه کسی بود؟ حسن گفت: نمی‌دانم. امام فرمود: او برادرت ابلیس بود و تو را تصدیق کرد که قاتل و مقتول از دشمن، در آتش هستند، حسن گفت: اکنون فهمیدم که قوم (دشمن) به هلاکت رسیدند.^۱

امام علیه السلام به حارث همدانی فرمود: «إِنَّ الْحَقَّ لَا يُعْرِفُ بِالرِّجَالِ، إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ؛ حق با اشخاص شناخته نمی‌شود، خود حق را بشناس تا پیروان آن را بشناسی».^۲

خداوند در قرآن مثال جالبی برای حق و باطل می‌زند و می‌فرماید: «... فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ...»؛ سرانجام کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [= آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند.^۳

حق را خداوند تشبیه به آب زلال کرد و باطل را تشبیه به کف روی آب، چرا که حق همیشه مفید و سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است، اما باطل بی‌فایده و بیهوده است و همچون کف است که نه هرگز کسی را

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۶۲.

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۱۱.

۳. سوره رعد، آیه ۱۷.

سیراب می‌کند و نه درختی را می‌رویاند، باطل مانند کف رفتنی است، با آرام شدن شرایط محو می‌شود و بالانشین و پر سر و صدا ولی تو خالی و بی‌محتواست، اما حق متواضع است، کم سر و صدا و اهل عمل و پرمحتوا و سنگین است.

امام علی علیه السلام در خطبه ۹ نهج البلاغه در وصف خود و دشمنان خود می‌فرماید: آنها رعد و برق نشان دادند، اما پایانش جز سستی و ناتوانی نبود، ولی ما به عکس تا کاری انجام ندهیم رعد و برق نداریم و تا نداریم سیلاب خروشان به راه نمی‌اندازیم.

حق همیشه متکی به نفس است، اما باطل از آبروی حق مدد می‌گیرد و در سایه حق حرکت می‌کند و سعی می‌کند خود را به لباس او درآورد و از حیثیت او استفاده کند.



نعمت‌های الهی

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تُنْفِرُوا أَقْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّكْرِ؛ هنگامی که نشانه‌های نعمت پروردگار آشکار شد و مقدماتش به شما رسید، با ناسپاسی و کمی شکر دنباله آن را از خود دور نسازید».^۱

برای روشن این حدیث باید به سه نکته توجه کنیم:
نکته اول: نعمت‌هایی که به سراغ انسان می‌آید می‌تواند عوامل مختلفی داشته باشد:

گاهی این نعمت‌ها پاداشی است که در مقابل اعمال خیر خود به دست می‌آورد؛ چرا که خداوند کار هیچ کس را بدون پاداش نمی‌گذارد و پاداش بیشتر این افراد را در همین دنیا می‌دهد.

و گاهی نعمت‌های خداوند یک نوع عذاب و مجازات است که در روایات ما به نعمت استدراج معروف است؛ یعنی هنگامی که شخص گناه می‌کند؛ خداوند او را تنبیه می‌کند تا بیدار شود؛ ولی اگر در مراحل بعدی بر اثر زیادی گناه به حدی برسد که تنبیهات فایده نداشته باشد در نتیجه خداوند به او نعمت می‌دهد

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۳.

تا غافل شود و خیال کند مستحق این نعمت‌هاست؛ در صورتی که خداوند ناگهانی او را عذاب می‌کند که این عذاب برای او خیلی دردناک است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «يَا بَنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاخْذِرْهُ؛ ای فرزند آدم، هرگاه دیدی که گناه می‌کنی و با این حال خدای سبحان نعمت‌هایش را پیاپی به تو ارزانی می‌دارد، از او برحذر باش».^۱

بعضی تشبیه می‌کنند به اینکه انسان هر چه از یک درخت بالاتر برود، وقتی سقوط کند، سقوطش دردناک‌تر خواهد بود، و گاهی خداوند این کار را با بعضی افراد به خاطر اعمالشان انجام می‌دهد.

نکته دوم: درباره کفران و شکرگذاری نعمت است که کفران نعمت باعث می‌شود نعمت از دست انسان برود و سپاسگذاری و قدردانی از نعمت موجب افزایش نعمت می‌شود.

شکر سه قسم است:

۱. شکر قلبی که انسان در قلبش خود را مدیون و قدردان خدا بداند و از خدا خشنود باشد و در مقابلش خاضع.

۲. شکر زبانی: که زبان حمد و ثنای خدا را بگوید و نعمت‌های خداوند را اظهار کند.

۳. شکر جوارحی و عملی که از مهمترین آنهاست که اعضای انسان در مسیری قرار بگیرد که خداوند برای آن آفریده است، چشم، زبان، گوش و جوارح دیگر را در مسیر تکامل به کار بگیرد.

هیچ کس توان شکر نعمت‌های خدا را ندارد، چرا که همین توفیق شکرگذاری هم از نعمت‌های خداست که خود نیازمند شکر دیگری است. به همین دلیل برترین شکر آدمی اظهار عجز و ناتوانی از شکر خدا در برابر

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۵.

نعمت‌های اوست و عذر تقصیر به پیشگاه خدا بردن.

آیات و روایات دربارهٔ شکر و کفران نعمت فراوان است که نمونه‌هایی از آیات و روایات در این زمینه را ذکر می‌کنیم:

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ و نیز به یاد آورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت اگر شکرگزاری کنید، نعمت خود را) بر شما افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است!.^۱

«وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛ هر کس شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر می‌کند. و آن کس که کفران کند، (زیانی به خدا نمی‌رساند)؛ چرا که خداوند بی‌نیاز و ستوده است.

روایات در این باب فراوان است که چند نمونه را می‌آوریم:

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «أَسْرَعُ الذُّنُوبِ عُقُوبَةً كُفْرَانُ النُّعْمَةِ؛ گناهی که زودتر از همه گناهان عقوبتش دامن انسان را می‌گیرد کفران نعمت است».^۲
از امام علی علیه السلام روایت شده است: «سَبَبُ زَوَالِ النِّعَمِ الْكُفْرَانُ؛ آنچه باعث زوال نعمت‌ها می‌شود کفران است».^۳

اما بعضی از نعمت‌ها هست که انسان از آن غافل است مثل نعمت فراغت، تندرستی، و امنیت. رسول خدا ﷺ در همین مورد فرموده‌اند: «نِعْمَتَانِ مُكْفُورَتَانِ: الْأَمْنُ وَالْغَافِيَةُ؛ دو نعمت است که نادیده گرفته می‌شود: امنیت و سلامت».^۴

ناسپاسی نعمت سبب زوال نعمت‌ها می‌شود، چون می‌دانیم که خداوند حکیم است؛ نه بی‌حساب چیزی به کسی می‌دهد و نه بی‌جهت چیزی را از کسی

۱. سوره ابراهیم، آیه ۷.

۲. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۷۰.

۳. غرر الحکم، ج ۴، ص ۱۲۱.

۴. خصال، ص ۳۴.

می‌گیرد، آنها که ناسپاسی می‌کنند با زبان حال می‌گویند ما لایق این نعمت نیستیم و حکمت خداوند ایجاب می‌کند که این نعمت را از آنها بگیرد و آنها که شکر نعمت را بجا می‌آورند در واقع می‌گویند ما لایق و شایسته‌ایم، نعمت را بر ما بیفزاید، لذا در حدیثی امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً فَشَكَرَهَا بِقَلْبِهِ إِلَّا اسْتَوْجَبَ الْمَزِيدَ بِهَا قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ شُكْرُهُ عَلَى لِسَانِهِ؛ کسی که قلباً شکر نعمت کند پیش از آن که به زبان شکر گوید، لیاقت خود را برای افزایش نعمت ثابت کرده است».^۱

به عبارت دیگر انسان در زندگی از سه حال خارج نیست یا گرفتار مصیبتی می‌شود، یا نعمتی به او می‌رسد که از نگهداری آن بیم دارد، یا گناه و لغزشی از او سر می‌زند، که داری هر کدام از اینها در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که می‌فرماید: «ثَلَاثٌ لَا يَضُرُّ مَعَهُنَّ شَيْءٌ، الدُّعَاءُ عِنْدَ الْكَرْبِ، وَالْإِسْتِغْفَارُ عِنْدَ الذَّنْبِ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ النُّعْمَةِ؛ سه چیز است که با وجود آن چیزی به انسان زیان نخواهد رسانید، دعا به هنگام حوادث سخت، و استغفار به هنگام گناه، و شکر به هنگام نعمت».^۲ که مشکلات به وسیله دعا از بین می‌رود، و آثار گناه به وسیله استغفار پاک می‌شود، و تثبیت نعمت‌ها به وسیله شکرگذاری انجام می‌گیرد.

سؤالی که به ذهن می‌آید این است که چکار کنیم تا نعمت‌های خدادادی باقی بمانند؟ جوابش در آیات و روایات آمده که خلاصه آن را می‌آوریم.

عوامل پایداری نعمت‌ها: ۱. ایمان ۲. پرهیزکاری ۳. بذل و بخشش نعمت‌ها ۴. صرفه‌جویی و قناعت.

عوامل از بین رفتن نعمت‌ها: ۱. کفران نعمت ۲. انفاق و نداشتن بخشش ۳. به کار بردن نعمت در معصیت خداوند ۴. مصرف بی‌رویه و اسراف ۵. عدم نیکوکاری.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۹۹.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۹۴.

نکته سوم: چرا شکر نعمت باعث زیادی آن و ناسپاسی باعث از بین رفتن آن می‌شود؟ جواب این سؤال از لابه‌لای بحث روشن شده که شکرگذاری نعمت نشان می‌دهد که انسان خود را لایق آن می‌داند و کفران نعمت بی‌لیاقتی انسان را نشان می‌دهد، لذا از او سلب نعمت می‌شود؛ چرا که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه آنها خودشان تغییر دهند.^۱

یکی از اصول اخلاقی در سیره پیشوایان معصوم ما که به روشنی دیده می‌شود مقام بندگی و شکرگذاری است و عباداتشان صرفاً به عنوان شکرگذاری در برابر نعمت‌های خداوند بوده است که نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن قدر برای نماز و عبادت می‌ایستاد که پاهایش ورم کرد و آن قدر نماز شب خواند که چهره‌اش زرد شد، آن قدر هنگام عبادت می‌گریست که بی‌حال می‌شد، عایشه گفت: چرا این قدر خود را به زحمت می‌افکنی در حالی که خداوند گذشته و آینده‌تو را بخشوده است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟ آیا من بنده شکرگذار خدا نباشم؟»^۲

از این تعبیر حضرت استفاده می‌شود که انگیزه عبادت را شکر نعمت‌های خدا می‌دانند.

۲. در فرازی از دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه آمده: اگر تصمیم بگیرم و تلاش کنم در تمام عصرها و روزگاران، به فرض اینکه در تمام این اعصار و روزگارا زنده باشم و زندگی کنم و خواسته باشم یکی از نعمت‌های شکرگذاری نمایم، توان آن را نخواهم داشت.^۳

۳. هشام بن احمد می‌گوید: من با امام موسی بن جعفر علیه السلام در اطراف مدینه

۱. سورة انفال، آیه ۵۳.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵.

۳. مفاتیح الجنان، اعمال ماه ذیحجه.

بودم، ناگهان دیدم امام از مرکب پیاده شده و به سجده افتاد و مدّت طولانی سجده را ادامه داد، سپس سر از سجده برداشت و سوار بر مرکب شد، عرض کردم فدایت شوم چرا سجده را انجام دادی؟ فرمود: «إِنِّي ذَكَرْتُ نِعْمَةَ اللَّهِ بِهَا عَلَيَّ فَأَجَبْتُ أَنْ أَشْكُرَ رَبِّي؛ من به یاد نعمتی افتادم که خداوند به من ارزانی فرمود، دوست داشتم شکر پروردگارم را بجا آورم».^۱

۴. عبدالملک پنجمین خلیفه اموی به امام سجّاد علیه السلام عرض کرد: چرا آن همه خود را در عبادت به زحمت می اندازی؟ تو پاره تن پیامبر ﷺ و بسیار به آن حضرت نزدیک هستی و دارای کمالات عظیم می باشی و در این جهت نظیر نداری؟ امام علیه السلام فرمود: آنچه گفתי از توفیقات و عنایات الهی است که به من عطا فرموده است. «فَأَيْنَ شُكْرُهُ عَلَيَّ مَا أَنْعَمَ؛ پس شکر و سپاس در برابر نعمت هایی که خداوند عطا فرموده است کجا رفت؟» سپس عبادت رسول خدا ﷺ را توصیف نمود که آن حضرت در برابر معترضین می فرمود: آیا بنده سپاسگزار نباشم. آنگاه امام سجّاد علیه السلام فرمود: سوگند به خدا، اگر بر اثر عبادت، اعضايم بریده گردند و چشم هایم از کاسه بیرون آیند و روی سینه ام بیفتند، نمی توانم شکر یک دهم یک دهم یک دهم از میان همه نعمت هایم را که شماره کنندگان قادر به شمارش آنها نیستند، ادا کنم.^۲

۵. رجاء بن ضحاک فرمانده مأموران مأمون برای آوردن امام هشتم علیه السلام از مدینه به خراسان در ضمن شرح عبادت شبانه روزی آن حضرت می گوید: «كَانَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَرِيقِ خُرَاسَانَ يُكْثِرُ بِاللَّيْلِ فِي فِرَاشِهِ مِنْ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ، فَإِذَا مَرَّ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ جَنَّةٍ أَوْ نَارٍ بَكَى وَسَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَتَعَوَّذَ مِنَ النَّارِ؛ آن حضرت پس از نماز صبح به تعقیب نماز مشغول می شد تا خورشید طلوع کند، پس از طلوع

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۹۸.

۲. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۷.

خورشید، سجده شکر بجا می‌آورد و این سجده‌اش را طول می‌داد تا خورشید به بالای آسمان بیاید. شب‌ها در بستر خود بسیار قرآن تلاوت می‌کرد، به هر آیه بهشت و دوزخ می‌رسید، می‌گریست و بهشت را از درگاه خدا طلب می‌کرد و از آتش دوزخ به خدا پناه می‌برد.^۱

از مهمترین بخش شکرگذاری همان شکر عملی است، کسانی که اسراف و تبذیر در زندگی آنهاست، و یا بخل می‌ورزند و حقوق واجبه خود را ادا نمی‌کنند، یا نعمت‌های الهی را وسیله فخرفروشی بر دیگران قرار می‌دهند این افراد ناسپاسند، اما کسانی که نعمت‌ها را در جای خود مصرف می‌کنند بندگان شاکری هستند.

از نکاتی که در زمینه شکرگذاری در روایات ما بر آن تأکید شده مسأله شکرگذاری در برابر مخلوق است. کسی که به دیگران خدمت می‌کند و نعمتی در اختیار او می‌گذارد هر چند انتظار قدردانی و تشکر نداشته باشد، وظیفه شخصی که مشمول نعمت او شده، این است که با قلب و زبان و عمل از او قدردانی کند. لذا در حدیثی از امام رضا علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعَمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ؛ کسی که بخشنده نعمت را از میان مخلوقین شکرگذاری نکند، شکر خداوند متعال را بجا نیاورده است».^۲

چرا که مخلوق واسطه‌ای برای انتقال نعمت خدا به بندگان است و کسی که شکر مخلوق را بجا نیاورد در واقع شکر خدا را بجا نیاورده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ؛ کسی که از انسان‌ها تشکر نکند از خدا تشکر نکرده است».^۳

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲. همان مدرک، ص ۲۴.

۳. آثار الصادقین، ج ۹، ص ۴۶۵.

امام سجّاد علیه السلام فرموده است: خداوند در روز قیامت به بنده اش می فرماید: «أَشْكُرْتَ فَلَانًا؟ فَيَقُولُ: بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ؛ آیا از فلانی تشکر کردی؟ عرض می کند: پروردگارا تنها از تو سپاسگزاری کردم. خداوند می فرماید: چون از او تشکر نکردی، از من هم تشکر نکردی؟»^۱

آنگاه امام سجّاد علیه السلام فرمودند: «أَشْكُرْكُمْ لِلَّهِ أَشْكُرْكُمْ لِلنَّاسِ؛ شکرگذارترین شما نسبت به خداوند، شکرگذارترین شما نسبت به مردم است».^۲

امام رضا علیه السلام در این زمینه فرموده اند: «فَمَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالِدَيْهِ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ؛ کسی که از پدر و مادرش تشکر نکند، خدا را سپاسگزاری ننموده است».^۳

در حالات پیشوایان بزرگ دین فراوان دیده شده که کمترین خدمت را با بزرگترین نعمت پاسخ می گفتند که نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم:

۱. حضرت خدیجه علیها السلام که تمام اموالش را در اختیار پیامبر ﷺ گذاشت و حضرت آن اموال را در راه گسترش اسلام به کار برد. پیامبر ﷺ به پاس خدمات خدیجه علیها السلام بعد از مرگش، همیشه از او یاد می کرد و از خدمات او قدردانی و تشکر می نمود و از خداوند برای او طلب مغفرت می نمود.

۲. قبل از آنکه «حلیمه سعیدیه» در دوران کودکی به حضرت پیامبر ﷺ شیر بدهد چند روزی زنی به نام «ثویبه» از شیر فرزندش به نام مسروح به پیامبر شیر می داد. پیامبر ﷺ هنگامی که هجرت فرمود و اموالی در اختیار آن حضرت قرار گرفت هیچ گاه محبت های ثویبه را فراموش نمی کرد و لباس و هدایایی برای او که در مکه بود می فرستاد. ثویبه بعد از جنگ خیبر از دنیا رفت. او کنیز ابولهب بود و هنگامی که به ابولهب بشارت تولد پیامبر ﷺ را داد، او را آزاد کرد. و وقتی

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۹۹.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۱۰.

۳. خصال، ص ۱۵۶.

ابولهب از دنیا رفت، برادرش عباس او را در خواب دید، سؤال کرد: حالت چگونه است؟ گفت: در آتشم، ولی شب‌های دوشنبه مجازاتم تخفیف می‌یابد و از میان انگشتانم آب می‌نوشم، و این به خاطر آن است که پیامبر ﷺ دوشنبه متولد شد، و من هنگامی که بشارت تولد او را از ثویبه شنیدم و آگاه شدم که چند روزی پیامبر اسلام را شیر می‌داد او را آزاد کردم.^۱

۳. در جنگ «حُنین» که در سال هشتم رخ داد، گروه زیادی از طایفه بنی سعد و قبیله حلیمه سعدیه به اسارت درآمدند که «شَیْمَا» دختر حلیمه و خواهر رضاعی رسول خدا ﷺ هم در بین اسرا بود. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ شیما را در میان اسیران دید به یاد محبت‌های او و مادرش در دوران شیرخوارگی خود افتاد، برخاست و عباي خود را بر زمین پهن کرد و شیما را روی آن نشاند و با مهربانی از او احوال‌پرسی کرد و فرمود: تو همان هستی که در دوران شیرخوارگی به من محبت کردی، مادرت نیز محبت کرد (این در حالی بود که حدود شصت سال از آن تاریخ می‌گذشت). شیما از پیامبر ﷺ تقاضا کرد که اسیران طایفه‌اش را آزاد سازد. پیامبر ﷺ فرمود: من سهم خودم را می‌بخشم و در مورد سهمیه سایر مسلمانان به تو پیشنهاد می‌کنم که بعد از نماز ظهر برخیز و در حضور مسلمانان، بخشش مرا وسیله خود قرار بده، تا آنها نیز سهمیه خود را ببخشند. شیما همین کار را انجام داد. مسلمانان گفتند: ما نیز به پیروی از پیامبر ﷺ سهمیه خود را بخشیدیم، تنها دو نفر سهمیه خود را نبخشیدند و پیامبر ﷺ هر یک از اسیران آنها را با شش نفر اسیر دیگر عوض کرد. در نتیجه همه اسیران طایفه شیما آزاد شدند.^۲

پیامبر ﷺ به شیما فرمود: اگر بخواهی با کمال محبت و احترام نزد ما بمان

۱. سفینه البحار، ج ۱، ماده «ثویبه»؛ و کحل البصر، ص ۵۴؛ و اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۹۶.

۲. اعلام الوری، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

و اگر دوست داری تو را از نعمت‌ها بهره‌مند می‌سازم و به سلامتی به سوی قوم خود باز گرد؟ شیما گفت: می‌خواهم به سوی قوم خود بازگردم. پیامبر ﷺ یک غلام و یک کنیز به عنوان خدمتکار به او بخشید و با کمال احترام او را به سوی قومش روانه کرد.^۱

۴. در یکی از سفرها امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر از قافله عقب ماندند و در بیابان تشنه شدند، از دور خیمه چادرنشینی را دیدند وقتی به آنجا رسیدند، پیرزن تک و تنهایی را در آن دیدند که آنها را سیراب کرد، و گوسفندی را برای آنها آماده کرد و آنها به پیرزن فرمودند اگر به مدینه آمدی به سراغ ما بیا شاید بتوانیم مقداری از محبت تو را جبران کنیم، از قضا خشکسالی شدیدی در بیابان‌های اطراف مدینه به وجود آمد که چادرنشینان به شهر هجوم آوردند و از مردم درخواست کمک می‌کردند، روزی چشم امام حسن علیهما السلام به همان پیرزن افتاد که در کوچه‌های مدینه تقاضای کمک می‌کند، حضرت پرسید آیا یادت می‌آید که من و برادر و پسرعمویم در بیابان نزد تو آمدیم و تو بهترین کمک را به ما کردی، پیرزن چیزی به خاطر نداشت، ولی امام فرمود: اگر تو به خاطر نداری، من به خاطر دارم. سپس پول و گوسفندان فراوانی به او بخشید و او را نزد برادرش امام حسین علیهما السلام فرستاد، آن حضرت هم بخشش بیشتری به او کرد و سپس او را نزد عبدالله بن جعفر فرستاد، او هم نعمت زیادی به آن زن داد که آن زن از ثروتمندترین افراد شد.^۲

۵. در زمان علی علیهما السلام پیرمردی نابینا که مسیحی بود، خدمت آن حضرت آمد و تقاضای کمک کرد. حاضران خیال کردند که نباید به او کمک کرد. امام پس از بررسی متوجه شد که او هنگام توانمندی برای مسلمانان کار و خدمت نموده،

۱. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۰۱.

۲. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۹۴.

فرمود: شگفتا، او تا وقتی که توان داشت از او کار کشیدید، اکنون که پیر و ناتوان شده او را به حال خود واگذارده‌اید؟ آنگاه حضرت دستور داد از بیت‌المال به او کمک کردند و حقوق ماهیانه برای او مقرر فرمود.^۱

۶. «قال أنس: كُنْتُ عِنْدَ الْحُسَيْنِ (ع) فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ جَارِيَةً فَحَيَّتهُ بِطَاقَةٍ رِيحَانٍ، فَقَالَ لَهَا: أَنْتِ حُرَّةٌ لَوْ جِهَ اللهُ، فَقُلْتُ: تُحْيِيكَ بِطَاقَةٍ رِيحَانٍ لَا خَطَرَ لَهَا فَتَعْتَقُهَا؟ قَالَ: كَذَا أَدَّبَنَا اللهُ، قَالَ تَعَالَى ﴿وَإِذَا حَيَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها﴾ وَكَانَ أَحْسَنُ مِنْهَا عَتَقُهَا؛ يَكِي از کنیزان امام حسن (ع) شاخه گلی به امام حسین (ع) هدیه نمود. آن حضرت همان لحظه، آن کنیز را در راه خدا آزاد کرد. انس بن مالک به آن حضرت عرض کرد؟ یک شاخه گل، آن قدر ارزش نداشت که شما به خاطر آن، کنیزی را آزاد سازی؟ امام حسین (ع) فرمود: خداوند ما را چنین تربیت نموده که: «﴿وَإِذَا حَيَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها...﴾»^۲ هر گاه به شما تحیت گویند، پاسخ آن را بهتر از آن بدهید یا (لا اقل) به همان گونه پاسخ گوید...^۳

پس بهترین چیزی که من می‌توانستم در ازای محبتش برایش انجام دهم، آزادی او بود».

از خدا می‌خواهیم که ما را از شاكران نعمات خویش قرار بدهد.



۱. تهذیب شیخ طوسی، ج ۶، ص ۲۹۲ به نقل از ۲۵ اصل از اصول اخلاقی امامان، ص ۱۱۲.

۲. سوره نساء، آیه ۸۶.

۳. کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۰۶.

عاجزترین مردم

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ، وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ؛ ناتوان‌ترین مردم کسی است که در دوست‌یابی ناتوان باشد، و از او ناتوان‌تر کسی است که دوستان خود را از دست بدهد».^۱

در روایات و تعبیرات اسلامی، مسلمانان نسبت به یکدیگر به عنوان برادر شناخته شده‌اند و قرآن هم این تعبیر را دارد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ»؛ مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس بین دو برادر خود صلح و آشتی برقرار سازید».^۲

همچنین قرآن در مورد غیبت می فرماید: غیبت نکنید چون کسی که غیبت می‌کند مثل این است که گوشت برادر مرده‌اش را خورده است. این تعبیر بسیار پر معناست، معنایش این است که خداوند مسلمانان را مثل یک خانواده می‌داند و نزدیک‌ترین عواطف در کلمه برادر نهفته است. و حدیث مورد بحث هم به

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۲.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۰.

این نکته اشاره دارد که از همه ناتوان تر کسی است که نتواند برای خودش برادری کسب کند و عاجز تر از این شخص هم کسی است که دوستانی به دست آورده اما توان نگهداری آنها را ندارد.

درباره داشتن دوست و اخوت و برادری در اسلام بسیار تأکید شده است؛ چرا که انسان در زندگی مشکلات فراوانی اعم از مادی و معنوی دارد و دوستان صمیمی انسان را از لغزش ها حفظ می کنند و مشاور خوبی برای انسان هستند، یک عقل، زیاد خطا دارد اما اگر عقل ها با هم جمع شوند خطا کم می شود. انسان حب ذات دارد و عیب های خود را نمی بیند اما دوست خوب، عیب های او را می بیند و به او تذکر می دهد و باعث کمال او می شود.

حس انزوای طلبی کاملاً نکوئیده و ناپسند است. اساس اسلام بر اجتماع و زندگی گروهی است، چرا که همان گونه که «الشَّاذُّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّئِبِ؛ خوراک گر، گوسفندان تکرو هستند»، همین طور «الشَّاذُّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ؛ خوراک شیطان هم انسان های تنها و گوشه گیر هستند»، زود گمراه و آلوده به انواع گناهان می شوند. اینکه حدیث می فرماید کسی که نتواند دوست پیدا کند شخص عاجزی است به خاطر این است که پیدا کردن دوست کار مشکلی است و اگر یک اصل در زندگی انسان رعایت شود می تواند دوستان زیادی پیدا کند و آن این است که حاضر باشد آنچه برای خود می خواهد برای دیگران هم بخواهد و آنچه برای خود می پسندد برای دیگران هم پسندد.

امام علی علیه السلام دوست و برادر حقیقی را این چنین توصیف می کند: «إِنَّ أَخَاكَ حَقًّا مَنْ غَفَرَ زَلَّتِكَ وَسَدَّ خَلَّتِكَ وَقَبِلَ عُذْرَكَ وَسَتَرَ عَوْرَتَكَ وَنَفَى وَجَلَكَ وَحَقَّقَ أَمْلَكَ؛ برادر حقیقی تو آن است که از لغزشت درگذرد، نیازت را برآورد، پوزش تو را بپذیرد، عیبت را بپوشاند، ترس را از تو دور کند و آرزویت را برآورد».^۱

و همچنین می‌فرماید: «أَخْوَكَ الَّذِي لَا يَخْذُلُكَ عِنْدَ الشَّدَّةِ وَلَا يَغْفُلُ عَنْكَ عِنْدَ الْجَرِيرَةِ وَلَا يَخْذَعُكَ حِينَ تَسْأَلُهُ؛ برادر تو آن کسی است که هنگام سختی تنهایت نگذارد و هنگام گناه از تو غافل نشود و هرگاه از او چیزی می‌پرسی فریبت ندهد».^۱

همان‌طور که قبلاً گفتیم روایات ما افراد با ایمان را متحد و یکی به حساب می‌آورد و تشبیهات جالبی در این زمینه وارد شده است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يُشِيدُ بَعْضُهُ بَعْضًا؛ افراد با ایمان نسبت به یکدیگر همانند اجزای یک ساختمانند که هر جزئی از آن جزء دیگر را محکم نگاه می‌دارد».^۲

و همچنین فرموده‌اند: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ كَالنَّفْسِ الْوَاحِدَةِ؛ مؤمنان همچون یک روحند».^۳

و نیز از ایشان روایت شده است که: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا أَشْتَكَى مِنْهُ عَضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحَمَى؛ مثل افراد با ایمان در دوستی و نیکی به یکدیگر همچون اعضای یک پیکر است که چون بعضی از آن رنجور شود و به درد آید اعضای دیگر را قرار و آرامش نخواهد بود».^۴

بنی آدم اعضای یک پیکرند	که در آفرینش زیک‌دیگرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۶۹.

۲. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۲، ص ۴۵۰.

۳. همان مدرک.

۴. همان مدرک.

حدیث جالبی از رسول خدا درباره بهترین برادران وارد شده که می‌فرمایند: «خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ أَعَانَكَ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَصَدَّقَكَ عَنْ مَعَاصِيهِ، وَأَمَرَكَ بِرِضَاهُ؛ بهترین برادر تو کسی است که در راه اطاعت خدا یاریت رساند و از نافرمانی‌های او بازت دارد و به خشنودی او فرمانت دهد».^۱

از مجموع روایات به دست می‌آید که بهترین برادر کسی است که این صفات را داشته باشد: تو را نصیحت کند، به تو کمک کند، اگر به تو نیازمند شد از تو بگذرد، دوستیش برای خدا باشد، برای انجام کارهای نیک بشتابد و تو را نیز به نیکوکاری بکشانند و به نیکی فرمانت دهد و در انجام آن کمکت کند، عیب‌هایت را به تو پیشکش کند.

در حدیثی رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «الْمُؤْمِنُ مِرَآةٌ لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ، يَنْصَحُهُ إِذَا غَابَ عَنْهُ، وَيُمِيطُ عَنْهُ مَا يَكْرَهُ إِذَا شَهِدَ؛ مؤمن آینه برادر مؤمن خویش است. در غیابش خیرخواهی او می‌کند و در حضورش، امور ناخوشایند را از او دور می‌گرداند».^۲

و در زمینه برآوردن حاجت برادر دینی، امام صادق علیه السلام فرموده است: «مَنْ قَضَى لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حَاجَةً قَضَى اللَّهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِائَةَ أَلْفِ حَاجَةٍ؛ هر کس یک نیاز از برادر مؤمن خود را برطرف سازد، خداوند بزر در روز رستاخیز صد هزار نیاز او را برآورده خواهد کرد».^۳

۱. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۵۷.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۳۳.

۳. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۶۲.

صدقه و أجل

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «الْصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ، وَأَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ نُضْبٌ أُعْيِيهِمْ فِي آجَالِهِمْ؛ صدقه و کمک به نیازمندان داروی مؤثری است. و اعمال بندگان در این دنیا نصب العین آنها در آخرت خواهد بود».^۱

در این حدیث دو مطلب ذکر شد که بسیار با اهمیت است.

مطلب اوّل صدقه و انفاق است. درباره صدقه و انفاق از جهات مختلفی می شود بحث کرد که اوّل عناوین بحث را ذکر می کنیم و بعد مختصری درباره هر کدام توضیح می دهیم:

۱. فضیلت انفاق و صدقه ۲. انفاق یک قانون کلی و طبیعی ۳. مفهوم وسیع انفاق ۴. اثرات انفاق ۵. شرایط انفاق.

۱. فضیلت انفاق و صدقه

خداوند در قرآن می فرماید: «﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾؛ از اموال آنها صدقه ای (بعنوان زکات) بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک سازی

۱. نهج البلاغه، حکمت ۷.

و پرورش دهی».^۱

رسول خدا ﷺ می فرماید: «أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ، مَا خَلَا ظِلُّ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ صَدَقَتَهُ تُظِلُّهُ؛ زمین قیامت یک پارچه آتش است؛ به جز سایه مؤمن زیرا صدقه اش بر او سایه می افکند».^۲

و همان حضرت فرموده است: «كُلُّ أَمْرٍ فِي ظِلِّ صَدَقَتِهِ حَتَّى يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ؛ روز قیامت هر کسی در سایه صدقه خود است، تا آن که میان مردم داوری شود».^۳

و باز از همان حضرت روایت شده است که: «إِنَّ الصَّدَقَةَ لَتُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ؛ صدقه، خشم پروردگار را فرو می نشاند».^۴

و در جایی دیگر می فرماید: «الصَّدَقَةُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ؛ صدقه سپری است در برابر آتش».^۵

و فرموده اند: «الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ سَبْعِينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ أَهْوَنُهَا الْجَذَامُ وَالْبَرَصُ؛ صدقه، هفتاد نوع بلا را دفع می کند که ساده ترین آنها جذام و پیسی است».^۶

و از آن حضرت روایت کرده اند که: «الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ؛ صدقه از مردن بد و دلخراش جلوگیری می کند».^۷

و همچنین می فرماید: «تَصَدَّقُوا وَدَاؤُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ فَإِنَّ الصَّدَقَةَ تَدْفَعُ

۱. سورة توبه، آیه ۱۰۳.

۲. اصول کافی، ج ۴، ص ۳.

۳. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۱۸.

۴. همان مدرک.

۵. همان مدرک.

۶. همان مدرک، ص ۳۲۱.

۷. همان مدرک.

عن الأعراض والأمراض وهي زيادة في أعماركم وحسناتكم؛ صدقه بدهید و بیماران خود را با صدقه درمان کنید، زیرا صدقه از پیشامدهای ناگوار و بیماری‌ها جلوگیری می‌کند و عمر و حسنات شما را می‌افزاید.^۱

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ وَكَلْتُ مَنْ يَقْبُضُهُ غَيْرِي إِلَّا الصَّدَقَةَ فَإِنِّي اتْلُقُهَا بِيَدِي تَلْقَفًا؛ خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: هیچ چیزی نیست مگر این که کسی را مأمور گرفتن آن کرده‌ام، به جز صدقه، که آن را با دست خودم به شتاب می‌گیرم».^۲

صدقه باعث زیاد شدن روزی می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه می‌فرمایند: «أَكْثِرُوا مِنَ الصَّدَقَةِ تُرْزَقُوا؛ زیاد صدقه بدهید، تا روزی داده شوید».^۳

همچنین امام علی علیه السلام فرموده است: «اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ؛ روزی را با صدقه فرود آورید».^۴

امام علی و امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «إِنِّي لَأَمْلُقُ أَخِيَانًا فَأَتَا جِرَّ اللَّهُ بِالصَّدَقَةِ؛ هرگاه نادار و تنگدست می‌شویم به وسیله صدقه با خدا معامله می‌کنیم».^۵

۲. انفاق یک قانون کلی طبیعی است

در جهان آفرینش انفاق یک قانون عمومی است؛ آفتاب به طور دائم در حال انفاق کردن است و به ما نور و انرژی می‌دهد؛ همچنین زمین مرتب به ما مواد غذایی می‌دهد. حیوانات هم در حال انفاق به انسان‌ها هستند. در سازمان بدن هر

۱. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۱۸.

۲. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۳۴.

۳. أعلام الدین، ص ۳۳۳.

۴. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۶۸.

۵. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۲۱.

موجود زنده‌ای این قانون عمومی وجود دارد، قلب انسان تنها برای خود کار نمی‌کند، بلکه از آنچه دارد به تمام سلول‌ها انفاق می‌کند، مغز و ریه و سایر دستگاه‌های بدن انسان، همه در حال انفاق هستند، و اصولاً زندگی دسته‌جمعی بدون انفاق مفهومی ندارد. لذا انسان هم باید هماهنگ با این مجموعه باشد و آنچه دارد، انفاق کند.

۳. انفاق مفهوم وسیعی دارد که تنها شامل انفاق مالی نمی‌شود

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ»^۱ هر کار نیکی به هر صورت باشد صدقه و انفاق در راه خدا محسوب می‌شود، و هر چه انسان برای حوایج زندگی خود و خانواده خود صرف می‌کند صدقه نوشته می‌شود، و آنچه را که انسان آبروی خود را با آن حفظ می‌کند صدقه محسوب می‌گردد.

باز هم رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «إِنَّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ صَدَقَةً، قِيلَ: مَنْ يُطِيقُ ذَلِكَ؟ قَالَ ﷺ: إِمَاطَتُكَ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ، وَإِرْشَادُكَ الرَّجُلَ إِلَى الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ، وَعِيَادَتُكَ الْمَرِيضَ صَدَقَةٌ، وَأَمْرُكَ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ، نَهْيُكَ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ، وَرَدُّكَ السَّلَامَ صَدَقَةٌ؛ بر هر مسلمانی است که هر روز صدقه بدهد، عرض شد: چه کسی توان این کار را دارد؟ فرمود: برداشتن چیزهای آسیب‌رسان از سر راه، صدقه است، نشان دادن راه به دیگری، صدقه است، عیادت از بیمار صدقه است، امر به معروف، صدقه است، نهی از منکر، صدقه است و جواب سلام را دادن، صدقه است»^۲.

و همچنین رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «أَمْسِكْ لِسَانَكَ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ؛ زبانت را نگهدار، زیرا این کار صدقه‌ای است که برای خود

۱. تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۵۳۸۹.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۵۰.

می دهی».^۱

و فرموده است: «تَرَكُ الشَّرَّ صَدَقَةً؛ خودداری از بدی صدقه است».^۲
 امام صادق علیه السلام می فرماید: «صَدَقَةٌ يُحِبُّهَا اللَّهُ: إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَتَقَارُبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا؛ صدقه ای که خدا آن را دوست دارد عبارت است از: اصلاح میان مردم، هرگاه رابطه شان تیره شد، و نزدیک کردن آنها به یکدیگر هرگاه از هم دور شدند».^۳

۴. اثرات انفاق

انفاق عمر انسان را طولانی و رزق را زیاد می کند و از مر بد جلوگیری و دفع بلا می کند. خداوند برای آنها که انفاق می کنند عوض قرار می دهد؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: «مَنْ أَيْقَنَ بِالْخُلْفِ سَخَتْ نَفْسُهُ بِالنَّفَقَةِ؛ کسی که یقین به عوض و جانشین داشته باشد در انفاق کردن سخاوتمند خواهد بود».^۴

۵. شرایط انفاق

در آیات و روایات، شرایطی برای انفاق کردن عنوان شده است که مهمترین آنها را ذکر می کنیم:

اول آنکه از بهترین قسمت مال انتخاب شود نه از اموال کم ارزش؛
 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید از اموال پاکیزه ای که به دست آورده اید! و از آنچه از

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۴.

۲. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۰.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰۹.

۴. نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۴۰.

زمین برای شما خارج ساخته‌ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان)، انفاق کنید، و برای انفاق، به سراغ اموال بی ارزش نروید در حالی که خود شما، (به هنگام پذیرش اموال) حاضر نیستید آنها را بپذیرید، مگر از روی اغماض و کراحت، و بدانید خداوند، بی نیاز و ستوده است.^۱

دوم: از اموالی که مورد نیاز شماست انفاق کنید؛ «وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»؛ آنها دیگران را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خودشان به شدت نیازمند باشند.^۲

سوم: به کسانی انفاق کنید که سخت به آن نیازمندند.

چهارم: انفاق باید از اموال حلال باشد چون خداوند فقط آنها را می‌پذیرد؛ «إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛ خداوند تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد.^۳

در حدیثی رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ صَدَقَةً مِنْ غُلُولٍ»؛ خداوند هیچ گاه انفاقی را که از طریق خیانت است، نمی‌پذیرد.^۴

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که شخصی خدمت حضرت عرض کرد: دو آیه در قرآن است که من هر چه به آنها عمل می‌کنم نتیجه نمی‌گیرم. امام فرمود: کدام آیه است. عرض کرد: یکی آیه «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم.^۵ من خدا را می‌خوانم اما دعایم مستجاب نمی‌شود. (امام جواب داد) آیه دوم اینکه خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ»^۶ اما من در راه خدا انفاق می‌کنم ولی چیزی که جای آن را پر کند عاید من

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۷.

۲. سوره حشر، آیه ۹.

۳. سوره مائده، آیه ۲۷.

۴. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ذیل آیات ۷-۱۱ سوره حدید.

۵. سوره بقره، آیه ۲۶۷.

۶. سوره سبأ، آیه ۳۹.

نمی شود. امام فرمود: آیا فکر می کنی خداوند از وعده خود تخلف کرده؟ عرض کرد: نه. فرمود: پس چرا چنین است؟ عرض کرد نمی دانم. امام علیه السلام فرمود: «لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ اِكْتَسَبَ الْمَالَ مِنْ حِلِّهِ، وَانْفَقَهُ فِي حِلِّهِ، لَمْ يُنْفِقْ دِرْهَمًا إِلَّا اُخْلِفَ عَلَيْهِ؛ اگر کسی از شما مال حلالی به دست آورد و در راه حلال انفاق کند هیچ درهمی را انفاق نمی کند مگر اینکه خدا عوضش را به او می دهد».^۱

حدیثی به همین مضمون از رسول خدا وارد شده که فرموده اند: «مَا تَصَدَّقَ أَحَدُكُمْ بِصَدَقَةٍ مِنْ كَسْبٍ حَلَالٍ - وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ - إِلَّا أَخَذَهَا الرَّحْمَنُ بِيَمِينِهِ وَإِنْ كَانَتْ تَمْرَةً فَتَرَبُّوْهُ فِي كَفِّ الرَّحْمَنِ حَتَّى تَكُونَ أَعْظَمَ مِنَ الْجَبَلِ؛ هیچ کس از شما صدقه ای از درآمد حلالی نمی پردازد - و البته خداوند جز حلال قبول نمی کند - مگر اینکه خداوند با دست راست خود آن را می گیرد حتی اگر یک دانه خرما باشد، سپس در دست خدا رشد می کند تا بزرگتر از کوه شود».^۲

پنجم: این که انفاق نباید همراه با منت و آزار باشد؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! صدقات خود را با منت و آزار باطل نسازید».^۳

ششم: انفاق اگر پنهان باشد بهتر است؛ «وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ»؛ و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است».^۴

امام باقر علیه السلام می فرماید: «الْبِرُّ وَصَدَقَةُ السَّرِّ يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَزِيدُ فِي الْعُمْرِ وَيُدْفَعَانِ عَنْ سَبْعِينَ مِثْقَلَةَ سُوءٍ؛ نیکوکاری و انفاق پنهانی فقر را برطرف ساخته، عمر را زیاد و از هفتاد گونه مر و میر بد جلوگیری می کند».^۵

۱. تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۵۳.

۲. تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیات ۱۰۳-۱۰۵ سورة توبه.

۳. سورة بقره، آیه ۲۶۴.

۴. سورة بقره، آیه ۲۷۱.

۵. سفینه البحار، ماده «صدقه».

امام علی علیه السلام فرموده است: «وَصَدَقَةُ السِّرِّ فَإِنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ؛ صدقه نهانی است که گناه را پاک می‌کند».^۱

در حدیثی امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: جلوی چشم مردم صدقه نده، تا تو را ستایش کنند. زیرا اگر چنین کنی، هر آینه پاداش خود را گرفته‌ای، بلکه اگر با دست راست صدقه دادی دست چپت خبردار نشود؛ زیرا آن کس که به خاطر او پنهانی صدقه می‌دهی، پاداش تو را آشکارا خواهد داد.^۲

همچنین می‌فرمایند: «إِنَّ صَدَقَةَ اللَّيْلِ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ، وَتَمْحُو الذَّنْبَ الْعَظِيمَ؛ صدقه شبانه، خشم پروردگار را فرو می‌نشاند و گناه بزر را پاک می‌کند».^۳
هفتم: انفاق باید همراه با اخلاص باشد؛ «يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ؛ کسانی که اموال خود را برای خشنودی خداوند انفاق می‌کنند».^۴

هشتم: آنچه را که انفاق می‌کند کوچک و کم اهمیت بشمرد؛ «وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ؛ و منت مگذار و عملت را بزر شمار».^۵

مطلب دوم: امام می‌فرمایند: هنگامی که انسان اجلش فرا می‌رسد تمام اعمالش در مقابل چشمش مجسم می‌شود.

در این زمینه دو بحث را که مربوط به این قسمت حدیث است به طور مختصر توضیح می‌دهیم:

۱. تجسم اعمال

انسان در واپسین لحظه عمرش وقتی که چشم برزخی او باز می‌شود آنچه که

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۸۴.

۳. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۲۵.

۴. سوره بقره، آیه ۲۶۵.

۵. سوره مدثر، آیه ۶.

در طول عمرش انجام داده است مانند یک فیلم در مقابل چشمش می‌گذرد که برای مؤمنان بشارت و برای کافران و افرادی که کار بد انجام داده‌اند ندامت است؛ اما ندامتی که توانایی برای جبران آن ندارند. تا زمانی که چشم برزخی انسان باز نشده در توبه به رویش باز است، اما هنگامی که چشم برزخی او باز شد و عالم برزخ را دید، دیگر توبه فایده‌ای ندارد و پرونده‌اش بسته می‌شود. چه خوب است تا زمانی که در این دنیا هست با قطره اشکی گناهان را پاک کند، چرا که در موقع مرگ یک دریا اشک هم نمی‌تواند گناه را پاک کند.

اعمال انسان در روز قیامت به صورت‌های مناسبی مجسم می‌شود و در برابر شخص ظاهر می‌شود و از دیدن اعمال خود اگر بد باشد در وحشت و حسرت فرو می‌رود، و اگر اعمال حسنه باشد، شاد و مسرور می‌گردد. خداوند می‌فرماید: «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا»؛ و (این در حالی است که همه) اعمال خود را حاضر می‌بینند.^۱

و در سوره زلزال آیه ۷ و ۸ می‌فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ».

پیامبر اکرم ﷺ به یکی از کسانی که تقاضای موعظه کرده بود فرمودند: ناگزیر، همنشینی داری که پس از مرگ، همراه تو دفن می‌شود، ولی او زنده است و تو مرده‌ای، اگر او نیک و گرامی باشد، تو را گرامی می‌دارد و هرگاه او پست باشد تو را تسلیم حوادث می‌کند، سپس او با کسی جز تو محشور نمی‌شود و تو هم با کسی جز او به صحنه رستاخیز نمی‌آیی، از تو درباره غیر آن سؤال نمی‌شود، بنابراین، سعی کن آن را به صورت شایسته انجام دهی، زیرا اگر آن شایسته باشد، با او انس می‌گیری وگرنه از هیچ کس جز او وحشت نداری و آن «عمل» تو

است.^۱

و همان حضرت می فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهُ صَوَّرَ لَهُ عَمَلُهُ فِي صُورَةٍ حَسَنَةٍ فَيَقُولُ لَهُ: مَا أَنْتَ؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاكَ أَمْرَ الصَّادِقِ، فَيَقُولُ لَهُ: أَنَا عَمَلُكَ، فَيَكُونُ لَهُ نُورٌ أَوْ قَائِدٌ إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ صَوَّرَ لَهُ عَمَلُهُ فِي صُورَةٍ سَيِّئَةٍ وَبِشَارَةٍ سَيِّئَةٍ فَيَقُولُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاكَ أَمْرَ السَّوِّءِ، فَيَقُولُ: أَنَا عَمَلُكَ، فَيَنْطَلِقُ بِهِ حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ؛ مَوْمِنٌ هَرَّاهُ مِنْ قَبْرِ خُودِ بِيْرُونِ مِی آید، عَمَلِشْ به صورت زیبایی در برابرش مجسم می شود. مؤمن به او می گوید: تو کیستی؟ به خدا قسم که تو را شخصی خوب و درستی می بینم. او می گوید: من عمل تو هستم. پس برای او نوری می شود یا راهبری به سوی بهشت. و کافر چون از گورش بیرون می آید کردارش به صورتی زشت و بدی در برابرش مجسم می شود. او می گوید: تو کیستی؟ به خدا قسم که تو را بد شخصی می بینم، او می گوید: من عمل تو هستم. پس او را می برد و به آتش می افکند».^۲

علی علیه السلام فرموده است: «إِنَّ ابْنَ آدَمَ إِذَا كَانَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا وَأَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الْآخِرَةِ مَثَّلَ لَهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ وَعَمَلُهُ فَيَلْتَفِتُ إِلَى عَمَلِهِ فَيَقُولُ: وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ فِيكَ لَزَاهِدٌ وَإِنْ كُنْتُ عَلَيَّ ثَقِيلاً فَمَاذَا عِنْدَكَ؟ فَيَقُولُ: أَنَا قَرِينُكَ فِي قَبْرِكَ وَيَوْمَ نَشْرِكَ حَتَّى أُعْرَضَ أَنَا وَأَنْتَ عَلَى رَبِّكَ، قَالَ: فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ وَلِيًّا أَتَاهُ أَطْيَبُ النَّاسِ رِيحاً وَأَحْسَنَهُمْ مَنْظَراً وَأَحْسَنَهُمْ رِيَاشاً، فَيَقُولُ: أَبْشِرْ بِرُوحٍ وَرِيحَانٍ وَجَنَّةٍ نَعِيمٍ وَمَقْدَمِكَ خَيْرٌ مَقْدَمَ، فَيَقُولُ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَيَقُولُ: أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ، إِنْ تَحَلَّ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْجَنَّةِ؛ هَنَّاگامی که انسان در آخرین روز از ایام دنیا و اولین روز از ایام آخرت قرار می گیرد اموال و فرزندان و اعمال او در برابرش مجسم می شوند، او نگاهی به اعمالش می اندازد، می گوید: من نسبت به شما بی اعتنا بودم هر چند بر دوش

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ذیل آیه ۲۸۲ سوره بقره.

۲. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۴۰.

من سنگین بودید، الآن چه خبری برای من دارید؟ عملش می‌گوید: من همنشین تو در قبر و روز رستاخیزت هستم تا من و تو در پیشگاه پروردگارت حضور یابیم، سپس امام علی (ع) افزود: اگر دوست خدا باشد عملش به صورت خوشبوترین انسان با زیباترین چهره و جالب‌ترین لباس ظاهر می‌شود، و می‌گوید: بشارت باد بر تو به آرامش و نعمت و بهشت پربرکت و قدمت خیر مقدم است، سؤال می‌کند تو کیستی؟ او در جوابش می‌گوید: من عمل صالح تو هستم که از دنیا همراه تو به سوی بهشت می‌روم.^۱

در نقلی آمده که شخص در حال مرگ به اموال خود می‌گوید: یک عمر زحمت کشیدم و از حلال و حرام شما را جمع کردم، الآن چه کاری از شما برای من ساخته است؟ اموال در جواب می‌گویند: وقتی از دنیا رفتی به ورثه اجازه می‌دهیم که به اندازه کفن از ما بردارند. و همچنین شخص در حال مرگ به فرزندان خود می‌گوید: زحمت کشیدم شما را بزرگ کردم و الآن می‌خواهم از دنیا بروم از شما برای من چه کاری ساخته است؟ آنها می‌گویند: وقتی شما از دنیا رفتید ما شما را غسل داده کفن می‌کنیم و تا قبرستان می‌بریم.

۲. مرگ

ابتدا عناوین بحث را ذکر می‌کنیم و تفصیل آن در ضمن حدیثی در موضوع «مرگ» ذیل بحث شماره ۳۴ از صفحه ۱۶۳ تا صفحه ۱۷۱ گذشت.

حقیقت مرگ، علت ترس از مرگ، سكرات مرگ، لحظه دردناک مرگ، و باز شدن چشم برزخی، دیدنی‌ها هنگام مرگ، بشارت هنگام مرگ.



رازداری، خوشرویی و خویشتن داری

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ، وَالْبَشَاشَةُ حِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ، وَالْإِحْتِمَالُ قَبْرُ الْعَيْبِهَا؛ سَيْنَةُ شَخْصٍ عَاقِلٍ صُنْدُوقُ اسرارِ اوست، و خوشرویی، دام محبت است، و تحمل ناراحتی ها، قبر عیب ها است»^۱.
بعضی ها تصوّر می کنند که برنامه های دینی و اسلامی فقط به درد آخرت انسان می خورد، در حالی که برنامه های دینی برای زندگی دنیا هم ضرورت دارد، یعنی زندگی دنیایی بدون دین و عقیده به خدا و مسأله تقوا امکان پذیر نیست، و زندگی سالم باید تحت تعلیمات انبیاء علیهم السلام باشد. شاهدش همین حدیث امام علیه السلام است. امام علی علیه السلام در این حدیث سه دستور می دهد که برای دنیا و آخرت ما مفید است:

۱. رازداری

می فرماید شخص عاقل سینه اش صندوق اسرار است.
هر فرد و جامعه دارای اسراری است که دیگران نباید از آن آگاه شوند چرا که

۱. نهج البلاغه، حکمت ۶.

باعث لطمه خوردن و یا احیاناً نابودی آن ملت خواهد شد. مؤمن باید در حفظ اسرارش بکوشد چون کسی را که امروز دوست می‌داری شاید فردا دشمنت بشود و زندگی تو را تیره و تار کند، علاوه بر اینکه وقتی اسرار را در اختیار دیگران گذاشتی دیگر سرّ نیست. اخبار و روایات فراوانی در خصوص اهتمام معصومین علیهم السلام به امور اطلاعاتی و اسرار داریم که در این زمینه تأکید داشتند و خود نیز به شدت آن را رعایت می‌کردند، رعایت تقیه در زندگی امامان علیهم السلام از همین مقوله است که نوعی پنهان‌کاری و زندگی مخفیانه است برای حفظ جان و دین.

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «أَنْجَحُ الْأُمُورِ مَا أَحَاطَ بِهِ الْكِتْمَانُ؛ موفق‌ترین کارها، کاری است که با کتمان کامل صورت گیرد».^۱

و همان حضرت فرموده‌اند: «لَا تُودِعْ سِرَّكَ إِلَّا عِنْدَ كُلِّ ثِقَةٍ؛ راز خود را جز به کسی که مورد اعتماد است مسپار».^۲

و همچنین فرموده است: «سِرُّكَ مِنْ دَمِكَ فَلَا يَجْرِيَنَّ مِنْ غَيْرِ أَوْ دَا جَكَ؛ سرّ تو به منزله خون توست که فقط باید در رهای تو جاری باشد».^۳

در حدیثی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند: «سِرُّكَ سُورُوكَ إِنْ كَتَمْتَهُ، فَإِنْ أَدْعَتَهُ كَانَ ثُبُورُكَ؛ سرّ تو مایه خوشحالی و سرور توست به شرط آن که آن را کتمان نمایی، و اگر آن را افشا کنی مایه هلاکت تو می‌شود».^۴

همچنین از ایشان روایت شده است که: «سِرُّكَ أَسِيرُكَ فَإِذَا أَفْشَيْتَهُ صِرْتَ أَسِيرَهُ؛ سرّ تو اسیر توست اگر آن را افشا کنی تو اسیر او می‌شوی».^۵

۱. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۴۲۷.

۲. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۳۵.

۳. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۳۶۴.

۴. همان مدرک.

۵. همان مدرک.

در مورد افشای اسرار اولیاء الله و ائمه علیهم السلام روایات فراوانی وجود دارد که تأکید شده بر کتمان این اسرار و این اسرار ممکن است اشاره به مقامات معصومین علیهم السلام باشد که اگر دشمنان از آن آگاه شوند حمل بر غلو می‌کند و آن را دستاویزی برای تکفیر شیعیان و از میان بردن آنها می‌کنند یا اشاره به اسرار آنها در مورد نشر مکتب اهل بیت علیهم السلام است که برای دشمنان اهل بیت علیهم السلام حساسیت برانگیز بود و یا اشاره به زمان قیام امام قائم (عج) است، و همان گونه که بعضی از روایات اشاره دارد، بعضی از ائمه علیهم السلام تصمیم به قیام در برابر حکومت‌های ناسالم را داشتند، ولی چون گروهی از شیعیان ناآگاه اسرار را افشا کردند، آن قیام، عقیم شد.

یکی از شاخه‌های رازداری، حفظ اسرار نظامی و سیاسی کشور است، لذا می‌بینیم رسول خدا صلی الله علیه و آله هم خودش نسبت به این مسأله اهمیت می‌داد و هم اصحاب و یارانش را به آن توصیه می‌کرد. و ائمه علیهم السلام هم در این زمینه تأکید زیادی داشتند که نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم:

۱. در جنگ احد وقتی لشکر قریش در اردوگاه خود مستقر شدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله «حباب بن منذر جموح» را مخفیانه برای کسب خبر میان آنها فرستاد و به او فرمود: چون برگشتی نزد هیچ یک از مسلمانان به من گزارش نده (پیامبر صلی الله علیه و آله احتمال می‌داد بین نیروهای خودی نیز جاسوسانی از دشمن باشند) مگر اینکه بگویی دشمن را اندک دیده‌ای، حباب برگشت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه دیدی؟ گفت: ای رسول خدا عددشان را سه هزار تخمین زدم ممکن است اندکی کم یا بیش باشند، دویست اسب همراه دارند و حدود هفتصد نفر نیزه‌دار، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا زن‌ها را هم دیدی؟ گفت: آری زن‌هایی را دیدم که دایره و طبل داشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: می‌خواهند قوم را تحریک کنند و کشته‌شدگان بدر را به

یادشان بیاورند. آنگاه فرمود: به من هم همین خبر رسیده، از ایشان چیزی بازگو نکن، خدا ما را کفایت می‌کند و بهترین وکیل است.

۲. در بعضی از نقل‌ها آمده که عباس، عموی پیامبر ﷺ که یک مسلمان واقعی و غیر متظاهر به اسلام بود، پیامبر را از نقشه جنگی قریش آگاه ساخت. عباس نامه‌ای به خط و امضا و مهر خود نوشت و آن را به شخصی از قبیله «بنی غفار» سپرد و او نامه را به پیامبر داد، ولی حضرت مضمون آن را به یاران خود نگفت.^۱ در بعضی از نقل‌ها آمده که وقتی پیامبر اکرم ﷺ داشت نیروهایش را برانداز کرد متوجه شد که تعدادی از یهودی‌ها در لشکر هستند، آنها را بیرون کرد و فرمود: نیازی به کمک شما ندارم.

۳. در جنگ خندق وقتی «نعم بن مسعود» اسلام آورد، در ابتدا مأمور اطلاعاتی بود؛ پیامبر اکرم ﷺ او را برای ایجاد تفرقه بین کفار و مشرکین و یهودیان به شهر مدینه اعزام کرد و او با طرح نقشه حساب شده‌ای دو گروه متحد را نسبت به هم بدبین کرد و باعث تفرقه بین آنها شد، این اقدام به همراه عوامل دیگر به شکست محاصره مدینه و دشمنان پیامبر ﷺ منجر شد.

پیامبر اکرم ﷺ هرگاه سپاهی را برای مأموریتی اعزام می‌داشت اشخاص مطمئنی را همراه فرمانده می‌فرستاد تا اخبار و اطلاعات را درباره مدیریت او جمع‌آوری و ارسال کنند.

۴. علی علیه السلام علاوه بر جنگ، در مورد کارگزاران حکومتی و دشمنان و مخالفان هم تجسس می‌کرد و برای کسب اطلاع از وضع زندگی مردم نیز این کار را انجام می‌داد.

حضرت علی علیه السلام در نامه‌ای به مالک اشتر نوشت: «وَأَبْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ

الصَّدَقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدُّوهُ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَالرَّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ، وَتَحَقُّظٍ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عِيُونِكَ أَكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا، فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ؛ برای کارگزاران حکومتی، جاسوسان راستگو و وفادار بگمار، چون مراقبت پنهانی تو بر آنهاست که باعث امانت داری و مدارا و مهربانی آنها با مردم می شود. مواظب اطرافیان باش و خیانت کاران را به مجازات برسان.^۱

حضرت به «سهیل بن حنیف» می فرماید: «فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادِيَّةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا، تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ، وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ! وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ، عَابِلُهُمْ مَجْهُوٌّ؛ به من خبر رسیده که در مجلس اشراف که فقرا در آن شرکت نداشته اند، شرکت کردی.^۲

«فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِمَّنْ قَبْلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَى مُعَاوِيَةَ؛ و به من خبر رسیده که مردمی که نزد تو هستند، پنهانی به معاویه می پیوندند».^۳

به شریح قاضی نامه ای نوشت که: «بَلَغَنِي أَنَّكَ ابْتِغَتْ دَارًا بِشَمَانِينَ دِينَارًا، وَكَتَبْتَ لَهَا كِتَابًا، وَأَشْهَدْتَ فِيهِ شُهُودًا؛ به من خبر رسیده که خانه ای را به ۸۰ دینار خریده ای و سند آن را هم نوشته و بر آن شاهد گرفته ای».^۴

۵. امام حسن علیه السلام وقتی معاویه دو جاسوس می فرستد، دستور دستگیری آنها را می دهد.

امام حسین علیه السلام هم «محمد حنفیه» را در مدینه می گذارد تا جاسوس حضرت باشد.

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۳. نهج البلاغه، نامه ۷۰.

۴. نهج البلاغه، نامه ۳.

۲. خوشرویی

امام می‌فرماید: خوشرویی دام مودّت است، اگر می‌خواهی افراد را به خود جلب کنی، خوشرو باش؛ آن چیزی که تبلیغات را مؤثر می‌کند، محبت بین مردم و مبلّغ است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: ای خاندان عبدالمطلب شما نمی‌توانید نظر مردم را با بخشیدن مال، جلب کنید، چون مال شما محدود و افراد نامحدود هستند، بلکه آنها را با اخلاق خود جذب کنید.

پیشوایان ما نمونه بارز خوشرویی در جامعه بودند که ذکر حالات آنها درس‌های زیادی برای زندگی ما دارد.

۱. در حالات علی علیه السلام آمده که آن حضرت عازم کوفه بود، یک نفر یهودی با آن حضرت همسفر شد، هنگامی که بر سر دوراهی رسیدند، مرد یهودی با کمال تعجب دید علی علیه السلام راه کوفه را رها کرد و از راهی که او عازم بود آمد. عرض کرد: مگر شما نفرمودید قصد کوفه را دارید، پس چرا راه کوفه را رها کردید؟ فرمود: همسفر باید احترام همسفرش را نگه دارد و برای تکمیل آن باید هنگام جدایی مقداری همسفرش را بدرقه کند. این گونه پیامبر ما به ما دستور داده است. یهودی با تعجب پرسید آیا این دستور پیامبر شماست؟ فرمود: آری. یهودی گفت: لابد کسانی که از او پیروی کردند به خاطر این کارهای بزرگوارانه و اعمال انسانی اوست، من هم گواهی می‌دهم که آیین شما حق است. این سخن را گفت و مسلمان شد.^۱

۲. در حدیثی آمده: «حَضَرَتْ امْرَأَةٌ عِنْدَ الصَّدِيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلیَها السَّلَامُ فَقَالَتْ: إِنَّ لِي وَالِدَةً ضَعِيفَةً وَقَدْ لُبَّسَ عَلَيْهَا فِي أَمْرِ صَلَاتِهَا شَيْءٌ وَقَدْ بَعَثْتَنِي إِلَيْكَ أَسْأَلُكَ فَأَجَابَتْهَا فَاطِمَةُ عَلیَها السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ، فَتَنَّتْ، فَأَجَابَتْ، فَتَلَّثَتْ، فَأَجَابَتْ، إِلَى أَنْ عَشَّرَتْ فَأَجَابَتْ، ثُمَّ حَجَلَتْ مِنَ الْكَثْرَةِ فَقَالَتْ: لَا أَشُقُّ عَلَيْكَ يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَتْ فَاطِمَةُ:

۱. سفینه البحار، مادّة «خلق».

هَاتِي وَسَلِّي عَمَّا بَدَا لَكَ، أَرَأَيْتَ مَنْ أَكْثَرِي يَوْمًا يَصْعَدُ إِلَى سَطْحِ بَحْمَلٍ ثَقِيلٍ وَكَرَاهٍ
مَاءَهُ أَلْفَ دِينَارٍ، يَثْقُلُ عَلَيْهِ؟ فَقَالَتْ: لَا. فَقَالَتْ: أَكْثَرِيْتُ أَنَا لِكُلِّ مَسْأَلَةٍ بِأَكْثَرٍ مِنْ مَلٍّ
مَا بَيْنَ الثَّرَى إِلَى الْعَرْشِ لَوْلَا، فَأَحْرَى أَنْ لَا يَثْقُلَ عَلَيَّ؛ زَنَى خَدَمْتُ فَاطِمَةَ
زَهْرًا عليها السلام رسید و گفت: مادر پیر و ضعیفی دارم، و در مسائل نمازش مشکل برای
او پیش آمده، مرا فرستاده است که از آن سؤال کنم، حضرت پاسخ او را بیان
فرمود، ولی آن زن سؤال دیگری مطرح کرد. حضرت پاسخ داد، برای سومین بار
سؤال کرد و پاسخ شنید و این کار را تا ده بار تکرار کرد، و حضرت هر بار پاسخ
او را گفت، سپس آن زن گفت: دیگر به شما زحمت نمی‌دهم ای دختر رسول
خدا. حضرت زهرا عليها السلام فرمود: هر چه می‌خواهی سؤال کن، آیا اگر کسی بر عهده
بگیرد که بار سنگینی را از محلّ بلندی بالا ببرد و کرایه آن صد هزار دینار باشد،
سنگینی بار، او را زحمت خواهد داد؟ زن عرض کرد: نه، حضرت فرمود: هر
سؤالی که تو از من می‌کنی و من پاسخ می‌گویم، به اندازه فاصله میان زمین
و عرش مملوّ از لؤلؤ، پاداش من خواهد بود، به طریق اولی چنین بار بر من
سنگین نخواهد بود»^۱.

۳. «إِنَّ شَامِيًّا رَأَى (الإمام الحسن عليه السلام) رَاكِبًا فَجَعَلَ يَلْعَنُهُ وَالْحَسَنُ عليه السلام لَا يَرُدُّ، فَلَمَّا
فَرَغَ أَقْبَلَ الْحَسَنُ عليه السلام فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَضَحَكَ فَقَالَ: أَيُّهَا الشَّيْخُ أَظْنُكَ غَرِيبًا وَلَعَلَّكَ
شَبَّهْتَ فَلَوْ اسْتَعْتَبْتَنَا أَعْتَبْنَاكَ وَلَوْ سَأَلْتَنَا أُعْطِينَاكَ وَلَوْ اسْتَرْشَدْتَنَا أُرْشَدْنَاكَ وَلَوْ
اسْتَحْمَلْتَنَا أَحْمَلْنَاكَ وَإِنْ كُنْتَ جَائِعًا أَشْبَعْنَاكَ وَإِنْ كُنْتَ غُرْيَانًا كَسَوْنَاكَ وَإِنْ كُنْتَ
مُحْتَاجًا أَغْنَيْنَاكَ وَإِنْ كُنْتَ طَرِيدًا أَوَيْنَاكَ وَإِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ قَضَيْنَاهَا لَكَ، فَلَوْ حَرَّكَتَ
رَحْلَكَ إِلَيْنَا وَكُنْتَ ضَيْفِنَا إِلَى وَقْتِ ارْتِحَالِكَ كَانَ أَعُوذَ عَلَيْكَ، لِأَنَّ لَنَا مَوْضِعًا رَحْبًا
وَجَاهًا عَرِيضًا وَمَالًا كَثِيرًا. فَلَمَّا سَمِعَ الرَّجُلُ كَلَامَهُ بَكَى ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ
فِي أَرْضِهِ، اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ، وَكُنْتَ أَنْتَ وَأَبُوكَ ابْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ

وَالْآنَ أَنْتَ أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ، وَحَوَّلَ رَحْلَهُ إِلَيْهِ، وَكَانَ ضَيْفُهُ إِلَيَّ أَنْ أَرْتَحَلَ؛ روزی یک مرد شامی امام حسن علیهما السلام را در کوچه‌های مدینه دید که سوار بر مرکب است شروع به لعن و ناسزا به آن حضرت کرد، امام پاسخی به او نمی‌گفت، هنگامی که از لعن و ناسزا فراغت حاصل کرد، امام رو به او کرد و سلام فرمود و در چهره او خندید و فرمود: ای مرد محترم گمان می‌کنم که تو در این دیار غریبی و حقایق بر تو مشتبّه شده است هرگاه از ما طلب عفو کنی، تو را می‌بخشم و اگر چیزی بخواهی، به تو می‌دهم، اگر راهنمایی بخواهی تو را راهنمایی می‌کنم، و اگر مرکبی از ما بخواهی در اختیارت می‌گذارم، اگر گرسنه‌ای سیرت می‌کنم، و اگر از جایی رانده شده‌ای پناحت می‌دهم، هر حاجتی داشته باشی برآورده می‌کنم. و اگر دعوت من را بپذیری و به خانه من بیایی و میهمان من بشوی، تا موقع حرکت از تو پذیرایی می‌کنم؛ من خانه بزرگی دارم و امکانات زیادی همراه با مال فراوان در اختیار دارم.

هنگامی که آن مرد این سخن محبت‌آمیز را شنید گریه کرد و گفت: گواهی می‌دهم که تو خلیفه الله در زمین هستی، خدا آگاه‌تر است که نبوت را در کدام خاندان قرار دهد. پیش از آن که این محبت را از شما ببینم تو و پدرت مبعوض‌ترین خلق خدا در نزد من بودی، و اکنون محبوب‌ترین بندگان خدا در نظر من هستی، این را گفت و به خانه امام آمد و تا روزی که می‌خواست از آنجا برود، میهمان امام بود.^۱

۴. «وَجَاءَهُ (الإمام الحسين عليه السلام) رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَهُ حَاجَةً فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَخَا الْأَنْصَارِ صُنْ وَجْهَكَ عَنْ بَذْلِ الْمَسْأَلَةِ وَأَرْفَعْ حَاجَتَكَ فِي رُقْعَةٍ فَإِنِّي آتٍ فِيهَا مَا سَأَلَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَكَتَبَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ لِفُلَانٍ عَلَيَّ خَمْسَمِائَةِ دِينَارٍ وَقَدْ أَلَحَّ بِي فَكَلَّمْتُهُ يُنْظِرُنِي إِلَى مَيْسِرَةٍ، فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرُّقْعَةَ دَخَلَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَأَخْرَجَ صُرَّةً

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴.

فِيهَا أَلْفٌ دِينَارٍ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا خَمْسُمَاءٌ فَأَقْضِ بِهَا دَيْنَكَ وَأَمَّا خَمْسُمَاءٌ فَاسْتَعِنْ بِهَا عَلَى دَهْرِكَ وَلَا تَزِفَعْ حَاجَتَكَ إِلَّا إِلَى أَحَدٍ ثَلَاثَةٍ: إِلَى ذِي دَيْنٍ أَوْ مُرْوَءٍ أَوْ حَسَبٍ فَأَمَّا ذُو الدَّيْنِ فَيَصُونُ دَيْنَهُ وَأَمَّا ذُو الْمُرْوَءَةِ فَإِنَّهُ يَسْتَحْيِي لِمُرْوَءَتِهِ وَأَمَّا ذُو الْحَسَبِ فَيَعْلَمُ أَنَّكَ لَمْ تُكْرِمْ وَجْهَكَ أَنْ تَبْذُلَهُ لَهُ فِي حَاجَتِكَ فَهُوَ يَصُونُ وَجْهَكَ أَنْ يَرُدُّكَ بِغَيْرِ قَضَاءٍ حَاجَتِكَ؛ پیرمردی از انصار خدمت امام حسین علیه السلام آمد و حاجتی داشت. امام فرمود: «آبروی خود را حفظ کن از اینکه بخواهی آشکارا از من تقاضا کنی، حاجتت را در کاغذی بنویس و به من ده و من کار خود را انجام می‌دهم». او نامه‌ای نوشت: «ای ابا عبدالله، فلان کس پانصد دینار از من طلبکار است و از من می‌طلبد از او بخواهید که به من مهلت دهد تا توانایی پیدا کنم». هنگامی که امام حسین علیه السلام نامه او را خواند داخل منزل شد، کیسه‌ای آورد که در آن هزار دینار بود (هزار مثقال طلا) فرمود: پانصد دینار را برای ادای دین به تو دادم و با پانصد دینار دیگر مشکلات زندگانیت را حل کن و هرگاه خواستی تقاضا کنی از یکی از سه کس تقاضا کن، یا فرد دین‌دار، یا صاحب شخصیت، یا بزر زاده‌ای؛ چرا که دین‌دار، دینش سبب می‌شود که آبروی تو را حفظ کند، و انسان با شخصیت به خاطر شخصیتش شرم می‌کند که حاجتت را انجام ندهد، و بزر زاده می‌داند که تویی جهت از او خواهش نکرده‌ای، لذا آبروی تو را حفظ می‌کند و تقاضای تو را بی جواب نمی‌گذارد».^۱

۵. مردی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام نزد امام سجاد علیه السلام آمد و حضرت را ناسزا و دشنام داد، امام در جواب چیزی نفرمود، وقتی آن مرد رفت، امام به حاضران فرمود: اکنون دوست دارم با من بیایید برویم نزد آن مرد، تا جواب مرا از دشنام او بشنوید، عرض کردند ای کاش جواب او را همان اول می‌دادید، حضرت حرکت کرد در حالی که آیه ﴿الكَافِرِينَ الْعِظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲ را

۱. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۱۵۴. به نقل از تحف العقول، ص ۱۷۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۴.

می خواند. راوی این حدیث می گوید: از خواندن این آیه دانستیم که امام در نظر ندارد که برخورد تندی با او کند. هنگامی که به در خانه او رسیدند، حضرت از پشت در صدا زد، فرمود: بگوئید: علی بن الحسین است. هنگامی که آن مرد متوجه شد که امام با جماعتی در خانه او آمدند، وحشت کرد و خود را برای شر و ناراحتی آماده کرد، هنگامی که حضرت او را دید فرمود: ای برادر تو نزد ما آمدی و چنین و چنان گفتی، هرگاه بدی‌هایی که به من نسبت دادی راست باشد از خدا می‌خواهم که مرا بیامرزد، و اگر دروغ گفتی و تهمت زدی از خدا می‌خواهم که تو را بیامرزد. آن مرد از این بزرگواری و خوش رفتاری شرمند شد پیشانی امام را بوسید و گفت آنچه من گفتم در تو نیست، و من به این بدی‌ها سزاوارترم.^۱

۶. مردی از اهل شام در مدینه منزلی خرید و غالباً به مجلس امام باقر علیه السلام می‌آمد و می‌گفت: اشتباه نشود من به خاطر محبت و دوستی به منزل شما نمی‌آیم، بلکه در روی زمین، کسی از شما اهل بیت علیهم السلام نزد من مبعوض‌تر نیست، و می‌دانم دشمنی با شما اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، ولی چون تو دارای فضائل و علوم مختلف همراه با فصاحت بیان هستی، از سخنانت خوشم می‌آید لذا به مجلس تو می‌آیم.

امام فرمود: «لَنْ تَخْفَى عَلَى اللَّهِ خَافِيَةٌ؛ چیزی بر خدا پنهان نیست».

مدتی گذشت، به امام خبر دادند که مرد شامی بیمار شده، مرد شامی به بازماندگانش سفارش کرده بود، هنگامی که من مُردم نزد محمد بن علی الباقر علیه السلام بروید و از او بخواهید که بر من نماز بگذارد، و به او بگوئید که من چنین وصیتی کردم. صبحگاهان بود که به امام خبر دادند او از دنیا رفته و چنین وصیتی کرده است - در حالی که امام علیه السلام در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول تعقیب نماز صبح بود -

امام فرمود: عجله نکنید تا من بیایم، سرزمین شام سرزمین سرد، و حجاز، منطقه گرم است، ممکن است این شخص گرمازده شده باشد، امام دو رکعت نماز خواند و دست به دعا برداشت، و مدّتی دعا کرد. سپس برخاست و به منزل آن مرد شامی آمد و با صدای بلند آن مرد را صدا زد. مرد شامی گفت: «لَبَّيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ» حضرت او را نشانند و تکیه به چیزی داد، غذای رقیقی برای او طلب کرد، و به او نوشاند، سپس فرمود: سینه و شکم او را خنک کنید آنگاه حضرت بازگشت، چیزی نگذشت که مرد شامی از بیماری خوب شد، خدمت امام آمده گفت: عرض خصوصی دارم. حضرت مجلس را خلوت کرد، مرد شامی عرض کرد: من شهادت می‌دهم که تو حجت خدا بر خلقی، و هر کس راهی جز راه شما برود گمراه و زیان‌کار است. حضرت فرمود: مگر چه شده؟ عرض کرد: شکی ندارم که روح مرا قبض کردند و مرا با چشم خود دیدم ناگاه صدایی شنیدم که می‌گفت روح او را به تشن بازگردانید چون محمد بن علی (علیه السلام) از ما درخواست کرده است.^۱

این موارد که ذکر کردیم گوشه‌هایی از سیره پیشوایان دین ما بود که با خوشرویی و حسن خلق حتی دشمنان را به خودشان جذب می‌کردند و این درسی است برای همه ما که در زندگی خودمان این گونه باشیم.

در مقابل اگر انسان در زندگی بدخلق و خشن باشد باعث نفرت و انزجار دیگران از او خواهد بود و این گونه افراد در جامعه منزوی هستند و لذا در روایات ما شدیدترین تعبیرات درباره سوء خلق آمده:

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَسُوءُ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مُحَالَهَ؛ از بداخلاقی بپرهیزید که این عمل سرانجام در آتش است».^۲

۱. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۶۳.

۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۳.

حضرت علی علیه السلام فرموده است: «أَشَدُّ الْمَصَائِبِ سُوءُ الْخُلُقِ؛ شدیدترین مصیبت‌ها اخلاق بد است».

و همچنین فرموده‌اند: «لَا عَيْشَ لِسَيِّئِ الْخُلُقِ؛ انسان بد اخلاق زندگی ندارد».^۱

۳. خویشتن‌داری

امام می‌فرماید: خویشتن‌داری قبر عیب‌هاست، چون انسان ممکن است عیب‌های زیادی داشته باشد اما اگر بتواند خویشتن‌داری کند عیبش ظاهر نمی‌شود؛ مثلاً اگر حسود است باید تحمل کند تا رسوا نشود یا کینه دارد باید تحمل کند و اظهار نکند و الا رسوا می‌شود. و همچنین عیب‌های دیگر باطنی که دارد سعی کند در خودش داشته باشد و اظهار نکند.

از خدا می‌خواهیم که آبروی ما را در دنیا و آخرت حفظ فرماید.

